



اندیشه مائوتسه دون

و

سیاست خارجی چین

تبادل نظر بین سازمان‌های فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی

سازمان وحدت کمونیستی

www.iran-archive.com

سازمان وحدت کمونیستی

سال ۱۰۰۴



اندیشه مائوتسه دون

و

سیاست خارجی چین

تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی

دفتر سوم

در سال ۱۳۴۹ چند جوان کوچک کمونیستی که در میان عده‌ای از مبارزین فدائیمربالیت در خارج از کشور به وجود آمده بود، متحد شده و یک گروه کمونیستی را که بعدها بنام گروه اتحاد کمونیستی شناخته شد تشکیل دادند. نخستین فعالیت متشکل این گروه در جهت ایران، در همان سال ۴۹ با فعالیت در منطقه خاورمیانه آغاز شد و همزمان با آن کوشش‌های جهت تماس با انقلابیون داخل به عمل آمد. از این جمله است تماس با گروه رفیق احمدزاده از تشکیل دهندگان سازمان چریک‌های فدائی خلق. با شروع مبارزه مسلحانه در سپاه‌ها و یورش‌ها به رژیم به مبارزین انقلابی، ارتباط گروه با داخل قطع شد. در سال ۱۳۵۲ تماس مجدد بین گروه و سازمان چریک‌های فدائی به وجود آمد که منجر به برقراری ارتباط ارگانیک میان گروه و سازمان شد و توافق به عمل آمد که در ضمن یک پروژه تجانس وحدت کامل حاصل شود. در طول این دوران که قریب به سه سال طول کشید فعالیت‌های گروه و سازمان در منطقه خاور میانه در یک مجموعه واحد انجام گرفت، عمده این فعالیت‌ها که برخی مشترک و برخی به تنهایی در همان زمان با بعداً توسط ما انجام گرفته عبارتند از:

شرکت در مبارزات مسلحانه جنبش آزادیبخش عمان (ظفار)، همبستگی و همکاری نزدیک سیاسی و نظامی با سازمان‌های انقلابی فلسطینی، شرکت در جنگ اعراب و اسرائیل (۱۳۵۲)، شرکت در جنگ داخلی لبنان (جنگ مه ۵۶ علیه اسرائیل - جنوب لبنان)، فعالیت‌های آموزشی - نظامی انقلابیون ایران و تدارک تجهیزات فعالیت‌های انتشاراتی و تبلیغاتی (در کادر جبهه ملی خاور میانه) از جمله ایجاد رادیو انقلابیون، رادیو میهن پرستان، رادیو سروش و انتشار متجاوزانه ۴۰ جلد کتاب و نوشته (از فدائیان، مجاهدین، جبهه خاور میانه) و روزنامه‌های باختر امروز و ایران‌الشره (انقلاب ایران).....

نکته دیگر قابل تذکر تماس و همکاری با سازمان مجاهدین خلق است که از سال ۱۳۴۹ (قبل از اعلام وجود رسمی این سازمان) آغاز شد و تا هنگامیکه عده‌ای تحت عنوان "کمونیسم" این سازمان انقلابی را از درون متلاشی کردند ادامه یافته همکاری گسترده ما با رفقای مجاهدین زمینه‌های انتشاراتی، تبلیغاتی (رادیو) و برنامه ریزی مشترک در مورد پاره‌ای از امور مبارزاتی علیرغم اعتقاد به ایدئولوژی‌های متفاوت بسیار منبهمان بود. ما پاره‌ای از تجارب خود در این زمینه و نیز نظرات خود را در طرد مشی و منش حاکم بر کسانی که بعداً این سازمان را متلاشی کردند در نوشته‌های منجمه در دفترهای "پیرامون تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین" و "مشکلات و مسائل جنبش" مفصلاً تشریح کرده‌ایم. خوشبختانه این سازمان مبارز تجدید سازمان یافت و امروز به صورت یک عامل ارزنده در مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی فعالیت میکند.

در دوران فعالیت مشترک و ارگانیک با سازمان چریک‌های فدائی خلق بحث‌های مفصل شفاهی و کتبی پیرامون مسائل انقلابی و دیدگاه‌های مختلف در مارکسیسم و برخورد به استالینیسم و اندیشه مائوئیست و همچنین برداشت از مبارزه مسلحانه به عمل آمد. در سال ۵۵ گرابشی مائوئیستی و هواداری از نظرات و اعمال استالین در سازمان چریک‌های فدائی به حدی رسید که منجر به موضع گیری کتبی و شفاهی ما شد، بویژه پس از آنکه معلوم شد که این اعتقادات رفقای

۱ - لازم به تذکر است که تجدید سازمان چریک‌های فدائی خلق پس از ضربات اردیبهشت و خرداد ۵۵ همراه با تغییرات فاحشی در مواضع ایدئولوژیک آنها بوده است. در نظرات رفقا پوستان و احمدزاده، پذیرش کامل نظرات رفیق جزئی و عدم تکیه بر اندیشه مائوئیست و... از اولین

فدائی در نحوه سازماندهی و روابط درونی سازمان آنها منعکس شده و مناسبات را بشدت غیر دموکراتیک کرده. محر به اقداماتی شده است که از نظر ما غیر قابل قبول بود. ادامه همکاری خود را موط به تحقیق بیشتر در این زمینه و تمهید مناسبات نمودیم. بهاطه کوتاهی پس از اس مسائل ضربات اردبیهشت و خرداد ۵۵ به فداشان و شهادت رهبری سازمان و قطع ارتباط نماندگان آنها با سازمان و تصمیمگیریهای نادرست نمایندگان آنها، منجر به قطع پیرویه تحاش و همکاری ارگانیکی گروه با چریکها شد و گروه تصمیم گرفت مجددا فعالیت مستقل خود را تحت نام گروه اتحاد کمونیستی از سر گیرد.

پس از شروع مجدد فعالیت گروه فعالیت برای سازماندهی در ایران آغاز شد. همزمان با آن نوشته هایی که بین گروه و سازمان چریکهای فدائی در مورد مطالب نظری رد و بدل شده بود در چهار کتاب (در باره انقلاب، مرحله تدارک انقلابی، اندیشه مائو تئودون و سیاست خارجی چین، استالینسم) همراه با چندین نوشته دیگر حول مسائل تئوریک و تحلیلی و نیز پاره ای از تجارب جنگی منتشر شد.

در آغاز این مرحله بعلت آنکه رفیق مبارز منوچهر حامدی از پایه گذاران گروه که در ارتباط با پیرویه تحاش گروه با چریکهای فدائی خلق فعالیت میکرد در ضربات اردبیهشت ۵۵ در تهران به چنگال رژیم افتاد و به شهادت رسید و نیز به علت قطع ارتباط گروه با سایر اعضا خود در ایران، شروع فعالیت با دشواریهای فراوان مواجه شد ولی بالاخره این تلاش به همت عده ای از رزمندگان ایران و سایر اعضا گروه که به ایران رفته بودند بشمر رسید و سازمان وحدت کمونیستی در این روند پا به عرصه عیات گذاشت.

با آنکه نظرات و تحلیلهای مشخص ما در مورد اهم مسائل جنبش در انتشارات متعدد تشریح شده اند، ممهذ ضروری می بینیم که اصول اساسی نقطه نظرات ایدئولوژیک و سیاسی (مراجعه و اهداف) خود را مجلا در اینجا عرضه داریم.

بقیه پاورقی از صفحه قبل -

اقدامات سازمان پس از تجدید ساختمان بوده است. ممهذ اخیرا این سازمان مجددا در پیرویش نقطه نظرات اساسی رفیق جزئی نیز بطور صرح ابراز تردید کرده است (تضاد عمده، مرحله انقلاب و...) و پاره ای از نقطه نظرات دیگر را مطرح نموده است از آنجا که بنظر میرسد سازمان چریکهای فدائی خلق هنوز در موارد متعدد، ومنجمله موارد اساسی، به نظر ثابتی نرسیده است. اظهار نظر، تأکید با نقد جامع بر آنها غیر ممکن است ما امیدواریم پس از آنکه سازمان چریکهای فدائی خلق مواضع خود را در مورد مسائل گوناگون روشن کرد توافق با عدم توافق خود را با آن مواضع اعلام داریم. باین امر نیز باید اشاره کنیم که روند تبادل نظر و نقد بین سازمانهای انقلابی از پیش شرطهای پیشبرد امر انقلاب است. ما بهم خود در تریع این روند کوشا خواهیم بود در عین حال که همکاری با تمام سازمانهای انقلابی را از اهم وظایف خود می شماریم.

اصول مرامی سازمان وحدت کمونیستی

- ۱- جهان بینی کمونیسم علمی اساس مرامی سازمان وحدت کمونیستی است .
- ۲- تا زمانیکه جامعه طبقاتی است ، آزادی واقعی انسانها ممکن نیست .تنها در جامعه بی طبقه انسانها آزادی واقعی و انسانیت خلاق خود را باز مییابند .
- ۳- سرمایه داری یک سیستم جهانی است .سرمایه داری که در مرحله انحصار امپریالیستی است ، ستم و تجاوز اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی خود را بر کلیمه توده های مردم و بر همه زحمتکشان جهان اعمال میکند . انقلاب جهانی سوسیالیستی تنها راه ممکن برای نابودی ستم و استثمار سرمایه داری است . از آنجائیکه کارگران تنها طبقه با رسالت آینده هستند ، فقط حکومت مستقیم آنان به آزادی واقعی اجتماعات بشری می انجامد .
- دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریائی ، شکل حکومتی پس از انقلاب سوسیالیستی برای ساختمان سوسیالیسم و برای گذار به کمونیسم است . دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریائی تنها شکل حکومت اکثریت مردم و دھالت مستقیم توده ها در سرنوشت خویش میباشد .
- ۴- سرنوشتی ماهوی کارگران جهان از این واقعیت بر میخیزد که کارگران جهان بدون استثناء ، بدون توجه به نژاد ، ملیت ، زبان ، فرهنگ و مذھب تحت تسلط استثمارگران سرمایه - سرمایه داری جهانی - هستند . انترناسیو - نالیسم پرولتاری یکی از اصول مرامی ما و هر سازمان کمونیستی است .
- ۵- ایران یک کشور سرمایه داری است . تضاد اساسی جامعه ما تضاد کار و سرمایه ، و جنگ مشخص طبقاتی جامعه ، جنگ میان طبقه کارگر و سایبر زحمتکشان با طبقه بورژوازی و امپریالیسم جهانی است . بنابراین تنها انقلاب اجتماعی ایران که به تغییر اساسی مناسبات و محور استثمار ، منفع طبقه کارگر و کلیمه توده های مردمی می انجامد ، انقلاب سوسیالیستی است .
- ۶- تاریخ طبقاتی جهان ، از انحلال جوامع اشتراکی اولیه تا کنون ثابت کرده است که هیچ طبقه حاکمی در صلح و آشتی آماده نیست منافع و موضع خود را به طبقه دیگر تفویض کند . اعمال قهر طبقاتی تنها امکان قدرت بایی زحمتکشان ایران و جهان ، تنها راه رهائی توده های مردم از بند ستم و استثمار است .
- ۷- در شرایط اعمال قدرت نظامی امپریالیسم جهانی ، در شرایط اعمال قدرت طبقه حاکم ، اعمال تغییر انقلابی طبقاتی بصورت مشخص مبارزه مسلحانه و اعمال قهر مسلحانه نمود میکند ، بنابراین مبارزه سیاسی - نظامی برای تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی ، تنها راه رهائی زحمتکشان ایران است .
- ۸- تجدید نظر طلبی در انواع مور خود با تکیه بر اصلاح طلبی و پارلمانا - ریس ، با نفوذ در جنبش های کارگری جهان ، این جنبشها را به گمراه و شکست کشانده است . مبارزه با پایگاهها ، احزاب ، کشور ها و دستجات مبلغ این نظریات و اقدامات ضد کارگری آنها که در خدمت آشتی طبقاتی است از وظایف

کمونست‌ها است .

ماثولیم و ثروت‌کیم و استالینیم از جمله انحرافات دیگر در جنبش کمونیستی هستند - سازمان وحدت کمونیستی ، مبارزه مشخص و همه جانبه علیه این انحرافات را ادامه میدهد .

۹ - اعتقاد به انترواسیونالیم پرولتری از نظر ما به معنای همبستگی با کارگران سراسر جهان و استقلال کامل از همه قدرتها و منجمله دولتی است که خود را مدافع منافع کارگران میدانند ما سیاست عدم وابستگی به کلیه دول و برخورد منقدانه نسبت به سیاستهای آنها و محکوم کردن ماهیت و سیاستهای ضد انقلابی همه دولی که تحت نام سوسیالیسم علیه منافع خلقهای ایران و جهان موضع میگیرند و با امپریالیسم و رژیم های دست نشانده از در سازش و معامله بر میآیند را جزء لاینفک اعتقاد به انترواسیونالیم پرولتری میدانیم .. ما هیچ کعبه و میهنی برای سوسیالیسم نمیشناسیم و با سادت‌طلبی و ناسیونالیسمی که در قالب سوسیالیسم عرضه میشود مبارزه میکنیم .

اهداف

الف - هدف نهائی: هدف نهائی سازمان وحدت کمونیستی سهم بودن در باختمان حزب کمونیست برای انجام انقلاب سوسیالیستی و کمک به پدیداری جامعه عاری از ستم طبقاتی در تظاهرات گوناگون آن است .

ب - هدف مرحله ای: شرکت در مبارزه طبقاتی کارگران با سرمایه داری، مصلح ثنوریک و کوشش در جهت تحکیم و گسترش سازمان انقلابی، سازمانی سیاسی - نظامی در ایران، در خدمت جهان بینی کمونیستی است .

مجموعه حاضر - دفتر سوم - شامل سه نوشته است. نوشته اول -

(گرایش بر است در سیاست خارجی جمهوری خلق چین) در آبان ماه ۱۳۵۳ توسط سازمان چریکهای فدائی خلق نگارش یافته و در اختیار ما قرار گرفت. در گذشته رسم بر این بود که ما قبل از تکثیر نوشته های فدائیان، انتقادات خود را بر آن نوشته ها با اطلاع سازمان می رساندیم و در مواردی که موافقت میشد تغییرات ضروری را قبل از چاپ وارد میکردیم. در این مورد نیز نقدی بر این نوشته رفاقی تهیه کردیم که در همین مجموعه (نوشته دوم) درج میشود. از آنجا که قصد ما تصحیح متن قبل از تکثیر و وسیع بوده است، لہذا نه تنها انتقادات مهم را نوشته ایم بلکه ایرادات جزئی متن را هم تذکر داده ایم. روش ما در طرح انتقادات خود به نوشته های رفقای داخل (هم مجاهدین و هم فدائیان) قبل از انتشار وسیع آنها روشی اصولی بود. از یک جانب در حد توانائی خود به رفع نقصانها مبادرت می نمودیم و از جانب دیگر از همان ابتدا شک و شبهه های در مورد مواضع خود باقی نمی گذاشتیم. مطالعه این نوشته هم از جهت بررسی محتوای آن و هم شیوه کار ما مفید خواهد بود.

نوشته سوم مطلبی است که پس از مقاله "اندیشه مائوتسه دون و مار-

کمسیسم - لنینیسم عصر ما" (نبرد خلق شماره ۳) تهیه شده است. این نوشته در ابتدا "نگارش یافت و قرار بود تصحیح و تکمیل شود. باین منظور از طرف رفقای دیگر نقدی بر آن نوشته شد و نوشته مفصلی حول انتقاد به نظرات فلسفی مائوتسه دون بویژه "چهار مقاله" نگارش یافت. دستخط دو مقاله اخیر قبل از تکثیر و ارسال برای سازمان در یک یورش پلیس از بین رفت و نسخهای از آن باقی نماند. بنابراین در این مجموعه بخشی که در اختیار فدائیان قرار گرفته است بدون وارد کردن همه تغییرات و مشتمل کردن نوشته فلسفی، درج میشود. مطالب مکمل پس از نگارش مجدد منتشر خواهد شد.

تابستان ۱۳۵۶

گروه اتحاد کمونیستی

گرایش براست

در سیاست خارجی جمهوری خلق چین

آبان ۱۳۵۳

www.iran-archive.com

سازمان چریکهای فدائی خلق

الف. نفون بورژوازی در رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی .

ب. اشتباه رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی .

این دو مسئله را يك به يك تشویح میکنیم :

الف. نفون بورژوازی در رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی . پس از انقلاب سوسیالیستی اگرچه بورژوازی سرنگون میشود و حکومت از دستش خارج میگردد ولی از بین نرود . بلکه باقی می ماند و حتی بقول لنین معاوضت درصد چندان میگردد . جامعه سوسیالیستی میبایست شرایط نابودی کامل بورژوازی و بقایای احتیاجی و فرهنگی

اصولا پرسیدنی است که آیا يك کشور سوسیالیستی میتواند سیاستی برخلاف منافع سایر خلق ها انتخاب کند ؟ جواب ما اینست که آری میتواند . اما مگر در کشور سوسیالیستی پرولتاریا حاکم نیست و مگر پرولتاریا کسی نیست که هیچکس را استثمار نمیکند و با استثمارگران منافع مشترک ندارد ؟ پس چگونه ممکن است که يك کشور سوسیالیستی بتواند در مقابل سایر کشورها سیاستی ضد خلقی داشته باشد ؟ میگوئیم علت این امر در

— تئوری بورژوازی به دیکتاتور پرولتاریا تبدیل شده . یعنی طبقه کارگر حکومت را بدست آورده تا با اعمال قدرت دولتی ، جامعه بی طبقه (جامعه کمونیستی) را بسازد . در جامعه کمونیستی چون طبقات و تضاد طبقاتی از بین میرود دیگر بازگشت سرمایه داری به هیچ وجه ممکن نیست . اما در جامعه سوسیالیستی چون تضاد طبقاتی هنوز وجود دارد و فقط جهت حاکم تضاد عوض شده است ، بنابراین امکان عوض شدن مجدد جهت حاکم تضاد باز هم وجود دارد و ممکن است سرمایه داری بازگردد . به عبارت روشن و صریح سوسیالیزم دروای از انقلاب پرولتری است که هنوز به پیروزی مطلق نرسیده

آن را فراهم نماید و زمینه مادی را برای ایجاد جامعه کمونیستی آماده سازد . بدینجهت طبعا باید همراه با بنای سوسیالیزم ، بورژوازی و بقایای اجتماعی و فرهنگی آن بتدریج بسوی نابودی برود . اما این فقط در صورتی است که بنای سوسیالیزم و مبارزه همه جانبه با بورژوازی همواره موفقیت آمیز باشد و دچار پیروزی یا شکست نگردد . زیرا جامعه سوسیالیستی يك جامعه بی طبقه نیست که در آن تضاد طبقاتی حل شده باشد ، بلکه بورژوازی و پرولتاریا هنوز در آن وجود دارند . منتها جایشان با هم عوض شده . دیکتا

۱ . به تئوری " جهش آرام " استالین در کتاب زیان شناسی او توجه شود .

متمركز شدن توزیع و تولید از بین میروند. در
شعوب این شگ از بورژوازی در زمان استالین
از بین رفت ولی در چین هنوز هم بقایای آن
وجود دارد.

۲. تولید کنندگان اشتراکی. پس از سرقراری
سوسیالیزم چین زمینه ایجاد تولید و توزیع
متمركز با مالکیت تمام خلقی هنوز فراهم نیست؛ به
ناچار با رهبری دولت تعاونی های تولیدی
یا واحد های تولیدی اشتراکی بوجود می آید که
در واقع بنگاه های شرابی های دهقان یا
دهای پیشمر است که تحت حمایت دولت
سوسیالیستی قرار دارد. این دسته از تولید
کنندگان نیز بهر حال بقایای بورژوازی هستند.

۸

اداره امور حزب و دولت را در اختیار دارند
و میتوانند با افزایش حقوق و امتیازات خویش
سوسیالیزم را آرام و بتدریج به گاپتالیزم دولتی
تبدیل کنند و خود بعنوان بورژوازی بوروکراتیک
خلق را از طریق حقوقها و امتیازات عالی خویش
استثمار نمایند و سپس هم زمینه را برای احیای
سرمایه داری خصوصی فراهم سازند (نمونه
یوگوسلاوی).

۳. در زمان سواستفاد مچیان، در نتیجه
تسلط قشر ممتاز بر اداره امور حزب و دولت
سانترالیزم دموکراتیک ضعیف و حتی نابود میشود
و در نتیجه دزدی، رشوه گیری، سواستفاده
از احوال دولتی و تولید و فروش قاچاقی برخی

است. هنوز مبارزه با بورژوازی ادامه دارد
منتها فقط شگ مبارزه و موقعیت طرفین مبارزه
مغی شده است. پیروزی مطلق پرولتاریا به معنی
محو کامل طبقات است و این فقط در جامعه کور
نیستی امکان پذیر است.

حال ببینیم که بورژوازی در جامعه سوسیالیستی
به چه صورت هایی میتواند وجود داشته باشد.
در جامعه سوسیالیستی بورژوازی دارای چهار
شکل میتواند باشد:

۱. تولید کنندگان، بازرگانان و رباخواران
بزرگ و کوچک مستقل. اینان در نخستین مراحل
ساختمان سوسیالیسم همراه با صنعتی شدن و

۷

با تبدیل تولید اشتراکی به تولید تمام خلقی،
یعنی با تبدیل تعاونیهای اشتراکی دهقانان
و پیشمران به بنگاه های دولتی، این شکل
از بورژوازی هم از بین میروند. این شگ از بورژوازی
هنوز در تولید کشاورزی تمام کشورهای سوسیالیستی
وجود دارد.

۲. قشر ممتاز. این قشر آخرین شکل
بورژوازی است که باید در جامعه سوسیالیستی
از بین برود. قشر ممتاز که تشکیل شده است از
روشنفکران و اریستوکراسی کارگری (قشر بالای
کارگران) خطرناکترین شگ بورژوازی در جامعه
سوسیالیستی است، زیرا افراد همین قشر
است که در لباس بوروکرات و تکنوکرات تمام

کالا‌های صحرایی و لوکس‌رَواج پیدا میکند و شکل جدیدی از بورژوازی بوجود می‌آید که آنها را قشر دزدان و سوءاستفاده‌چیان می‌نامیم. این قشر پیوند محکمی با قشر ممتاز پاد شده دارد و اصولاً متشکل از افراد همان قشر است.

از چهار شکل پاد شده، دو شکل اخیر از بورژوازی یعنی قشر ممتاز و قشر دزدان و سوءاستفاده‌چیان که تقریباً هر دو قشر از افراد واحدی تشکیل شده، در صورتی که هوشیارانه با آنها مبارزه نشود، دارای منافعی رشد یابنده‌اند و پیشرفت‌های اقتصادی ملی به سود آنها نیز هست. آنها با استفاده از موقعیت ممتاز خود در دستگاه حزب و دولت در خط مشی آن اثر

می‌گذارند و اقتصاد ملی را به سویی که منافع خودشان را بیشتر تأمین کند هدایت می‌نمایند. اینان تضاد بین پرولتاریای کشور خودشان و سایر خلق‌ها را که تضادی فرعی و غیرآنتاگونیستی است تشدید میکنند و بخت می‌گیرند و از این طریق منافع ملی "میمن سوسیالیستی" را که در واقع منافع قشر خودشان است طلق میکنند و آنرا بر منافع کلی و عمومی خلق‌ها ترجیح می‌دهند. البته برای پرولتاریای کشور سوسیالیستی، منافع میمن سوسیالیستی نیز مطرح است، ولی این جزئی از منافع کلی و عمومی جنبش سوسیالیستی جهانی است و هرگاه که با آن در تضاد قرار بگیرد، مسلماً دومی اصل است و منافع میمن

سوسیالیستی باید فدا شود. پرولتاریای یک کشور بطور کلی جزئی از کل پرولتاریای جهانی است و طبق قانون دیاکتیک، بین جز و کل به هر حال تضاد وجود دارد و این تضاد اگر چه فرعی و غیرآنتاگونیستی ولی میتواند مورد استفاده قرار گیرد. امپریالیستها از تضاد های فرعی بین پرولتاریای کشورهای خودشان (یعنی کشورهای امپریالیستی) با پرولتاریا و بطور کلی زحمتکشان تمام جهان استفاده میکنند و با کمابیش شریک کردن پرولتاریای کشورهای خودشان با منافع استعماری بورژوازی که خود از غارت خلق‌ها به دست می‌آورند، آنان را اپورتونیست و فرمیست میکنند و بقول لنین در کشور خودشان "صلح

اجتماعی "بوجود می‌آورند. بورژوازی کشورهای سوسیالیستی نیز با رخنه در رهبری حزب و دولت جامعه خود سعی میکنند از این شیوه عمل امپریالیستها درس بگیرند. خط مشی اقتصاد جامعه را بر پایه "منافع ملی بنا میکنند و بازرگانی خارجی را به سوی سود های استعماری هدایت می‌نمایند. شعارشان برای توده‌های درون جامعه، رفاه روزافزون زندگی است و در مبارزه لزوم کمک به انقلاب‌های سایر خلق‌ها سکوت میکنند یا با بازی توغالی ادبی، مسئله را ماست مالی می‌نمایند. در نتیجه سطح زندگی توده‌ها در داخل کشور سوسیالیستی ارتقا می‌یابد و ساعت کار کاهش پیدا میکند اما بقیعت

معاطفه با سرنوشت خلق‌های خارجی، بند و بست با امپریالیستها و عالیشان و غیره. البته در این قضیه منافع توده‌های کشور سوسیالیستی آسی و ناچیز است و سود اصلی نصیب خودشان میگردد. روز بروز شرایط زندگی اشرافی تری برای خود فراهم میسازند و زمینه را برای احیای کامل سرمایه‌داری آماده میسازند. اما همین منافع آنی و ناچیزی هم که برای توده‌های جامعه خود در نظر میگیرند می‌تواند زمینه مادی رواج اپروتونیزم را در بسن آنان فراهم سازد. همچنانکه لنین بخصوصی تشریح کرده است: «ملت رواج اپروتونیزم، سوسیال - شوینیسم و بقول خود او "سوسیال - خیانت پیشگی" در بین کارگران کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا و رونق

کار کائوتسکی‌ها، مگد و نالد‌ها و شاید مان‌ها هم همین شریک شدن در پرولتاریا در منافع استعماری "خودی" است و لوبخدار ناچیز. با این حساب روشن است که چه خطر عظیمی از جانب بورژوازی بوروکراتیک کشورهای سوسیالستی، نظام سو - سیالیستی آنان را تهدید میکند. خطری که توده‌های ازبند رسته این کشورها را میتواند بدون مقاومت آرام آرام تپاه سازد و دوساره بدام سرمایه‌داری ببندارد. همانگونه که شرکت در منافع استعماری بورژوازی "خودی"، پرولتاریای انقلابی اروپا را تپاه ساخت و لنیک - نختها و روزالوکرا جورک‌ها را از دور خارج نمود و هم اکنون پرولتاریای آمریکا را به برد‌های

طبیح سرمایه‌داری تبدیل کرده است. آنچه گفتیم در مورد جامعه سوسیالیستی بطور کلی بود، اکنون ببنیم آیا در جمهوری خلق چین نیز چنین خطری بطور مشخص وجود دارد؟ متأسفانه از اوضاع داخلی و از تحولات حزب کونیست چین بویژه پس از شکست ماجرا - جوئی جاه طلبانه لین پیائو اطلاع زیادی در دسترس نیست. در مورد زندگی اقتصادی - اجتماعی خلق چین هم چنانکه از آثار و نوشته‌های خود چینیا و کتابها و مقالاتی که بازدیدگندگان خارجی از چین نوشته‌اند بر می‌آید، شاهی بر رشد زیاد اشکال یاد شده بورژوازی نمیتوان دید. البته

هنوز در چین تولید کنندگان مستقل وجود دارند و هنوز واحدهای تولیدی اشتراکی به واحدهای تولیدی تمام خلقی تبدیل نشده است. ولی این دو شکل از بقایای بورژوازی نه تنها در حال رشد نیستند، بلکه روز بروز افول مییابند و نفوذ تعیین کنندهای نیز در حزب دولت ندارند. در مورد قشر ممتاز هم میتوان گفت که نشانی از حقوق و امتیازات عالی برونشی دیده نمیشود. در مورد دزدان و سوءاستفادهچیان هم به تبعیت از مورد قبل، باز وضع به همین ترتیب است. اما چنانکه از اخبار سیاسی پراکنده‌ای که به هر صورت از داخل چین به خارج نفوذ میکند استنباط میشود، پس از ماجراجویی لین پیائو که

پیش از آن در مبارزه با راستها، مؤتلف رفیق
 مائو بود جناح رفیق مائو در حزب و دولت
 ضعیف شده و برخی عناصر راست د یار مری
 کار آمدند . چنانکه خبرنگاران غربی نقل میکنند،
 در روزنامه های خطی دیواری در چین و در نامه ها
 و اعلامیه هایی که برای سفارتخانه های خارجی
 از سوی مردم چین فرستاده شده ، از این
 موضوع که چوئن لای برخی کادرهای
 قدیمی و رانده شده گان انقلاب فرهنگی
 را دوباره روی کار آورده اظهار نارضایتی
 شده و این عمل او محکوم گردیده

علت دیگر .
 ب . اشتباه رهبری حزب و دولت جامعه
 سوسیالیستی . یک خط مشی ناسیونالیستی و
 حتی شوینستی در سیاست خارجی یک کشور
 سوسیالیستی ممکن است ناشی از اشتباهات اجتناب
 پذیر و یا اجتناب ناپذیری باشد که رهبری حزب و
 دولت آن جامعه در مورد سایل سیاسی و اقتصادی
 مرتکب شده است . این اشتباهات یا کوچک و جبران
 پذیر هستند و میتوان به سادگی آنها را تصحیح
 کرد و یا خیلی بزرگ و خطرناک هستند و ممکن است
 حتی لطافت بسیار بزرگی به انقلابهای خلق ها ،
 دیگر بزند و نظام سوسیالیستی خود جامعه
 مورد نظر را هم در معرض خطر قرار دهد . مثلاً

به هر حال ما مسئله ظهور اپورتونیزم در سیاست
 خارجی چین را در زیر مطالعه خواهیم
 کرد . فعلاً چیزی که در اینجا
 مورد گفتگوی ما است و حاصل جمع
 بندی مطالب بالا است این است که از نظر
 تئوریک انتخاب یک خط مشی اپورتونستی و
 حتی ضد خلقی از جانب سیاست خارجی
 یک کشور سوسیالیستی کاملاً امکان
 پذیر است و این ممکن است ناشی
 از نفوذ بورژوازی در دستگاه
 رهبری حزب و دولت
 باشد . اما چنانکه
 گفتیم این فقط یکی از د علت آنست .

اگر رهبری حزب و دولت اگرچه با حسن نیت و با
 موضع پرولتری ولی بر اساس درک نادرست و یک
 جانبه از مسئله انترناسیونالیزم پرولتری در رابطه
 با کشورهای دیگر ضافع ملی کشور سوسیالیستی را
 اساس قرار دهد طبعاً ضافع استعماری را کم
 مقبول خواهد شناخت و در نتیجه گذشته از
 استعمار خلق های دیگر ، بقایای باد شده بورژوازی
 را در درون جامعه خود رشد خواهد داد
 و جامعه سوسیالیستی را در معرض خطر
 بازگشت سرمایه داری قرار خواهد داد . یعنی
 اشتباه متافیزیکی رهبری در این مورد برای مو -
 جودیت نظام سوسیالیستی میتواند بسیار خطرناک
 باشد . بطور کلی یک موضع اپورتونستی، ولو اینکه

صرفاً هم بر اساس اشتباه از جانب يك حزب و دولت اختیار شده باشد، بخودی خود میتواند سبب رشد عناصر بورژوا در داخل حزب و دولت شود و اگر ادامه یابد میتواند آنها را رو بیاورد و توده‌ها را نیز به علت شرکت دادن آنها در ضایع استعماری بورژوازی به گرایشهای اپوزیسیونستی دچار سازد.

باری، این بود دولت اصلی پیدایش خط مشی ناسیونالیستی و شورونستی در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی. حال از مقدمه وارد اصل مطلب میشود و سیاست خارجی چین را به طور مشخص مورد بررسی قرار میدهیم؛ از سال ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ به بعد دولت جمهوری

آشکارا خیانت کرده است. جمهوری خلق چین به بهانه مخالفت با "توسعه طلبی شوروی" از پیمان ناتو، جنایت‌گاران آمریکائی و مخالفان در سراسر جهان از آدم‌کشی، تجاوز و توسعه طلبی امپریالیست‌ها ستایش کرده و آنها را به عنوان گویا وسیله‌ای برای جلوگیری از نفوذ شوروی برای خلقهای جهان مخدع تشخیص داده است. توسعه طلبیات سیاسی با کشورهای مختلف از جانب يك دولت سوسیالیستی البته کار ظلمی نیست. اما اگر وسایل رسیدن به این هدف بند بست‌های سیاسی و اعمال ناپسندیت ضد خلقی نباشد و همواره از هدفی انترناسیونالیستی پیروی کند. اما در مورد جمهوری خلق چین

خلق چین سیاست خارجی خود را کاملاً عوض کرده و روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشورهای امپریالیستی و کشورهای نیمه مستعمره و وابسته وسیع‌گسترش داده و فعالیت‌های وسیعی را برای ورود به سازمان ملل، برسمیت شناخته شدن از جانب کشورهای امپریالیستی و کشورهای نیمه مستعمره و وابسته آغاز نموده و حتی برای این منظور دست امپریالیست‌ها را مضمحل نموده، عطیان‌شان را ناپدید کرده و از آنان تجلیل نموده است. جمهوری خلق چین در این مدت حتی با کمک نکردن به جنبشهای خلقی (مثلاً جنبش ظفار) و بند بست با آمریکا - لیست‌ها در مورد سرزنش خلق‌ها و جنبشهای خلقی، به انقلاب جهانی و انترناسیونالیسم پرولتری

متأسفانه این توسعه طلبیات سیاسی و اقتصادی از وسایلی غیر قابل توجه استفاده کرده و در موردی بسیار از هدفی ناسیونالیستی پیروی نموده است. روی برگشته انحراف سیاست خارجی جمهوری خلق چین از خط مشی پرولتری بر سه پایه استوار است: دشمن شماره يك به حساب آوردن شوروی و وحدت با امپریالیست‌ها در مبارزه با آن، سیاست جالب هرچه بیشتر کشورهای نیمه مستعمره و وابسته، حمایت نکردن و حتی خیانت کردن به جنبشهای خلقی. در اینجا ما این سه سیاست را که با یکدیگر پیوند ارگانیک دارند، يك به يك شرح میدهیم و سپس علت در پیش گرفتن چنین سیاست‌هایی از جانب جمهوری خلق چین را تشریح

۱. دولت جمهوری خلق چین تبلیغ علیه اتحاد شوروی را از صورت يك جازه ایدئولوژیک خارج کرده و در رابطه با شوروی به جای سیاست "وحدت از راه تفاد" از سیاست "تفاد مطلق" تبعیت میکند. جمهوری خلق چین اتحاد شوروی را بصورت دشمن درجه اول خلقهای جهان که گویا باید جازه با آن را بر جازه بر امپریالیستها مقدم داشت و حتی در جازه با آن باید با امریالیستها متحد شد تصویر میکند. این سیاست سکترستی، عملاً با بزرگ کردن تفاد درون جبهه انقلاب جهانی، اصل دیالکتیکی رفیق مائو "جلب اکثریت و شکست اقلیت" را پایمال کرده و

بدینسان به انقلاب جهانی لطمه زده است. دولت جمهوری خلق چین در جازه با اتحاد شوروی آشکارا با امپریالیزم جهانی متحد شده است - در تیر ماه سال ۱۳۵۲ خبرگزاری فرانسه از پکن گزارش داد که "مقامات دولت چین... معتقدند که خرج نیروهای آمریکا از اروپا البته زمینه بی طرفی اروپا را فراهم میکند ولی در عین حال آنها را در برابر قدرت معظم شوروی و نفوذ آن بدون وجود پناهگاه قرار میدهد. رهبران چین از تسلط جوشی های سیاسی شوروی سخن میزنند و از کدی کارنامهین وحدت اروپا دل آزرده هستند." ۱.

۱. روزنامه کیهان، چهارشنبه ۱۲/۴/۵۲

- در شهریور ماه سال ۱۳۵۳ خبرگزاری رویتر از پکن گزارش داد که "تنگ شیاو پینگ، معاون نخست وزیر چین، در یوز به هلموت کوهل، رهبر اقلیت آلمان غربی اعلام خطر کرده که شوروی نسبت به اروپای غربی مقاصد تجاوزکارانه دارد" - در بازیدی که چند سناتور آمریکائی در تابستان اسال (سال ۱۳۵۳) از چین کردند رهبران چین به آنها اعلام داشتند که از حضور ناوگان های آمریکا در اقیانوس هند و خلیج فارس حمایت میکنند.

- در خرداد ماه اسال "چی پنگ فسی"

۱. روزنامه کیهان شماره شنبه ۱۶/۶/۱۳۵۳

وزیر خارجه جمهوری خلق چین در تهران گفت که "سیاست ایران در خلیج فارس يك خواست عادلانه است و ما قویاً از آن پشتیبانی میکنیم". دولت جمهوری خلق چین در این سیاست غلط خود که میتوان آنرا موضع راست ناشی از چپ روی نامید بقدری افراط کرده که بسیاری از کونیست های سراسر جهان با بخشم آورده است. در اینجا بد نیست به واکنش حزب کمونیست قهرمان ویتنام در بار ماین سیاست سازشکارانه اشاره کنیم:

روزنامه نان دان "ارگان حزب کمونیست ویتنام در یکی از شماره های خود "ظواهر مختلف" تبکسون و کیسینجر را محکوم کرده و با

اشاره ضمنی به جمهوری خلق چین و اتحاد شوروی، "کوری کسانی را که فراهش میکنند که امپریالیزم آمریکا دشمن شماره یک تمام ملت ها است" مورد انتقاد قرار میدهند. روزنامه نان دان بدستی میگوید که "هدف این استراتژی ضد انقلابی و آشنگتن، ایجاد یک اختلاف بین کشورهای سوسیالیستی است و استراتژی آمریکا بر اساس این تفرقه اندازی استوار است". سپس اضافه میکند که هدف فعالیت های نیکسون و کی-سینجر ایجاد شکاف بین چین و شوروی و از سوی دیگر، به موجب منشور جدید آتلانتیک، متحد کردن هرچه بیشتر نیروهای امپریالیستی دیگر تحت رهبری آمریکا است. این نیروهای امپریالیستی

محور تهاجمی انقلاب موفق شود". ۱. به هر حال، چین در این سیاست خود هر روز بیشتر میروند، شوروی را در ردیف آمریکا و حتی بدتر از آن مینماید و تضاد خود را با شوروی یک تضاد متعارض مطلق و غیر قابل وحدت به حساب می آورد. تحت این عنوان چین هر روز روابط خود را با امپریالیستها توسعه بیشتری میدهد.

۲. در رابطه با کشورهای وابسته، جمهوری خلق چین حکومت کشورهای مستعمره و وابسته به امپریالیزم را که هیچگونه وجهه ای در میان ملت خود ندارند و نوکران دست نشانده امپریالیزم، گزارش خبرگزاری فرانسه از هانوی.

عبارتند از آمریکا، بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی. روزنامه نان دان آنگاه پس از اشاره به این خیال خام امپریالیست ها که گویا "تنها قدرت هائی که در جهان به حساب می آیند: آمریکا، شوروی، چین، ژاپن و اروپای غربی هستند" شجاعانه اعلام میدارد که "دکترین نیکسون در مورد روابط حسنه بین ممالکی که از لحاظ نظامی اقتصادی و ایدئولوژیکی با یکدیگر اختلاف دارند شکل دیگری است از همکاری طبقاتی، سلاح زنگ زدای کوه قمری در دست سرمایه داری بوده و از نظر مارکسیزم - لنینیسم مردود است". و در پایان این روزنامه به کمونیست های جهان هشدار میدهد که آمریکا بدین طریق ممکن است در شکستن

مورد حمایت قرار میدهند و اعمال جنایت بار و کثیف و حتی مسخره آنان را تائید میکنند و چنین وانمود مینمایند که گویا این کشورها در راه استقلال و حاکمیت ملی مبارزه میکنند. در این مورد نمونه های چندی میتوان آورد

— در خرداد ماه ۱۳۵۲ "چی پنگ فسی"

وزیر خارجه جمهوری خلق چین در تهران گفت

"... ایران سی میلیون مردم زحمتکش شجاع و با استعداد و منابع طبیعی بس غنی دارد و ما امید داریم و مطمئنیم تحت رهبری اعلیحضرت شاهنشاه کشور شما به یک کشور شکوفا و نیرومند بدل خواهد گشت. ما موفقیت هرچه بزرگتر شما را در راه پیشرفت مستقلانه خود از صمیم قلب آرزو مییم — ... طی بیش

از صد سال اخیر هر دو کشور با تجاوز و ستم امپریالیزم را دیده‌اند. امروز هر دو با در راه تا بهین صلح و ترقی جهان و حفظ حاکمیت استقلال و حق حاکمیت ملی خود مجاهده می‌کنیم. از این جهت توسعه هر چه بیشتر روابط دوستی و همکاری چین و ایران نه تنها مطابق مافع مردم دو کشور ماست بلکه با آرزوی مشترک مردم آسیا و جهان نیز وفق دارد. پس از برقراری مناسبات سیاسی بین چین و ایران، روابط دوست‌آمیز دو کشور با سرعت سرعت توسعه یافته و رفت و آمدهای دو کشور بطور روز افزون افزایش می‌یابد. دیدار دوستانه سال گذشته علی‌احضرت شهبانوی ایران از کشور ما به همراهی

جناب آقای هوبدا نخست‌وزیر خاطرات عمیقی در ما بجای گذاشت. . . . اکنون اوضاع منطقه خلیج فارس توجه همرا بخود جلب کرده است. تشدید فعا لیت‌های توسعه طلبانه اعمال نفوذ و مبارزه بعضی قدرتهای بزرگ* صلح و امنیت این منطقه را شده با خطر انداخته است. ایران یکی از کشورهای مهم کار خلیج فارس بشمار می‌رود. نگرانی شما از چنین وضعی طبیعی و منطقی است. . . ایران و عده دیگری از کشورهای کار خلیج فارس طرفدار آنند که امور منطقه خلیج فارس باید بوسیله کشورهای کار خلیج فارس اداره شود و مخالف مداخله*

* تکیه روی کلمات از ماست.

خارجی هستند. این يك خواست عادلانه است و ما قویا از آن پشتیبانی می‌کنیم. همانطور که علی‌حضرت شاهنشاه فرموده‌اند، اوضاع در شرق و غرب ایران خطراتی بسیار جدی برای ایران است. با در نظر گرفتن وضعی که در این منطقه بوجود آمده این کشور باید نیروی تدافعی خود را تقویت کند. ایران برای حفظ امنیت استقلال و حق حاکمیت خویش اقداماتی جهت تقویت نیروی تدافعی خود اتخاذ مینماید، این کاری است ضروری و قابل فهم. . . . ۱

می بینیم که آقای "جسی پنک فی" خود همه چیز را بروشنی گفته است و دیگر نیازی به توضیح ما نیست.

۱. کیهان شماره شنبه ۲۶/۳/۱۳۵۲ تکیه بر روی کلمات از ماست.

— هفته نامه یکن در شماره ۸ فوریه ۱۹۷۱ خود تحت عنوان " جنگ عادلانه کشورهای صادر کننده نفت را پشتیبانی کنیم " نوشت :

" جهت حفظ استقلال ملی و منابع زیر زمینی ده دولت عضو اوپک که ایران، عراق، لیبی، الجزایر، کویت و ونزوئلا جز آن هستند، جنگ مصانهای را علیه مونوپولهای نفتی امپریالیستی به سر بردگی ایالات متحده امریکا انجام داده‌اند. این کشورها که در بر زمانی است بشدت از طرف امپریالیزم جهانی

۱. لازم به یادآوری است که کشورهای لیبی و الجزایر نخست اپوزیسیون مترقی درون اوپک را تشکیل می‌دادند و بعدا چون دیدند امکان مبارزه با کارتل‌های نفتی از درون اوپک ممکن نیست از آن خارج شدند.

تاراج و غارت میشوند اینک دست اتحاد
بسیوی یکدیگر دراز کرده و با اقدامات
یکپارچه، مبارزه متحدی را علیه استثمار-
کنندگان حریص و وحشی شروع نمود ماند .
این امر حادثه مهمی در دوران کنونی
مبارزات ضد امپریالیستی کشورها و خلق
های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین
(جنوبی) بشمار میرود . ۱۰

— در اعلامیه مشترکی که در رابطه با برقراری
روابط کامل دیپلماتیک بین ایران و جمهوری خلق
چین منتشر شده آمده است

" دولت جمهوری نوپای خلق چین ،

۱۰ به نقل از مقاله "برخورد به سیاست خارجی چین
در رابطه با ایران " از انتشارات کنگره راسین محصلین
و دانشجویان ایرانی .

شکست های امپریالیستی غرب آغاز
کرده است و ناآل به کسب پیروزی گردیده .
ما حمایت خود را از مبارزه شما
اعلام داشته و صمیمانه پیروزی شما را
تبریک میگوئیم .

— هنگام مسافرت فرج به چین در تابستان
سال ۱۳۵۱ مراسم استقبال با شکوهی از او به
عمل آمدند که قسمتهائی از آن از رادیو و تلویزیون
ایران هم پخش شد و عکسهای گوناگون آن به وفور
در صفحات مجلات و روزنامهها چاپ شد . چنانکه
روزنامهنگاران و خبرنگاران رادیو و تلویزیون می -
گفتند ، چنین مراسم استقبالی در چین بیسابقه

۱۰ پکینگروند شاو شماره ۲۷ آوریل ۱۹۷۱
به نقل از همان مقاله .

قاطعانه از حکومت شاهنشاهی ایران
بخاطر کوششهایش در تحکیم استقلال
و حاکمیت و حفظ ضامن صلی پشتیبانی
میکند . ۱۰

— چوئن لای نخست وزیر جمهوری خلق چین
در مجلس ضیافتی که به افتخار سفر اشرف پهلوی
جاسوسه کشف امپریالیزم و خواهر مغرور شاه به
کشور چین ترتیب داده بود پس از خیر مقدم
و ابراز مراتب دوستی و غیره گفت :

" کشور ایران در این اواخر همراه سایر
کشورهای صادر کننده نفت برای
حفظ تمامیت ارضی و استقلال منابع
طبیعی مبارزه موفقیت آمیزی را علیه

۱۰ هفته نامه پکن شماره ۳۴ اوت ۱۹۷۱ به
نقل از همان مقاله .

بوده است . در فودگاه پس از استقبال رسمی و
خیلی صمیمانه ، در طرفین مسیری که اومی پیچید
تا چند کیلومتر دختران و پسران خرد سالی را
نگاه داشته بودند که به محض دیدن فرج کف
بززند و پرچمهای ایران را که در دست داشتند
تکان بدهند . مردم زیادی هم در طول مسیر
صف کشیده بودند که طبعاً نمیتوانستند تاملی
شخصی به تشبیهانوی ایران " داشته باشند .

روز بعد از ورود این سوگلی حرصرای شاه این
عفرینه کشف خون آشام به پایتخت جمهوری خلق
چین ، برای برنامه های گوناگون هنری و ورزشی
ترتیب دادند که بی اندازه جالب و پرخارج بود
و مسلماً برای ادا کنندگان مظلوم و تحمق شده

این برنامه‌ها که کودکان و جوانان جمهوری خلق چین هستند خیلی هم وقت‌گیر بود. نمش های بسیار زیبا، نمش‌ها طناب‌دختران و انواع حرکات دیگر مانند برنامه‌هایی که در جشن‌های چهارم آبان و غیره در ایران برای شاه ترتیب می‌دهند و یکماه و نیم وقت تحصیل دانش‌آموزان را می‌گیرد. البته ناپاشانی که کودکان و جوانان چین برای فرح ترتیب داده بودند در سطحی بسیار عالیتر بود.

— در بازدید هیلاسلاسی امپراتور متجمع حبشه از جمهوری خلق چین نیز، کودکان و جوانان خلق چین بی آنکه بداند ابزار اجرای چه معاطلای هستند، تا توانستند رقصیدند و برای

این "نواده حضرت سلیمان" و این فودال نوکر امپریالیزم و زوالی مکنده خون مردم حبشه شادی آفرینی کردند.

— نماینده مخصوص چین در جشن‌های کیف

۲۰۰۰ شرکت کرد و با اینکه این جشن‌ها مورد تمسخر تمام مردم جهان و حتی طبقات بورژوازی امپریالیستی واقع شده ولی روزنامه‌های چین در باره آن سکوت کردند.

این چند مورد فقط بعنوان نمونه ذکر شد و گرنه موارد مشابه آن بسیار است که ما در اینجا دیگر به ذکر آن نمی‌پردازیم.

تا کون انتقادات زیادی از جانب کونیستهای سر-اخر جهان به سیاست جمهوری خلق چین در رابطه

با کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته شده است. خیلی طبیعی است که مقامات دولت چین و گروه‌ها و سازمان‌های کونیست‌ها در سیاست خارجی چین پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارند که به این انتقادات بدهند و اغلب جواب‌هایی هم که می‌دهند یک نتیجه شتابزده و دست و پا شکسته بیشتر نیست. گویا مسئله اهمیت خیلی زیادی ندارد و نباید به آن پرداخت. مثلاً مقامات دولت چین در جواب به پرسش مستقیم یک گروه بازدیدکننده از چین به نام "اتحادیه انقلابی" گفتند

"سال گذشته دولت چین خواهر شاه ایران را به پکن دعوت نمود و نمایندگان به جشن شاه یعنی

جشن ۲۰۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران اعزام نمود. علت اقدام چین به چنین عملی چه بود؟

دلیل عمده آن اینست که در چند سال گذشته ایران به عنوان یکی از صادرکننده نفت تقاضای قیمت بیشتری از انحصارات نفتی امپریالیستی (استاندارد اوپل شل و غیره) در ازای استخراج نفت از این کشورها نموده است. در حال حاضر البته این پول در خدمت مردم این کشورها قرار نمی‌گیرد ولی این پول از کیمه ضایع امپریالیستها خارج میشود و مشکلات بیشتری برایشان بوجود می‌آورد. به همین جهت چنینها کشورهای صادرکننده نفت را در انجام این عمل ترویج می‌نمایند. به این علت است که

چین اخیراً با حکومت شاه ایجاد رابطه نموده است. ۱

این سخنان مقامات چین، چیزی به جز يك توجیه آگاهانه نیست زیرا، اقدامات شاه در مورد افزایش بهای نفت و غیره نبوده که عامل تعیین کننده روابط دیپلماتیک جمهوری خلق چین با ایران و تأیید حکومت فاسد شاه از جانب آن دولت شده، بلکه نیاز به داشتن روابط اقتصادی با ایران و کشورهای مشابه و نیز حال اقتصادی و سیاسی چین است که او را وادار میکند علیرغم شناختی که از ماهیت ارتجاعی رژیم ایران دارد، حکومت شاه را تأیید کند. این موضوع را ما در قسمت بعدی این مقاله به تفصیل شرح خواهیم داد.

۱. اتحاد به انقلابی، سیاست خارجی چین؛ سیاست لنهینستی.

بین الطلی در نظر گرفت. شاه بنا بر ماهیتش نوکر گوش فرمان امپریالیستها است و هر چقدر هم در اثر رشد ناموزن کشور های درون سیستم سرمایه داری جهانی، قدرت اقتصادی و سیاسی زیاد شود باز هم همچنان نوکر گوش فرمان باقی خواهد ماند، اختلاف بر سر قیمت نفت بین کشورهای مانند ایران از طرفی و کشورهای امپریالیستی مصری کننده نفت از طرف دیگر تصادفی است که بین منافع بورژوازی کمراد و بوروکراتیک کشور های وابستهای مانند ایران از سوی بورژوازی امپریالیستی مادر از سوی دیگر بوجود آمده است. با به پا خواستن بورژوازی ملی کشورهای مانده

در اینجا فقط به استدلال رفقای چینی میردازیم و سعی میکنیم نادرستی آنرا نشان دهیم:

اگر فرض کنیم که سخنان یاد شده يك توجیه آگاهانه باشد و رفقای چینی واقعا به این گفته های خود اعتقاد داشته باشند، باید بگوئیم که آنها بیک تضاد فرعی در درون اردوگاه امپریالیزم اشاره کرده اند و استفاده خود را از این تضاد متذکر شده اند. البته از تضاد های فرعی نیز باید بجای خود استفاده کرد، ولی دعوی شاه با امپریالیستها بر سر تقسیم منافع بهیچوجه چنان تضادی نیست که بتواند رفتار یاد شده دولت چین را قابل قبول سازد. باید این مسئله را در رابطه با اوضاع کلی اجتماعی ایران و نیز در رابطه با اوضاع

لیبی و الجزایر برای دریافت بهای بیشتری از بابت نفت خود از طرفی و رشد نیروهای انقلابی در کشورهای وابسته و مستعمره از طرف دیگر، بورژوازی کمراد و بوروکراتیک کشورهای مانند ایران موجب تمییز مناسبی بدست آورده اند تا از ارباب خوب یعنی بورژوازی امپریالیستی مادر، سهم بیشتری از بابت غارت منافع خلقها بخواهند. امپریالیزم چارهای بجز تسلیم ندارد، در این موقعیت حساس، نوکرانش، آنهم نوکرانی که امپریالیزم نیاز حیاتی بوجودشان دارد، اضافه حقوق تقاضا کردند. این نوکران زبون، یعنی شاه و همانندانش، در عین اینکه این درخواست عاجزانه اضافه حقوق خود را با رنگ و لعاب

تلفاتی بصورت مازهای قهرمانانه می نمایانده
حتی برای گرفتن آن چیزی هم که در شرایط
فعلی قادرند بگیرند زبونی به خرج میدهند. هر
روزی یکی از این نوکران، پنهانی با امپریالیزم
سازش میکند و بقیه همالانهای خودش به اصطلاح
تارو میزند، یک روز شاه در سن هویس یکروز هم
طک فیصل در ریاض. سلطا اتحاد این خائنان
زبون بهتر از این نمیشود. با این همه، بورژوازی
کهرادر و بهر و کراتیک کشورهای مانند ایران
توانسته اند به هر صورت سهم بیشتری از غارت
خلقها را از چنگ بورژوازی امپریالیستی مادر در
آهرند و به خودشان اختصاص دهند. این پروسه
اگرچه با کندی بسیار ولی باز هم ادامه دارد و

ادامه و بهر و کراتیک کشورهای مانند ایران در آده
و این مقدار چنانکه پیشبینی میشود در شرایطی
مشابه شرایط موجود همچنان افزایش خواهد یافت
ولی مسئلهای که در اینجا طرح است این است
که اولاً این سرمایه آنقدر که میاهو میکند نیست،
دوماً به هیچوجه در جهت کاهش وابستگی ایمن
کشورها به امپریالیستها نیست و سوماً به زبان
خلقها و به زبان انقلاب است. چرا؟ زیرا
۱. قسمتی از افزایشهای نفت کاذب است،
چون قیمتها در اثر تورم شدید بین المللی
و کاهش ارزش پولهای وسیله پرداختهای
نفت (لیره و دلار) بطور عمومی افزایش یافته،
بنابراین مقدار زیادی از درآد اضافی کشورهای

باز هم در آینده مبالغ بیشتری از جیب بورژوازی امیر-
یالیستی مادر بیرون خواهد آید و به جیب بورژوازی
کهرادر و بهر و کراتیک کشورهایی مانند ایران خواهد
رفت. مسئله خیلی جالبی که در اینجا وجود دارد
این است که شرکتهای نفتی که خود جزئی از بورژوازی
امپریالیستی مادر هستند، از این موقعیت استفاده
کرده و سود اصلی را بردانده، بطوری که اضافه
در آد هنگفت آنها بهیچوجه قابل قیاس با اضافه
در آد کشورهای تولید کننده نفت نیست.
به هر حال، بینیم این قضیه به کجا می انجامد.
شکی نیست که مقدار قابل توجهی از سرمایههای
امپریالیستی، با افزایشهای نفت به این طرف
جهان منتقل شده، یعنی به مالکیت بورژوازی کهر-

فروشنده نفت در واقع در آد جعلی است.

۲. قسمت زیادی از پولهای نفت، اگر از سوی
از جیب امپریالیستها خارج میشود، از سوی دیگر
دوباره به جیب خودشان سرازیر میگردد. مثلاً
چندی بعد از سر و صداهای رژیم ایران در باره
افزایشهای نفت، شاه سه میلیارد دلار از آمریکا
اسلحه خرید و به بانک جهانی که خود وام دار او
بود و هنوز هم هست، وام داد، در کشورهای
غربی به اصطلاح سرمایهگذاری کرد، دستگاه مخابراتی
ماهواره ای چهار میلیارد دلاری از آمریکا خرید و
غیره. در ۱۹ شهریور ماه سال ۵۳ وزارت خزانه داری
آمریکا، اعلام کرد که کشورهای نفت خیز، هم اکنون
در حدود هفت میلیارد دلار از اضافه در آد نفتی

خود را که در حدود $\frac{1}{4}$ در اید ۸ ماهه اول سال آنها است در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده‌اند. پس با این حساب، فقط جلیغ‌کی از اضافه بهای نفت در خود کشورهای فروشنده نفت در زمینه اقتصادی سرمایه‌گذاری می‌گردد. پول‌هایی که خرج خرید اسلحه می‌گردد که علابه‌ها می‌رود و هیچ تأثیری در اقتصاد این کشورها ندارد. پول‌هایی هم که صرف خرید مخابرات ماهواره‌ای و غیر می‌گردد که باز علابه‌ها می‌رود و زیرا چنین تجهیزات بی‌هیچوجه تولیدی متناسب با رشد نیروهای جامعه نیست و بیشتر به خاطر اهمیت سیاسی و نظامی آنها است که بعداً شرح خواهیم داد. سرمایه‌گذاری‌های خارج از کشور هم که اگر چه سودش اسفنداً مال کشورهای

فروشنده نفت است ولی این سود و سرمایه فعلاً در خارج کشور است و تأثیری در اقتصاد جامعه ندارد، بعداً هم معلوم نیست چه خواهد شد.

۳. قسمت مهمی از درآمد نفت کشورهای فروشنده نفت صرف هزینه‌های نظامی و اداری می‌گردد و ماشین‌سرکوب انقلاب را تقویت می‌کند. در واقع شاه و ملوک فیصل و ابن‌نویها و نکودین‌دهای جنوب آسیا و منطقه خلیج هستند، بدین‌اینکه هزینه نگهداری آنها را آمریکایی‌ها بپردازند. هم‌اکنون ارتش ایران و پول مرستان مشغول سرکوب انقلاب‌های منطقه است. درآمد‌های نفتی بخشی می‌تواند هزینه یک جنگ عظیم ضد خلق را در منطقه تأمین کند. جنگی که بهیچوجه عواقب اقتصادی جنگ ویتنام را برای اقتصاد آمریکا

ندارد. افزایش هرچه بیشتر درآمد نفت از این نظر برابر است با تقویت هرچه بیشتر ماشین‌سرکوب ضد انقلاب در منطقه.

۴. اگر قسمتهای یاد شده، یعنی پول‌هایی که برای خرید اسلحه داده می‌شود، پول‌هایی که برای خرید تجهیزات غیر لازم برای رشد نیروهای تولیدی، به‌خارج از کشور می‌رود، پول‌هایی که خرج سرمایه‌گذاری‌های خارج از کشور می‌گردد و خلاصه پول‌هایی را که صرف تقویت ماشین ضد انقلاب می‌شود از کل اضافه درآمد نفتی کم کنیم، جلیغ خیلی کمی می‌ماند که به اصطلاح در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌گذاری می‌گردد. این جلیغ هم مال بورژوازی کهن‌دور و بوروکراتیک است و در

خدمت ضافع آنها عمل می‌کند. تنها فایده‌ای که این پول برای خلق دارد اینست که اسباب استثمار بیشتر انسان‌ها می‌باشد. این قسمت از درآمد نفت خود یک سرمایه‌امپریالیستی است و فرقی نمی‌کند که مالکیت‌اش به چه کشوری تعلق دارد. سرمایه‌داری امپریالیستی بین‌المللی یک مجموعه ارگانیک است و انتقال سرمایه از یک قسمت به قسمت دیگر آن امکان‌پذیر است و این جریان اگر در نتیجه شرایطی خاص خیلی شدید باشد، حتی ممکن است سبب شود که قطب‌های اصلی سرمایه‌داری از نقطه‌ای به نقطه دیگر جهان منتقل گردد. مسئله‌ای که در اینجا اهمیت دارد اینست که برخلاف یک تئوری ارتجاعی امپریالیستی که در ایران «مارکسیست‌های آمریکائی» مدافع

آن بودند. بهره‌روازی کمرادر هرگز در پروسه رشد خود به بهره‌روازی ملی بدل نخواهد شده بلکه ممکن است به بهره‌روازی امپریالیستی بدل شود.

بهره‌روازی کمرادر از همه سو وابسته به اقتصاد جهانی امپریالیستی است و رشدش هم در رابطه با این وابستگی همه جانبه انجام میگیرد. نهایت قضیه اینست که کشورهایی مانند ایران اگر شرایط مساعدی پیش‌آید، مثلاً انرژی جدیدی بزرودی جایگزین نفت نشود بتوانند به قدرتهای بزرگ امپریالیستی مانند آلمان غربی، ژاپن و حتی آمریکا تهدید شوند. ولی صرفنظر از بسیاری مسائل، این در صورتی است که هجوم انقلاب را در این کشورها ندیده بگیریم. هم اکنون انقلاب در این کشورها در

درست مانند سرمایه‌های غارتگر خارجی، از طرفی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته با امپریالیسم در این کشورها رشد میدهد و مستحکم می‌سازد و از طرف دیگر، ماشین سرکوب انقلاب را تقویت میکند. یعنی بهره‌روازی کمرادر در این کشورها رشد میدهد، بهره‌روازی ملی را ورشکست میکند، خرد بهره‌روازی را فقیر و اقتصادزایی از آن را پروولتاریزه می‌نماید، استثمار خلق را تشدید میکند و انقلاب را هر چه بیشتر سرکوب مینماید. روشن است که دفاع از این امر از نظر فلسفی به معنی هواداری از اولویت‌های امپریالیسم و از نظر سیاسی به معنی رفرمیزم و اپورتونیزم است.

این در مورد تأثیر افزایش بهای نفت در کشورهای فروشنده اما در مورد تأثیر افزایش بهای نفت در

حال شکستن است و تا چند دهه دیگر به آنها فرصت نخواهد داد تا در شرایط آرام با اصطلاح کامیابی غول آسای اقتصادی بردارند. انقلاب در کشورهای فروشنده نفت که اکنون در حال شکوفاست است و اوضاع را بکلی عوض میکند؛ نخست اینکه برنامه توسعه اقتصادی امپریالیستی این کشورها را شدیداً کند و حتی متوقف می‌سازد و درآمد های نفت را بیشتر متوجه تأمین هزینه های سنگین نظامی و امنیتی می‌سازد و دوم اینکه تضاد های بین بهره‌روازی کمرادر و بهره‌ورکراتیک این کشورها را با بهره‌روازی امپریالیستی مادر به وحدت بدل می‌سازد و سبب میشود که به اصطلاح در دعوای نفت به وجهی مصالحه کنند و در مقابل هجوم انقلاب متحد شوند. بهر حال در شرایط کنونی درآمد های حاصل از نفت

کشورهای امپریالیستی :

همچنانکه قبلاً هم گفتیم بهره‌روازی کشورهای امپریالیستی از افزایش بهای نفت زیان می‌بیند و مجبور است قسمتی از درآمد های خود را به بهره‌روازی کمرادر و بهره‌ورکراتیک کشورهای تولید کننده نفت و نیز به کمپانیهای نفتی بدهد. تنها بخشی از بهره‌روازی کشورهای امپریالیستی که عبارت است از شرکتهای نفتی، حمل و نقل نفت، پتروشیمی و غیره از افزایش بهای نفت سود می‌برند. بطوری که همراه با افزایش بهای نفت، سود این شرکتها چندین برابر شده. چنانکه مجله آمریکائی "فورچن" مینویسد "درآمد فقط شرکت آمریکائی در سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ برابر مجموع درآمد های تمام کشورهای اولیه بوده

است. با اینحال روی برگشته افزایش بهای نفت
 بزبان بوزوازی کشورهای امپریالیستی است. علاوه
 بر این، صرف کنندگان نهائی کالا، یعنی کار-
 گران و توده‌های مردم چه در کشورهای امپریالیستی،
 چه در کشورهای تولید کننده نفت و چه در سایر
 کشورهای اردوگاه سرمایه‌داری، از افزایش بهای
 نفت زیان می‌بینند. بدینجهت افزایش بهای نفت
 بهرانهای اجتماعی را در درون کشورهای جهان
 سرمایه‌داری و بویژه در کشورهای امپریالیستی تشدید
 میکند. اما این بهیچوجه چنان احمقانه
 ندارد که با سرکوب
 انقلاب در کشورهای فروشنده
 نفت مورد معاطفه قرار

گیرد.

پس خلاصه و عریان
 شده می‌استدلال رفقای
 چینی این است که آنها از نفوذ
 آمریکا در منطقه خلیج و اقیانوس
 هند، از سرکوب انقلاب در ایران، از
 تقویت نقش ژاندارمی ایران در
 منطقه، از سرکوب
 جنبش خلقی ظفار
 و سایر جنبش‌های
 منطقه، از منفر
 ساختن جمهوری خلق یمن و از توسعه
 و تحکیم سرمایه‌داری وابسته در

ایران حمایت میکنند، صرفا به امید اینکه تا
 حدودی بهرانهای اجتماعی درون جامعه
 آمریکا تشدید شود. آیا این بقول لنین محجوب
 و ده‌هش نیست؟ کونیتهای چپ، یعنی
 بوخارینی‌ها در شهری و در سالهای جنگ با
 آلمان معتقد بودند که باید حکومت شوراهای انقلاب
 اکثریت بزرگ ساطور امپریالیزم آلمان برود تا بحران
 اجتماعی در درون جامعه صنعتی و پیشرفته
 آلمان رشد کند. لنین این نظر بزرگ‌گشانه را
 محجوب و ده‌هش می‌نامید. وزیر خارجه جمهوری
 خلق چین نیز سرکوب انقلاب در منطقه اقیانوس
 هند و خلیج فارس را کاملا تأیید میکند و مقامات
 دیگر چینی میگویند که فایده این کار این است

که پولش "از کبشه ضافع امپریالیستها خارج
 میشود و مشکلات بیشتری برایشان بوجود
 می‌آورد".^۱

باری آنچه در این قسمت گفتیم، گذشته
 از اینکه بطور کلی نشاندهنده موضع اپورتونیستی
 و فرصت طلبانه دولت جمهوری خلق چین در قبال
 دولت‌های دست‌نشانده امپریالیسم
 است و بطور اخص نشاندهنده سیاست
 ارتجاعی و ضد خلقی این کشور در قبال مردم
 ایران است و بدینجهت ما موظف به موضع‌گیری
 کاملا قاطع و جدی در مقابل آن هستیم.
 هر کمونیستی این سیاست را قاطعانه محکوم
 نکند، خائن به توده‌هاست و سر نوشت محتوم
 ۱. به مطالب نقل شده از گفته مقامات چینی در پاسخ
 اتحادیه انقلابی رجوع شود.

جدائی از خلق و انفراد و بدنامی است.
متأسفانه بسیاری از کمونیستهای کشور ما این
حقیقت را درک نکردند. مثلاً یکی از مجلات
کمونیستی ایران که در خارج منتشر میشود
در توجیه سیاست خارجی چین مینویسد:

"... رشد روابط دیپلماتیک چین
با کشورهای امپریالیستی و حکومتهای
دستفشارده آنها، مانند حکومت
ایران، به هیچ عنوان نشانه عدم
رعایت اصول لنینی در سیاست
خارجی چین نیست، بلکه در واقع
این امپریالیستها و سایر دولت‌های
ارتجاعی مانند رژیم ایران هستند که
در مبارزات علیه برقراری روابط
دیپلماتیک با چین عقب‌نشینی

کردند و اکنون خواستار مصالحه
با چین گشتند".

این ادعا برخلاف واقعیت است. زیرا
درست است که برقراری روابط دیپلماتیک با چین
از جانب امپریالیستها و دست‌نشانده‌گان،
حاکی از عقب‌نشینی آنها است و علت آن، نیرومند
شدن جمهوری خلق چین و مجبور شدن آنها
به اعتراف به این حقیقت است، ولی پوشیده
نمی‌توان داشت که جمهوری خلق چین نیز برای
شناسایی از جانب امپریالیستها و دست‌نشانده‌گان
و برای برقراری روابط دیپلماتیک با آنان، سیاستی
اپورتونیستی در پیش گرفته و به بند و بستهای
سیاسی و سازش‌های غیر قابل توجیه و ضد خلقی

متوسل شده است.
فقط کافی است که به نمونه‌های داده شده
در این مقاله یکبار دیگر نگاه کنیم تا صحت
این گفته‌ها نمایان شود. سخنان آقای "چی
پنگ‌فی"، وزیر خارجه چین، در تهران که
در این مقاله ذکر شد اگر نشانه عدم رعایت
اصول لنینی "نیست پس چیست. او خیل‌سی
واضح و صریح سیاست پلید و افسارناپذیر ایران را
در منطقه و بویژه در خلیج فارس بطور کامل
نابود میکند و بدون احساس شرم در مقابل
خلق کبیر چین، دست‌آورد‌های سرک‌انقلاب
چین را تا به اندام مورد توهین و تحقیر قرار
میدهد که میگوید:

"طی بیش از صد سال اخیر هر
دو کشور ما تجاویز و ستم امپریالیسم
را دیده‌اند. امروز هر دو ما در
تأهین ملج و ترقی جهان و حفظ
استقلال و حاکمیت ملی خود
مجاهد می‌کنیم".

نمیدانیم این حرف‌ها کجایش مبهم است
که مدافعان ایرانی سیاست خارجی چین،
کاسه‌های داغتر از آتش آن را نمی‌پهند و می‌گویند
"به هیچ عنوان نشانه عدم رعایت اصول
لنینی در سیاست خارجی چین نیست". خلق
ما در طی بیش از ۷۰ سال جنبش کمونیستی
در ایران، در کنار کمونیستهای برجستهای چون
حیدر عوام‌قلی، علی صیو، دکتر ارانسی و

خسرو روزه، کمونیت‌های عام و مقلد نیز زیاد دیده است و بهای گزافی هم برای آزمایش آنان پرداخته. بنابراین اکنون دیگر برای قضاوت کردن دشوار نیست. بزودی مظهران بی شخصیت و بی شهادت را که لیاقت آنرا ندارند تا به قدرت تاریخ سازنده هائیمان داشته باشند و برای یافتن یک حامی مطمئن به هر کاری تن میدهند، باز میشوند و به زواله - دان تاریخ میاندازد.

۳. حمایت نکردن از جنبش‌های خلقی.

دولت جمهوری خلق چین در سیاست خارجی جدید خود، کمک به جنبش‌های خلقی را چه در حرف و چه در عمل گاهن داده و حتی

در مواردی با سرنوشته‌های جنبش‌ها معامله کرده است. دولت جمهوری خلق چین، کمک به جنبش‌های خلقی را آشکارا مربوط به تبعیت کامل آنها از نظام سیاست‌ها و خط مشی‌های خود میکند، در حالی که لنین صریحا میگوید: "ما باید بدون اینکه سوسیالیسم را از دست بدهیم، به هر قیامی که علیه دشمن عمده ما، یعنی بورژوازی قدرتهای بزرگ، برپا میشود، به شرط آنکه قیام یک طبقه ارتجاعی نباشد، کمک و مساعدت کنیم".^۱

دولت جمهوری خلق چین حتی وجود گرایشهای

* نکته روی گسست از ماست.
۱. لنین "نتایج بحث درباره تعیین سرنوشت (به نقل از جزوه "درباره جنبش‌های آزاد پخش ملی" انتشارات مزدک)."

رویزیونیستی را در برخی جناح‌های رهبری یک جنبش، بهانه قرار میدهند تا کمک خود را به آن قطع کند و حتی بدولت ارتجاعی حاکم کمک کند تا آن را سرکوب نماید. البته این فقط یک بهانه ظاهری است و گرنه سایل صرف ایدئولوژیک مطرح نیست. مسئله اصلی این است که دولت جمهوری خلق چین، ضافع ملی خود را ملاک و معیار قرار میدهد. بنابراین اگر به سود ضافع ملیش باشد حتی دست‌شاه را هم میفشارد، از سیاست تجاوزگرایانه او در منطقه به عنوان "مارزه در راه استقلال ملی" دفاع میکند و خیلی ساده و راحت، این به اصطلاح "مارزه" را با مبارزه ضد امپریالیستی خلق

۷۰
چین یکی میداند. اما اگر نره‌ای بزرگان ضافع ملی اش باشد، حتی حاضر است با روی سینه جنبش‌های اصیل خلقی هم بگذارد. بهترین نمونه این مدعیان "جنبش‌های بخش خلق عمان" است. دولت جمهوری خلق چین کمک - های خود را به این جنبش اصیل خلقی که با آگاهی مارکسیست - لنینیستی درآمخته است، ببهانه اینکه تابع مطلق سیاست چین نیست قطع کرده است و آشکارا روی سرنوشت آن با امپریالیست - ها و شاه ایران معامله کرده است؛ از حضور او - گانهای آمریکائی در خلیج فارس و اقیانوس هند حمایت میکند و نقش‌اندازی ایران در منطقه و

۱. اشاره به سخنان دوباره نقل شده چچینگ فی در این مقاله

از جمله سرکوب جنبش ظفار (جنبش‌روائی بخش عمان) را به عنوان "جازه در راه استقلال و حاکمیت ملی مردم ایران" تأیید و پشتیبانی می‌نماید. این دیگر مسئله‌ای است که صرف‌نظر از وظایف انترناسیونالیستی به منافع مستقیم خلق ما ارتباط دارد و ما حاضر نیستیم نرمای از آن چشم‌پوشی کنیم. در جنگ ظفار دست‌های فرزندان کارگران و دهقانان کشور ما در لباس سرباز اسرائیل به خون آغشته می‌شود. ما اجازه نمی‌دهیم که این جنگ تجاوزکارانه ادامه یابد و ما بنا به سفارش لنین آن را به یک جنگ داخلی تبدیل می‌کنیم. این امر ماحق است و قاطعانه هشدار می‌دهیم

بالبالندب که گذرگاه راه دریائی شرق به غرب از طریق کانال سوئز است و برای امپریالیسم و نیز دولت‌اسرائیل اهمیت درجه اول اقتصادی و نظامی دارد مسلط است. پس از اینکه نیروهای نظامی انگلیس در خلیج، فرار را بر قرار ترجیح دادند، امپریالیسم آمریکا از طریق عالتش، شاه، ملک حسین و ملک فیصل، کوشید تا جنبش ظفار را سرکوب کند و جمهوری خلق یمن را تحت فشار قرار دهد. اما از نظر نظامی موقعیتی به دست نیامورد. در نتیجه، با یک کودتا قاهوس را بر حکومت عمان نشاند تا به قول خودش کشور را مدرنیزه کند و به اصطلاح انگیزه انقلاب را از بین ببرد، یعنی روابط تولید سرمایه‌داری وابسته را رشد دهد، بقایای روابط تولید ما قبل

که هرکس سیاستی مخالف آن برگزیند این خود اوست که "با ما نیست و لاجرم در مقابل ما است".

باری جنبش ظفار امید منطقه خلیج فارس و شبه جزیره عربستان است. چنانکه قبلاً هم گفتیم، این جنبش عمیقاً خلقی است و با آگاهی سوسیالیستی نیز درآمیخته شده و از آنجا که یکی از شاهرکهای حیاتی امپریالیسم یعنی تنگ هرمز را تهدید می‌کند شدیداً مورد توجه امپریالیسم است. در جنوب ظفار نیز جمهوری خلق یمن (جنبش) قرار دارد که از جنبش ظفار وسیعاً حمایت می‌کند و گذشته از این، بر تنگ

سرمایه‌داری را از بین ببرد و همه اصلاحات اجتماعی به مردم بدهد. ولی این کارها فقط عده محدودی از جناح‌های مردم جنبش ظفار را جذب کرد و خلق همچنان به پیکار خود ادامه داد. اکنون که نیروهای نظامی ایران و کک‌های عربستان واردن علاءضع خود را در برابر جنبش خلق ظفار نشان دادند، امپریالیسم توطئه محاصره نظامی ظفار و جمهوری خلق یمن را چیده است: در یمن شطالی بوسیله یکی از عوامل خود کودتای نظامی کرده و در حبشه یک دار و دسته نظامی را برهبری یک عامل شناخته شده سیا (مایک امان اندوم) که در جنگ

کره برای آمریکا سبک‌دستی روی کار آورده است ، تا با مبارزه ضد فئودالی و توسعه روابط سرما — بهداری وابسته و همراه با آن پارامی اصلاحات اجتماعی ، جنبش ایالت‌پرتره حبشه را که در جنوب جمهوری خلق یمن و در طرف پائین تنگه باب‌المنذب قرار دارد به سازش وادارد (کاری که در زمان هیلزاسلای ، با وساطت همپسن ۳ مان اندوم* موفق به انجام آن نشد) کنترل باب‌المنذب را به دست بیاورد و جمهوری خلق یمن و جنبش ظفار را در منطقه منفرد سازد و از همه سو مورد تهدید قرار دهد . از سوی دیگر قدرت در حال رشد دریائی ایران در خلیج فارس دریای عمان و شمال اقیانوس هند و ناوگانهای

آمریکا جنبش‌رهای بخش عمان و جمهوری خلق یمن را زیر زمین گذاشتند . در چنین شرایطی دولت جمهوری خلق چین ، گویا برای جلوگیری از توسعه شوروی " با حضور نظامی آمریکا در آبهای این منطقه و با سیاست نظامی تجاوزکارانه ایران . موافق است و آنرا در بست تائید میکند . با این سیاست فرصت طلبانه و ناسیونالیستی دولت جمهوری خلق چین را قاطعانه محکوم میکنیم و با شجاعت در مقابل آن می ایستیم . با سیاست بلند و بخت و معاطه با سرنوشته خلق ظفار را نمیتوانیم تحمل کنیم . این اراده خلل ناپذیر خلق ما است .

یک نمونه دیگر از این سیاست چپین ، در مورد کودتای کونیستها در سودان است . قضیه از این قرار بود که

افسران وابسته به حزب کونیست سودان دست به کودتائی زدند و جعفر نمیری را از ریاست جمهوری برداشتند و خود حکومت را بدست گرفتند . ولی ظاهراً دولت لیبی و مصر متحداً به نمیری کمک کردند تا حکومت کودتا را سرنگون کند و خود به حکومت بازگردد . پس از این واقعه ، نمیری دست به قتل عام کونیستها زد و از جمله رهبر حزب کونیست سودان را اعدام نمود . دولت جمهوری خلق چین ، کودتا و حزب کونیست سودان را محکوم نمود و بدین کوچکترین اعتراضی به قتل عام کونیستها ، نمیری را در بست تائید کرد و در واقع با این عمل خود او را در آدمکشی

بشتر تشجیع نمود . و بعد هم قضیه را چنین توجیه کردند :

" سال گذشته با اصطلاح کونیستها در این مورد در تپانی با امپریالیزم شوروی برای واژگون کردن دولت رئیس‌جمهور جعفر نمیری " کودتای قسری" ترتیب دادند . . . کودتای قسری هیچ گونه نقطه مشترکی با انقلاب ندارد . در واقع این کوشش مذبحانهای بود به وسیله اتحاد شوروی ، از طریق حزب متحدشان در سودان برای سرنگونی دولتی که با چین دوست بود " .^۱

در این گفته فقط یک واقعیت وجود دارد و آن اعتراف — سیاست چپین سیاستی لنینیستی و منتشر شده از طرف اتحادیه انقلابی .

به ملاک قرار دادن ضابط ملی دولت چین است. برای قیاس میتوان حتی جاززه انقلابیون ایران را هم برای سرنگون کردن شاه "کوشش مذکور" حائز برای سرنگونی دولتی که با چین دوست است "ناحد". سایر جملات آن چیزی بجز لفاظی و شعار بی محتوا نیست. برای روشن شدن طلب بیشتر توضیح بدیم :

میدانیم که نسری ناپنده، بهروازی طلسمی سودان بود. ولی بهروازی ملی همیشه مرفقی نیست. بهروازی ملی به حکومت رسیده کم کم براست گرایش پیدا میکند و در این امر هیچ گریزی نیست. زیرا تعادل در جاززه اضداد يك حالت نسبی و موقت است. قانون خلقی در باره

ملی نیز داشته و در نتیجه دارای امکانات وسیع کار سیاسی و سازاندگی در میان مردم بوده، انجام گرفته. بطور کلی، کودتا وسیله تصرف مرکز حکومت است و يك حزب کونیست هم میتواند در شرایطی مشخص دست به کودتا بزند و بدین وسیله مرکز حکومت را تصرف کند. این فقط جزئی از انقلاب است که ممکن است جنگ داخلی پیش از آن باشد یا پس از آن. شرط درست بودن کودتا از جانب حزب کونیست، امکان موفقیت آن و احتمال بدست آوردن موقعیت بهتر برای جاززه است، وگرنه کودتا بی فایده وسیله مطلق بدی نیست. ماهیت انقلاب را چگونگی جاززه طبقاتی در پیش و پس از بدست گرفتن حکومت معین میکند، نه

جاززه بین اضداد، رشد تضاد است. بهروازی ملی پس از رسیدن به حکومت نمیتواند تضاد خود را با زحمتکشان به حال تعادل نگه دارد، این تضاد رشد میکند و بهروازی ملی حاکم ناچار است که بسوی امپریالیزم گرایش پیدا کند. تعادل در تضاد بین بهروازی ملی و زحمتکشان فقط تا زمانی که وحدت در جاززه ضد امپریالیستی آنها وجود دارد امکان پذیر است. در سالهای اخیر، گرایش براست را بسادگی در حکومت نسری میتوان دید. اما در مورد کودتا نخست باید بگوئیم که این کودتا از جانب يك سازمان یا گروه محدود کونیستی انجام نگرفته بلکه از جانب حزب کونیست سودان که قانونی بوده و فعالیت

چگونگی تکنیکی تصرف مرکز حکومت که بستگی به شرایط مشخص دارد. اما آیا کودتای کونیست های سودان درست بوده ؟ جواب به این مسئله بستگی چگونگی ارزیابی حزب کونیست سودان از نیروهای انقلاب و شرایط مشخص دارد. اگر حزب میتواند حکومت را نگه دارد مسلط درست بوده. این مسئله ای است که زیاد به بحث ما مربوط نیست، زیرا جمهوری خلق چین کودتای سودان را باخاطر عدم امکان موفقیت آن محکوم نکرده است. جمهوری خلق چین کودتای سودان را بدین جهت محکوم کرده که کودتا مطلقا بد است و نیز بدین جهت که از جانب "به اصطلاح" کونیست ها و از طرف "شهری" و "بر طبق" دولتی که دوست

چین بوده است " انجام گرفته . یعنی دولت جمهوری خلق چین علاوه بر بر خور دگمانستنی با مفهوم کودتا ، حزب کمونیست سودان را بخاطر داشتن گرایش ها و یا حتی خط مشی روینویستی مطلقا رد کرده و آنرا "باصطلاح کمونیست ها تاامیده و ناپاینده " اهریالیزم "شوری " بشمار آورده ولسی ولی نمیری را که ناپاینده بهروازی ملی سودان است به عنوان "دوست" چین مورد تأیید قرار داده . در اینجا دیگر طبقات و مبارزه طبقاتی درین جامعه اصلا مطرح نیست. بهروازی حاکم جامعه که دوست چین است خوب است ، اما حزب کمونیست ، چون ایدئولوژی خرد بهروازی در آن نفوذ کرده است و خط مشی روینویستی شوری را تأیید میکند بسد

بترتیب :نروژ ،دانمارک و فنلاند داشته اند) . با این حساب بهتر است در توصیف سودان بجای عبارت "دولتی که دوست چین بود " بگوئیم "دولتی که دشتری چین بود " .

نمونه دیگری از سیاست نادرست جمهوری خلق چین در برخورد با جنبش های خلقی ، در مورد جنبش استقلال طلبانه مردم بنگلادش است :قبل از اینکه موضوع تجزیه بنگلادش و دخالت هندوستان پیش بیاید ، سرزمین بنگلادش که هزاران کیلومتر از سرزمین پاکستان فاصله دارد و سر زمین بزرگ هند و ستان بین آن دو قرار دارد ،جز کشور پاکستان بود. جمعیت بنگلادش در حدود ۸۰ میلیون و تقریبا

است و اگر بر زیر ساطور بهروازی ملی میروید و حسی رهبرش هم اعدام میشود ، دولت جمهوری خلق چین حتی هیچ گونه واکنش اعتراضی هم نباید از خود نشان بدهد . اما در اینجا این سؤال پیش می آید که علت چیست و چرا جمهوری خلق چین در برخورد با این مسئله چنین سیاستی را برگزیده است. میگوئیم علت اصلی در همان عبارت کوتاه "دولتی که دوست چین بود " نهفته است . این عبارت را روشن تر کنیم :حجم مبادلات بازرگانی چین با سودان در سال ۱۹۷۰ نسبت به سال قبل ۳۴ درصد افزایش پیدا کرده و مهم تر اینکه سودان از نظر آهنگ افزایش حجم مبادلاتش با چین ، در سال ۱۹۷۰ ، چهارمین کشور بوده است (مقام های اول و دوم و سوم را

دو برآ بر جمعیت پاکستان اصلی بود . فعلا به سابقه تاریخی این قضیه و ایجاد کشور هنوعی پاکستان از این دو سرزمینی که نه پیوستگی جغرافیائی بسایک دیگر دارند و نه مردم آن دارای وحدت اقتصادی و فرهنگی هستند نمی پردازیم ، فقط این نکته را تذکر می شویم که بر مردم بنگلادش که پاکستان شرقی نامیده میشد ، از جانب پاکستان (پاکستان غربی) ستم ملی روا میکردید . مردم بنگلادش از نظر اقتصادی سیاسی و سایر حقوق اجتماعی در وضع بسیار بدتری از مردم پاکستان غربی بودند و سلطه اقتصادی و اجتماعی پاکستان غربی بر آنان اعمال میشد . بدینجهت مردم بنگلادش همه طرفدار استقلال بودند و بسرای

آن مبارزه می‌کردند. اما نیروهای شرقی در بنگلادش وجود نداشتند و یا در چنان وضعی نبودند که بتوانند استقلال خواهی ملی مردم بنگلادش را تابع مبارزه طبقاتی کنند و آن را مسیر درست انقلابی هدایت نمایند. در نتیجه عناصر ناسیونالیستی مانند حزب عوامی لیک برهبری شیخ مجیب الرحمن گرداننده مبارزه استقلال خواهانه مردم شدند. در انتخابات مجلس ملی پاکستان قبل از تجزیه بنگلادش، حزب عوامی لیک شیخ مجیب در بارهان اکثریتی عظیم بدست آورد، بطوری که حکومت پاکستان وحشت زده شد، مجلس را ححل و شیخ مجیب و برخی هواداران را بزندان افکند.

علاقه داشت که مسئله را بدین صورت فیهله دهد که جنبش مردم بنگلادش در حد یک استقلال خواهی ملی صرف و تحت رهبری ناسیونالیست ها پیروز شود. بدینجهت بمنفع حزب عوامی لیک وارد عمل شد. امپریالیست ها نیز سود خود را در این تشخیص دادند که در مقابل این قضیه که انجام آنرا می‌دانستند بی تفاوت بمانند. در پاکستان نیز جناح واقعین تر همان حکومت مرتجع سابق روی کار آمد و به تجزیه بنگلادش گردن گذارد، تا از حواقیق زیانبارتر "آن در امان بماند. البته اگر هندوستان دخالت نمی‌کرد و دولت پاکستان همچنان سیاست سرکوب مطلق را در پیش می‌گرفت، عناصر ناسیونالیست

این اسیر مردم بنگلادش را سخت خشمگین ساخت. قیام مردم امری ناگزیر بود ولی محافل حاکمه پاکستان قادر بدرك این موضوع نبودند و فقط سیاست سرکوب مطلق را قبول داشتند. در صورتیکه سرکوب سبب تداوم مبارزه میشد و تداوم مبارزه نیز عناصر شرقی جنبش را رو می‌آورد و جنبش را بسوی یک مبارزه آگاهانه طبقاتی رهنمون میشد. این امر را هندوستان بخوبی درک میکرد و از آن وحشت داشت. زیرا در در صورت پیدایش و اعتلای یک جنبش انقلابی در بنگلادش در سرخود آن به ایالات شرقی هندوستان و از جمله به میان بنگالی های غربی که نزدیکی ملی نیز با مردم بنگلادش داشتند، حتی بود. در نتیجه هندوستان

جنبش از ادامه راه بازی ماندند و برای توده ها شناخته میشدند و رهبری بدست عناصر شرقی جنبش میافتاد. اما این وضع پیش نیامد، هندوستان به نفع عوامی لیک دخالت کرد و پاکستان و حامیان غربی هم تجزیه را سرانجام پذیرفتند. در این شرایط نیروهای انقلابی خارجی و داخلی میبایست چه می‌کردند؟ سلسله دفاع از موضع دولت پاکستان غربی به این بهانه که سبب تشدید بیشتر تضاد و در نهایت سبب حل قطعی تر مسئله میگردد نمی تواند یک سیاست مارکسیست - لنینیستی باشد، بلکه یک سیاست فرصت طلبانه (اپورتونیستی) است. یک نیروی انقلابی مارکسیست - لنینیست داخلی میبایست از موضع خلق بنگلادش که خواستار استقلال

ورهای از ستم ملی پاکستان غربی بود حمایت میکرد و در ضمن به افشاکاری رهبری جنبش و ناتوانی آن در حل قطعی مسئله میپرداخت، علت حمایت مستقیم هند وستان از جنبش و سرانجام علت تأیید آن بوسیله غرب را برای توده‌ها توضیح میداد و با-لاخره راه درست مبارزه ملی، یعنی لزوم تجمیع آن از مبارزه طبقاتی را تبلیغ مینمود. يك نیروی مارکسیست - لنینیست خارجی نیز باید در همین حمایت از حق مسلم آزادی خواهی خلق بنگلادش و محکوم کردن ستم ملی دولت پاکستان بر خلق بنگلادش به ماهیت حمایت هند وستان و تأیید غرب اشاره مینمود و آن را افشا میکرد. در حالی که جمهوری خلق چین و کومینتهای بنگالی همواردار

دولت جمهوری خلق چین و کومینتهای بنگالیسی هوا دار آن دولت، حتی قدرت يك پیشبینی واقع - بینانه را در این مورد نداشتند. آنها از چیزی دفاع کردند که محکوم به شکست بود و حتی این شکست را بسیاری از معاضل حاکم پاکستان هم (جناب بوتو) بخوبی پیشبینی می کردند. به عبارت دیگر، سیاست چین در این مورد نه تنها حمایت از موضعی ناسیونالیستی و اپورتونیستی بود، بلکه از واقع بینی ماتریالیستی نیز عاری بود. بدینجهت دولت جمهوری خلق چین و کومینتهای هوا دار آن دولت از ماجرا عقب ماندند و فقط از پشت سر داد و فریاد بهیچیه کردند. آنها با سیاست خود هیچ کاری نتوانستند بکنند، نه توده‌ها را بسوی

آن دولت به محکوم کردن استقلال خواهی خلقی بنگلادش میپرداختند و ستم ملی دولت ارتجاعی پاکستان را بطور درست تأیید کردند و با این سیاست فرصت طلبانه، خود را در میان خلقی بنگلادش و مردم جهان ضرفر ساختند. بهرای توده‌های بنگال شرقی، اگر چه هدفهای پنهان هند وستان روشن نبود ولی ستم و تبعیض ملی دولت پاکستان نیز قابل تحمل نبود و در مبارزه با آن تصمیم قاطع داشتند. در این صورت هر گونه سیاستی برخلاف استقلال خواهی خلقی از جانب کومینتهای، فقط میتواند سبب تقویت جناح‌های راستر رهبری در جنبش شود و هند - وستان را در بهره برداری از جنبش کمک کند.

خود جذب کردند، نه از تجزیه پاکستان که برخلاف تپاایشان بود توانستند جلو بگیرند و نه در این میان چیزی دست خودشان را گرفت. حتی دولت پاکستان هم با يك لبخند تشکر سیاستشان را رد کرد و تجزیه بنگلادش را منطقی تر یافت. سیاستی فرصت طلبانه که در ضمن هیچ سودی در بر نداشت. این شکست میتواند درس‌های زیادی برای کومینتهای بنگالی و سایر کومینتهای جهان به همراه داشته باشد.

بهر حال آنچه تا کنون گفتیم، یکی درباره علل انحرافهای ناسیونالیستی و اپورتونیستی ممکن در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی بطور کلی بود که در قسمت اول مقاله آمد و یکی دیگر هم تشریح جهت گیری های نادرست سیاست خارجی چین و ذکر نمونه هایی از آن بود که قسمت دوم مقاله را تشکیل دارد، اکنون این مسئله که چرا دولت جمهوری خلق چین، چنین سیاستها -ئی را برگزیده است و علل انحرافهای ناسیو - نالیستی و اپورتونیستی در سیاست خارجی دولت جمهوری خلق چین، کدامیک از عللی است که در قسمت اول مقاله بر شمریم .

به نظر ما انحرافات ناسیونالیستی و اپورتونیستی

پس از روی کار آمدن ریزینوئیست های خروشچفسکی در شوروی، دولت جمهوری خلق چین شجاعانه به انتقاد از آنان پرداخت و همراه روی انتقادها و نقطه نظرهای درست و اصولی خود ایستاد. اما از آن جا که نظرات و دسیسه های خروشچفسکی ناشی از اشتباهات تئوریک نبود، بلکه دارای منشأ مشخص اقتصادی و اجتماعی بود، انتقاد های چین نتیجه ای به بار نیاورد و اکثر کشورهای سوسیالیستی که در ساختمان اقتصاد، حزب و دولت -شان دقیقاً از الگوی شوروی با تمام اشتباهات تاریخی آن پیروی کرده بودند و در نتیجه تحولات شوروی برای آنان بیگانه نبود، بسوی خروشچفسکی ها جذب شدند. دولت چین رهبری اپوزیسیون وفادار

در سیاست خارجی جمهوری خلق چین، ژانیهه - اشتباهات رهبری حزب و دولت، در تعیین خطوط سیاست اقتصادی جامعه است و چنانکه نشان خوا - هم داد، این سیاست اقتصادی میتواند سبب تقویت پیروزی بوروکراتیک در جامعه چین گردد. به بیان روشنفکر، انحرافات سیاست خارجی چین، ناشی از نفوذ پیروزی در رهبری حزب و دولت نیست، بلکه ناشی از اشتباهات تاریخی حزب پرولتاریا است، ولی اگر این اشتباهات تصحیح نشود، سبب رشد پیروزی در جامعه و نفوذ آن در حزب و دولت میگردد. بدینجهت این موضوع اهمیت آنرا دارد که مورد بررسی های فراوانی قرار گیرد. ما در اینجا فقط یک طرح کلی از مسئله را ارائه خواهیم داد :

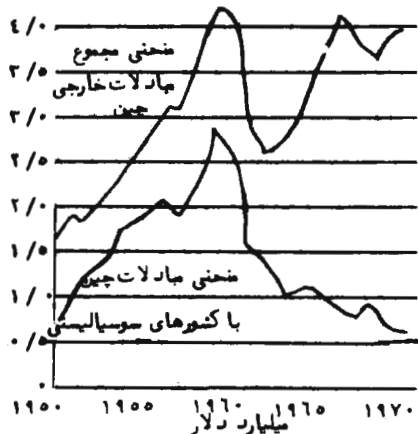
به تارکسیم - لنینیزم را به عهده گرفت و تحت رهبری رفیق طافو تسدوین، تحلیل های ارزنده ای از پدیده " ریزینوئیسم جدید " با " ریزینوئیسم خروشچفسکی " ارائه داد. در عرض دولت شوروی برای تحت فشار قرار دادن چین به تمام وسایل ممکن متوسل شد. سرانجام در اواخر سال ۱۹۵۹ شوروی کلیه ککهای علی و قلی اقتصادی خود را به چین قطع کرد. قرارداد های وام صنعتی که کک موثری در پیشرفت صنعتی چین بود، قطع گردید. تمام کارشناسان فرستاده شدند. بطوری که در عرض یک روز کارشناسان تمام کارخانه های در دست ساختن را تنه تاجرها کردند و تحویل تجهیزات و مواد خام قطع گردید. حتی تحویل قطعات یدکی را هم قطع کردند و در

نتیجه ماشین آلاتی که یکی از قطعاتش می شکست یا خراب میشد، بصورت آهن پاره‌ای در می آمد. مهندسان شوروی نقشه‌های ماشین آلات ساختن آنها را کارخانه‌ها و غیره را با خود بردند. مثلاً ساختمان پل معروف نانکین که با کمک مهندسان شوروی ساخته میشد، پس از رفتن آنها بلکی متوقف ماند. چینی‌ها برای ادامه ساختمان این پل شروع به کار کردند و تنها برای تهیه فولاد مخصوص مورد نیاز این پل، دو سال تمام تحقیق و مطالعه کردند. خلاصه قطع ناگهانی کمکهای شوروی باعث توقف در رشته‌های مختلف صنعتی چین شد و ضربات سنگینی به اقتصاد این کشور زد. رکود اقتصادی شدیدی بوجود آمد و برنامه عمرانی

دوم (۶۲ - ۱۹۵۸) عملاً متوقف گردید. برنامه عمرانی سوم هم با سه سال تاخیر از پایان برنامه دوم توانست شروع شود یعنی از سال ۱۹۶۶ - تجربه تلخی که جمهوری خلق چین از این واقعه پسوند که باید بیش از پیش یک سیاست "بی نیازی" را در پیش گیرد و برای ساختمان سوسیالیسم با اتکال کامل بر منابع خود عمل کند. سیاست اتکا بخود و بی نیازی تا سالها همچنان تعقیب شد و موفقیت‌های بزرگی نیز بدست آمد. بطوری که از سال ۱۹۶۲ به بعد، یعنی دو سال پس از قطع کمک‌های شوروی، اقتصاد چین دوباره روبه بهبود گذاشت و تولیدات صنعتی روبه افزایش نهاد. محصولات کشاورزی نیز که توجه ویژه‌ای به آن شده بود افزایش یافت.

در سالهای بعد، سیاست خودداری از رابطه اقتصادی با سایر کشورهای سوسیالیستی ادامه یافت اما سیاست بی نیازی و اتکال به خود بطور کامل رعایت نگردید و چین کوشید روابط اقتصادی خود را با کشورهای غیر سوسیالیست (کشورهای امپریالیست مستعمره و وابسته) توسعه دهد. از سال ۱۹۶۳ صادرات و واردات چین به کشورهای غیر سوسیالیست رو با افزایش گذاشت و به تدریج حجم معاملات گذشته از کشورهای سوسیالیست به کشورهای غیر سوسیالیست انتقال یافت. بطوری که در سال ۷۱ درصد در صد تجارت خارجی چین با کشورهای امپریالیستی بود. هم اکنون هم روزه

روز محادلات اقتصادی چین با کشورهای غیر سوسیالیست در حال افزایش است. نمودار زیر تحول تجارت خارجی چین را از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ نشان میدهد.



چنانکه در این جدول هم نمودار است، تجارت خارجی چین از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ به نحوی منظم و سریع افزایش یافته و در سال ۱۹۵۹ به اوج خود رسیده. در این مدت، قسمت اعظم تجارت خارجی چین با کشورهای سوسیالیستی بود که ضحنی زیرین جدول، نماینده آن است و تجارت با کشورهای غیر سوسیالیست فقط به مقدار کم و ناچیزی بوده که در این مدت تقریباً دچار تغییر سری نشده. ضحنی جداگانه مبادلات خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست در این نمودار رسم شده ولی فاصله بین دو ضحنی نمودار آن است. بدین ترتیب میبینیم که از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ حجم مبادلات چین با کشورهای غیر سوسیالیست

ضحنی نشاندهنده رشد مبادلات چین با کشورهای سوسیالیستی است. حجم مبادلات خارجی چین با کشورهای امپریالیستی، ستمگر و وابسته، چنانکه گفتیم، در طول این قسمت از ضحنی یعنی در فاصله بین سالهای ۵۹ - ۱۹۵۰ تقریباً تغییری نکرده و معادل مقدار ثابتی در حدود ۱ میلیارد دلار است. شیب صعودی بعد از ماکزیم هم فقط ناشی از مبادلات چین با کشورهای غیر سوسیالیست (امپریالیستی و وابسته و ستمگر) است، زیرا در این مدت مبادلات چین با کشورهای سوسیالیستی کاهش یافته. لازم به یادآوری است که آهنگ افزایش حجم مبادلات اقتصادی چین با کشورهای غیر سوسیالیست از

تقریباً تغییری نمیکند. اگر بخواهیم ضحنی تجارت خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست را، از روی این دو ضحنی و بطور جداگانه رسم کنیم، خطی بدست میآید که از حدود رقم یک میلیارد دلار نمودار شروع میشود و موازی با محور افقی نمودار تا مقابل رقم نشاندهنده سال ۱۹۵۹ پیش میرود و از آن به بعد، با شیب تند که تند تر از ضحنی بالایی نمودار است بالا میرود. این ضحنی تحول ناگهانی و سریع روابط اقتصادی چین را با کشورهای امپریالیستی، ستمگر و وابسته نشان خواهد داد. ضحنی بالایی نماینده مجموع مبادلات خارجی چین در بین سالهای ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ است. شیب صعودی قسمت قبل از ماکزیم

شیب این ضحنی تند تر بوده است، زیرا این نشاندهنده مجموع مبادلات است و بنا براین کاهش حجم مبادلات با کشورهای سوسیالیستی را نیز در خود دارد.

این داده ها به خوبی نشان میدهند که چین در رابطه اقتصادی خود با کشورهای سوسیالیستی دچار چپ روی شده، یعنی پس از شروع مبارزه ایدئولوژیک با آنها، وحدت را در سطح دیگری رعایت نکرده و تضاد خود را با آنها به تضاد مطلق تبدیل نموده. درست است که ادامه مناقشات اقتصادی چین با شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در سطح قبل از سال ۵۹ و به همان شکل، دیگر امکان پذیر نبود، ولی امکان توافقهای اقتصادی

با آنها کابینش وجود داشت. در صورتی که جمهوری خلق چین نه تنها وحدت با شوروی را در مقابل امپریالیزم در هیچ سطحی نپذیرفت بلکه اتحاد شوروی را "سوسیال - امپریالیزم" و خطرناکتر از امپریالیستهای آمریکا و اروپا اعلام کرد. سیاست حمله به شوروی هم به هیچ وجه در سطح یک مبارزه اصولی ایدئولوژیک باقی نماند بلکه جمهوری خلق چین، این مبارزه را حتی به جلسات گوناگون سازمان ملل و به مجلس هیافت سرمایه داران نیز کشاند و در عین اینکه به رویونیوم جدید حمله میکرد، از تیتو و چائوشسکو در مقابل شوروی حمایت نمود.

این سیاست چپ روانه جمهوری خلق چین

رود زیا، پرتغال (قبل از کودتای اسپینولا) و غیره نیز پیوسته گسترش داد. در سال ۱۹۶۷ یکی از روزنامه های زاحبا نوشته بود که حجم مبادلات بازرگانی پکن و پورتو ريو بالغ بر ۲۰ میلیون لیره استرلینگ است. ساندی تایمز روزنامه انگلیسی در شماره اول اکتبر ۱۹۶۷ خود نوشت که پکن در اوت ۱۹۶۷ یک پنجم تولید کروم رود زیا (۶۰۰۰ تن) را خریده و در "به ایرا" یکی از بنادر موزامبیک، بار کشتی های پرتغالی کرده است. در سال ۱۹۶۶ صادرات چین به مستعمرات پرتغال در آفریقا متجاوز از ۳۵ میلیون دلار بود.

طرف عمده بازرگانی چین،

را در وضعیت دشواری قرار داد و نتیجه منطقی چپ روی هم از بی آن آمد، یعنی ناتوانی در اجرای شعارهای بلند پروازانه و حساب نشده؛ بدین ترتیب که جمهوری خلق چین اگر رابطه اقتصادی خود را با کشورهای سوسیالیستی تقریبا قطع کرد ولسی بیش از مدت کوتاهی نتوانست به سیاست اتکا به خود و بسی نیازی متکی باشد و بسرعت روابط اقتصادی خود را با کشورهای امپریالیست و وابسته و مستعمره گسترش داد. چیزی نگذشت که جای کشورهای سوسیالیستی را در معامله با چین کشورهای امپریالیستی و وابسته و مستعمره گرفتند. جمهوری خلق چین حتی با ارتجاعی ترین کشورهای جهان نیز روابط اقتصادی برقرار کرد و بازرگانی خود را با رژیم های آفریقای جنوبی،

کشورهای امپریالیستی و دست نشانده گانشان هستند. در سال ۱۹۷۰، کشور ژاپن در ردیف اول لیست معامله کنندگان با جمهوری خلق چین قرار داشت. حجم مبادلات بازرگانی ژاپن با چین در این سال ۸۲۲/۷ میلیون دلار بود و نسبت به سال قبل ۳۲ درصد افزایش یافت. بعد از ژاپن، هنگ کنگ، آلمان غربی، استرالیا، انگلستان، کانادا، فرانسه و سنگاپور قرار داشت. از جمله حجم مبادلات بازرگانی چین با استرالیا در سال ۱۹۷۰ نسبت به سال قبل ۲۲ درصد افزایش یافت.

پس از برقرار شدن روابط دیپلماتیک بین

ایران و جمهوری خلق چین، بیش از هرکس سرمایه داران بزرگ ایران خوشحال شدند و بلافاصله

يك هيئت بازرگانی از جانب به اصطلاح "بخش خصوصی" اقتصاد ایران، یعنی از جانب سرمایه داران بزرگ وابسته به امپریالیزم روانه چین گردید. این هیئت مرکب از بزرگترین سرمایه داران ایران با نمایندگانشان بود، مانند:

عبد العلی فرمانفرمایان سرمایه دار و اشراف زاد، معروف ایران

دکتر احمد ضیائی مشاور بانک توسعه صنعتی ایران حبیب القانین سرمایه دار معروف

حبیب لاجوردی از گروه صنعتی بهشر

مهندس حمید نوشیروانی از شرکت صادراتی پنبه ایران علی کوچکملی مهدی لشکری

محمود رضائی

ناصر اولیا شیرازی

مصطفی اخوان

آنها پس از ورود به چین مورد استقبال

"لی سین نین" نایب نخست وزیر چین قرار گرفتند

و از آنها به گرمی پذیرائی شد. مجله "اتفاق

بازرگانی و صنایع و معادن ایران" که در واقع

ارگان سرمایه داران کپردور ایران است در شماره

آذر ماه ۱۳۵۰ خود در مورد سفر این هیئت نوشت:

"سفر هیئت بازرگانی اعزامی اتفاق

بازرگانی و صنایع و معادن ایران به

چین کونیست، در بازار تهران حسن

اثر بخشید. اگرچه معاملات انجام

شده در چین چندان نبوده اما دیده

روشنی به بازار تهران داد و معلوم کرد

که چه کالاهائی از ایران قابل صدور

به چین کونیست است و متقابلاً چه

کالاهائی از چین میتوان وارد کرد.

با احتمال توسعه مناسبات سیاسی بین

ایران و چین کونیست و مبادله سفیره

مسئله بازرگانی، بخصوص مبادله کالا

مقدم بر هر کار دیگری است. ۱

آقای عبد العلی فرمانفرمایان سرمایه دار و کار-

خانه دار معروف که قبلاً از او یاد شد، با خوشحالی

در صاحبهای در همان شماره مجله مینویسد:

"پس از برقراری ارتباط سیاسی با چین،

محدودیت بازرگانی لغو شد و انجام

تاکیده از ماست.

۱. مجله "اتفاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران"

سال دوم شماره نهم (آذر ماه ۵۰) ص ۸۴.

معاملات با چین تابع مقررات عمومی صادرات

و واردات گردید."

مطالعه در هدف و نتایج سفر این هیئت

و هیئت های مشابه نشان میدهد که برخلاف ادعای

مقامات سیاسی دولت جمهوری خلق چین ملت بر

فراری روابط سیاسی با ایران از جانب آن دولت به

هیچوجه به اصطلاح "بازره ایران با امپریالیستها

بر سر قیمت نفت" و غیره نبود. اگر دولت جمهوری

خلق چین، نمایندگانش را به جشنهای گشوف و مسخره

۲۵۰۰ ساله میفرستد، اگر خواهر شاه، فرح و مادرش

به چین دعوت میشوند و اگر چی پنگ فی سیاست

"مستقل ملی" ایران را می ستاید و تجاوز نظامی

ایران را به ظفار مورد تأیید قرار میدهد، بخاطر

خطر "سوسپال امپریالیزم" شوروی نیست، بلکه به خاطر سنگ سرب، سنگ روی، سنگ کرم و کرمیت و پنبه ایران است. عهد العلوی فرمانفرماثیان در صا - حبه یاد شد ما ش در مجله "اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران" میگوید:

۳ استخراج روی و سرب (در چین - ج. ف. خ.) در حال حاضر کافی است، ولی به نظر میاید که مقامات چینی پیش بینی کمبود این مواد را دارند و از این نظر پیشنهاد کردند راجع به سنگ سرب و سنگ روی ایران اطلاعات بیشتری در اختیارشان قرار دهیم. چینی ها سالانه در حدود ۷۰۰ تا ۷۰۰ هزار تن سنگ کرم و کرمیت وارد میکنند و نوع کرم پست را چینی ها حتی

الامکان به واسطه قرارداد تجاری که با پاکستان دارند از این کشور خریداری می کنند و بقیه احتیاجات خود را از ایران می - خردند و مسلما امکان تحکیم صادرات سنگ - های معدنی ایران به چین کاملاً موجود است، حتی در زمینه من نیز اگر در آینده ایران در زمره تولید کنندگان این فلز باشد مسلماً چین به خرید آن از ایران علاقه مند خواهد بود. ۱۰

و در جای دیگر:

پنبه یکی از احتیاجات مهم چین است. همه ساله تجار ایران مقادیری پنبه به این کشور صادر کردند و در آینده نیز برای صدور پنبه زمینه های مساعدی وجود دارد. ۲

۱. مجله "اتاق" ۱۰۰۰. پیشین صفحه ۶۱.
۲. همان.

و در جای دیگر:

"در سال ۱۹۲۰ چین حدود ۱۷ میلیون دلار رکود شیعمائی از خارج خریداری کرده که بیش از ۵۰ درصد آن از ژاپن اِبتیاع گردیده، ضمناً سالی ۱۶۵ هزار تن کائوچوی طبیعی از سنگاپور و مالزی و سیلان وارد میکند بنابراین در این زمینه فرصتهای مناسبی وجود دارد." ۱۰

سیاست بازرگانی خارجی کنونی جمهوری خلق چین، متأسفانه پروسهای در حال رشد است. روز به روز این بازرگانی گسترش بیشتری پیدا میکند و جمهوری خلق چین بیشتر به اقتصاد سرمایه داری جهانی وابسته میازد. البته داشتن روابط اقتصادی

نیکه از ماست. ۱. همان

با کشورهای امپریالیستی، وابستو مستعمره از جانب يك کشور سوسیالیستی کار غلطی نیست ولی ننگه اصلی اینجاست که باید این روابط اقتصادی، برای حزب و دولت جامعه سوسیالیستی، تابع مسائل و صالح سیاسی انقلاب جهانی و ساختن سوسیالیزم باشد نه برعکس. در حالی که در چین نیازهای اقتصادی به مبادلات خارجی تعیین کننده خط مشی سیاسی دولت در رابطه با کشورهای امپریالیستی، وابسته و مستعمره از طرفی و جنبش های خلقی از طرف دیگر شده است. مقامات چینی، بنا بر نمونه هایی که از گفته های توجیه آمیز آنها نقل کردیم، سعی دارند که علت توسعه روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته مسائل سیاسی جلوه

دهند، در صورتی که بهیچوجه چنین نیست و
 ملت اصلی این به اصطلاح "سیاست لیخنه" نیاز
 - های اقتصادی جمهوری خلق چین است. البته
 در رابطه با کشورهای هم جوار، سایل استراتژیکی
 نظامی نیز برای چین اهمیت دارد، که در آن مورد
 هم دولت جمهوری خلق چین، بی توجه به سرنوشت
 خلقهای این کشور، فقط به مرزهای مطمئن خویش
 می اندیشد که باید گفت، با این خط مشی ممکن
 است بتوان مرزهای چین را برای امپریالیستها
 و دست نشانده گانش پولادین و غیر قابل رخنه
 ساخت، ولی آنوقت بورژوازی از درون خود حزب
 کمونیست سر بلند خواهد کرد و میدانیم که

به قول استالین، فتح قلمه از داخل آن آسان تر
 است.

به هر حال ناپدید گرفتن مسائل و مصالح
 سیاسی انقلاب جهانی میتواند سبب شود که
 دولت جمهوری خلق چین، هیچ حد و مرزی برای
 گسترش بازگانی خارجی خود و روابط اقتصادی با
 امپریالیستها و دست نشانده گانشان ننشاند. زیرا
 که این روابط از نظر اقتصادی برای چین بسیار
 با صرفه است. مثلاً چین اگر بخواهد تولید پنجه
 یا گندم خود را افزایش دهد و نیازهای مصرفی
 خود را خود تولید کند، سرمایه ست خلق را به یک
 بسیج عمومی دعوت نماید، یا اینکه اگر بخواهد به
 استخراج بیشتر سرب، روی، مس، کرم و غیره

خود بهره ازش، نیاز به یک تلاش اقتصادی زیاد
 و دعوت خلق به کار بیشتر و صرف کمتر دارد، در
 صورتی که به سادگی میتواند با اضافه تولید خود
 در رشته های دیگر و افزایش تولید در رشته هائی
 که توسعه آنها مشکلات کثری دارد، همه این
 کالاهای را مثلاً از ایران بخرد، منتها در این صورت
 باید حکومت شاه را تأیید کند، ناپایده اش را به
 جشن صخره ۲۵۰۰ ساله بفرستد، آقای چوئن لای
 دست کیف اشرف را بفشارد، جام خود را به
 سلاخی "حضرت علیه بانو فریده" بپاشد (بنوشد)
 و از همه مهتره ناپایده دیپلماتی چین رسماً
 ۱. اشاره به نطق چوئن لای در ضیافتی به
 مناسبت دیدار فرح از جمهوری خلق چین.

تجاوز ایران را به خلیج فارس تأیید نماید.
 اما بدتر از همه اینها عواقب ناگواری است
 که این سیاست گسترش بازگانی با امپریالیست ها
 و دست نشانده گانشان، برای ساختن سوسیالیزم
 در خود جامعه چین دارد و ما قبلاً اشاره مختصری
 به آن کردیم؛ این بازگانی بسیار سود آور است
 بویژه هنگامی که طرف معامله کشورهای عقب مانده
 و در حال توسعه (مستعمره و وابسته) باشند
 سودی که از این بازگانی نصیب چین میگردد، کاملاً
 یک سود استعماری است. بالاخره بازگانی هم
 که در این کشورها کالای چینی میفروشد، یا کالا به
 چین صادر میکند، یک بورژوازی کهرادور است.
 بورژوازی کهرادور وابسته به چین. این به هیچوجه

يك تهمت با يك فحش سياسي نيست، بلكه اين يك
نتيجه گيري ساده از قوانين اقتصادي ماركسيزم -
لنينيزم است. سود هاي استعماري اين بازرگاني
اقتصاد چين را از مسيري كه براي ساختن سو -
سياليزم در داخل جامعه و كك به انقلاب جهاني
به پيمايد منحرف مي كند و چنانكه ياد كرد يم بقايي
بهروزاري را بهرزه بهروزاري بهروركراتيكا را رنشد
ميدهد. براي خلق چين نيز اين سود آوري با -
زرگاني، ميتواند موقتا اثر رفاهي بيشتر از سياست
اقتصادي انكا بخود داشته باشد. در نتيجه در بين
آنان هم ميتواند زمينه مادي ترويج اپورتونيستم -
رهبران قلب ماهيت شده را فراهم نمايد و بد ين
ترتيب آرام آرام جامعه را بسوي سرمايه داري روانه

اينان جناح چپ حزب قرار دارد كه رهبري آن بها
چيانگ چينگ (هسبر مائو) و وانگ هونگ ون (جو
- ان كارگري كه تازه به مقام رهبري رسيده) وغيره
است. جناح چپ اپورتونيست درون حزب و دولت
را تشكيل ميدهد و با سياست خارجي چين و روابط
وسيع بازرگاني با امپرياليسم ها و دست نشانده گانشان
شديد ا مخالف است و طرفدار سياست انكا به خود
اقتصادي مياشد. در زمينه سياست داخلي، جناح
چپ مخالف سياست " تسويه به انگيزه هاي مادي "
و طرفدار سخت گيري هاي ايدئولوژيك و توسعه
انقلاب فرهنگي است. در مورد خود رفيق مائو
هم كه بنظر ميرسد او اكوتن كمتر از هر وقت ديگري
در حزب و دولت قدرت داشته باشد. هم اكوتن

سازد.

هم اكوتن در درون حزب و دولت چين دو جناح
چپ و راست وجود دارد كه برخودي كاملا مخالف
يكديگر با سايل ياد شده دارند. يكي جناح راست
به رهبري چوتن لاي و تنگ شيائوپينگ است كه هم
اكوتن بر حزب و دولت تسلط دارند و سياست
خارجي كوتني چين در واقع به وسيله آنها تنظيم
شده است. تنگ شيائوپينگ خود از رانده گان
انقلاب فرهنگي است كه دوباره به قدرت بازگشته
است. اين جناح عده زيادي از بهروركرات هاي
رانده شده انقلاب فرهنگي را به قدرت بازگردانده
و از آنان اعاده حثيت كرده است. در حال حاضر
قدرت اين جناح در حال افزايش است. در مقابل

دو جناح چپ و راست بر عليه لين پياو و بقايي
نفوذ او متحد شده اند ولي در عين حال حملاتي
نيز به هم ميكنند. مثلا جناح راست چپها را
" نفاق افكنان "، " بر هم زنندگان وحدت حزب "،
" كساني كه براي خود حق شهريدن بر ضد حزب
را قابليد " و حتى " دشمنان طبقاتي "، ۳۰ بن الوقت
- هاي سپاه دل " وغيره مينامند. اچيها نيز
جناح راست و جمله چوتن لاي را بدون ذكر نام
مورد حمله قرار ميدهند. متاسفانه از ميزان نفوذ
اين دو جناح در ميان توده ها و از حوزه نفوذشان

۱. اين عبارات را واخنگتن پست از روزنامه
" پرچم سرخ " ارگان نيروهاي صلح چين و روزنامه
ستاره سرخ، شماره هاي مخصوص جشن ۲۵ سالگي
جمهوري خلق چين نقل كرده است.

در مناطق کارگری و روستائی خبری در دست نیست فقط گفته میشود که گاهی جناح راست در حملههای مطبوعاتی خود به جناح چپ آنها را به کایه "دار و دسته شانگهای" میزند. شعار جناح راست در مورد جناح ها، تاکیده روی وحدت حزب و لزوم تحکیم آن است. جناح چپ هم با اینکه با سیاست خارجی جناح راست کاملاً مخالف است و گسترش روابط بازرگانی چین را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته محکوم میکند و طرفدار سیاست اقتصادی اتکا به خود است با این حال فعلاً لزوم وحدت حزب را پذیرفته است و آشکارا در مبارزه با راستها مدد میکند. شکی نیست که این وحدت در جناح موقتی و ناپایدار است و در

آینده تضاد بین آنان تشدید خواهد شد اما جواب به این مسئله که چه کسی پیروز میشود، نیاز به اطلاع بیشتر از جامعه چین دارد. در شرایط کنونی آنچه بیش از هر چیز از نظر سیاسی سبب وحدت در جناح شده است مبارزه با لین پیاو است. بنابراین بنظر میرسد که وحدت در جناح لااقل تا مرگ کامل سیاسی لین پیاو ادامه داشته باشد. لین پیاو مؤلف جناح چپ با رهبری رفیق مائو بود. این جناح قدرت را در حزب و دولت در دست داشت. ولی چپ روی ماجراجویانه و توطئه جابه طلبانه لین پیاو که در عین حال، خیانت به هم پیمانان خود نیز بود، سبب شد که جناح چپ ضعیف گردد و راستها به تدریج موقعیت سلطه را در حزب

و دولت بدست آورند. اکنون جمهوری خلق چین میدان ترکازی چوئن لای و هواداران او در زیر حکمروائی "دیپلماسی لبخند" شان است. اگر وضع به همین صورت باشد و تعادل نیروها به هم نخورد، پس از مرگ چوئن لای تقریباً شکی نیست که آقای "تنگ شیاو پینگ" بهروکرات کهنه کار و رانده شده انقلاب فرهنگی و جانشین او شود و خبط شئی سیاسی چوئن لای را، اگر نه بدتر، ادامه دهد. تنها يك انقلاب فرهنگی دیگر، این بار با ابعاد وسیعتر، میتواند جمهوری خلق چین را نجات دهد. معلوم نیست چه زمانی جناح چپ شعار "وحدت حزبی" آقای چوئن لای را رد خواهد کرد و برای مبارزه با راستها به توده های حزبی

و توده های خلق روی خواهد آورد. آیا چنین خواهد شد یا ادامه "دیپلماسی لبخند" و گسترش بی اصول بازرگانی خارجی، اقتصاد چین را به سرمایه داری جهانی وابسته تر خواهد نمود و در درون جامعه، زمینه مادی برای تضعیف و سرانجام نابود کردن جناح چپ فراهم خواهد ساخت؟ آینده همه چیز را نشان خواهد داد. متأسفانه در این مورد، کاری بجز حرف زدن از ما ساخته نیست. اما این آرزوی نظام کمونیست های واقعی جهان است که جمهوری خلق چین برای اصولی ساختن سوسیالیسم در درون کشور و کمک به انقلاب جهانی بازگردد. برای این منظور جمهوری خلق چین باید دیپلماسی لبخند را کنار بگذارد و بازرگانان

خویش را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته شدیداً محدود کند. به سایل و صالح سیاسی وابسته ننماید، بر روی سیاست اقتصادی "تنگا بخود" تأکید اساسی و کامل داشته باشد، روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشورهای سوسیالیستی دیگر هادی سازد و با حفظ مبارزه ایدئولوژیک وحدت ضد امپریالیستی خود را با آنها در هر سطحی که ممکن است برقرار نماید.

اگر امکان روابط اقتصادی چین با سایر کشورهای سوسیالیستی و مترقی را هم ندیده بگیریم باز جمهوری خلق چین نیازی به رابطه اقتصادی با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته ندارد. جمهوری خلق چین دارای یک سر زمین وسیع و یک

این کار البته بسیار دشوارتر از پذیرش سیاست باز-گانی با همه است، ولی چه باک، این مبارزای است که خلق چین باید برای بنای سوسیالیزم در داخل کشور و یک به انقلاب جهانی انجام دهد، این وظیفه تاریخی خلق چین است. کونیست های واقعی جهان کاملاً انتظار انجام این مبارزه را از خلق چین ندارند. در غیر این صورت انقلاب چین راه انحطاط را در پیش خواهد گرفت و سرمایه داری در چین از نوزنده خواهد شد. کونیست های جهان حتی حاضر نیستند تصور چنین روزی را هم بکنند و میخواهند انقلاب چین همچنان شکوه و عظمت خویش را حفظ کند و با گام های بزرگ به پیش برود. اما باید پیاد داشت که واقعیت طاع و خشن

نیروی انسانی عظیم است و بخوبی قادر است سیاست "تنگا بخود" و "بی نیازی" اقتصادی را پیش گیرد. هم سر زمین وسیع چین میتواند مواد اولیه لازم را برای رشته های گوناگون صنایع عرضه کند و هم وجود یک جمعیت هشتصد میلیونی به عنوان تولید کننده و مصرف کننده، رشد و گسترش تمام رشته های اقتصاد را امان پذیر و سود آور میسازد. در این سر زمین وسیع و با این جمعیت عظیم بخوبی میتوان سیاست پاراللیزم اقتصادی را تعقیب نمود. چین میتواند یک اقتصاد کاملاً متکی به خود داشته باشد، منتها خلق چین باید برای تحقق این منظور مشکلات بیشتری را تحمل کند و سیاست صرفه جویی بیشتر در مصرف و تلاش بیشتر در راه تولید را در پیش گیرد که

بسادگی میتواند پرده های هزاران رویای رمانتیک را در هم بدرید و خود را در معرض حواس مادی انسان قرار دهد. ناگوار است ولی هراسناک نیست، بهیچوجه هراسناک نیست. "باز هم زمین بدر خور-شود میگردد و باز هم توده ها انقلاب میکنند" ابقول رفیق ماو "اکنون گرایش عمومی جهان به انقلاب است" در همه جا توده ها بپا خواستند، بحرانی اقتصادی و اجتماعی، خبر از پایان دوران تاریخی سرمایه داری جهانی را میدهد، امپریالیزم آخری روزها را میگذرانند

۱. جملاتی از روزنامه "زمین زیناثو"ی جمهوری خلق چین.

و اینک به جنگ و دندان متصل شده است.

پرطنین باد مارش شکوهند جهانی انقلاب
 ناهود باد رخنه مزهرا نه بهروازی در صفوی
 انقلاب .

نابود باد امیرالیمزم

آبان ۵۳

سازمان چریکهای فدائی خلق

www.iran-archive.com

نقدی بر

نوشته

"گرایش به راست در سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین"

www.iran-archive.com

گروه اتحاد کمونیستی

این جزوه از آنجا که قاطعانه و بدون پرده پوشی سیاست خارجی چین را افشاء میکند، و بخصوص از این رو که نوشته سازمان چریکهای فدائی خلق بمطابق پرچمدار مبارزه مسلحانه — و یک سازمان مارکسیست لنینیست — است جزوه ایست بسیار با ارزش. ارزش این جزوه زمانی بیشتر میشود که در سطح وسیعی منتشر گردد و علاوه بر رفقای سازمان، عده کثیری از ایرانیان که بنظر سازمان ارج مینهند از آن بهره بگیرند. مع هذا باید گفت که این جزوه حاوی کمبودها و نارسائی هائیکه باید برطرف گردد، و این بخصوص قبل از انتشار وسیع آن ضروری است چون ممکن است عده ای از طرفداران سیاست خارجی چین با استناد به این کمبودها، اثبات مثبت کل جزوه را کم کنند.

ایرادات جزوه بنظر ما عمدتاً دو نوعند:

- ۱ — ایرادات فاکتی، ایرادات در رساندن مفهوم و نظائر آن که بسهولت قابل رفعند.
- ۲ — ایرادات مربوط به متد. در زیر مختصراً به هر دو نوع ایراد اشاره خواهد شد. چون نوشته حاضر برای انتشار نیست بنابراین ما سعی نمیکیم این دو نوع را از هم جدا کنیم بلکه به ترتیبی که در خود نوشته به آن بر میخوریم مطالبی می نویسیم.
- ۱ — صفحه ۱ — "اما مگر در کشور سوسیالیستی پرولتاریا حاکم نیست و مگر پرولتاریا کسی نیست که"

آیا پرولتاریا بمعنای طبقه آمده است یا فرد. ظاهراً در قسمت اول جمله بنظر طبقه است بنابر این پرولتاریا کسی نیست. پرولتاریا طبقه ای است. در جمله فوق باید واژه "کسی" به "طبقه ای" تغییر کند.

- ۲ — صفحه ۳ — اواخر صفحه. "زیرا جامعه سوسیالیستی یک جامعه بی طبقه است که در آن تضاد طبقاتی حل شده باشد بلکه بهره وازی و پرولتاریا هنوز در آن وجود دارند، منتها جایبان با هم عوض شده."

ابداً چنین نیست. پرولتاریا جای بهره وازی — یعنی طبقه استثمارگر و ستگر — را نمی گیرد. پرولتاریا در موضع جدیدی که در اثر حل تضاد گذشته ایجاد شده — بوجود آمده — قرار می گیرد.

معکوس شدن مناسبات سلطه بمعنای معکوس شدن — و از آن مهتر جابجا شدن — موضع طبقات نیست. طبقه پرولتاریا و بهره وازی در مناسبات سرمایه داری هر یک جایگاه خاص خود را دارند در سوسیالیسم هر یک جایگاه جدیدی اتخاذ میکنند. جایگاهی که تا کنون در تاریخ وجود نداشته

است. جایگاهی که در اثر مناسبات سوسیالیستی بوجود آمده است. این امر که در مناسبات سرمایه داری، بورژوازی غالب بود و در مناسبات سوسیالیستی پرولتاریا، بهیچوجه بمعنای آن نیست که آنها جای خود را با هم عوض کرده اند. در روند تکامل اجتماع هیچوقت طبقه ای جای خود را با طبقه دیگر عوض نمیکند. يك طبقه خاص نفی میشود، و طبقه دیگری با موضع طبقاتی جدید پدیدار میشود که حاصل مناسبات جدیدی است و جایگاه خاص خود را دارد. نه تنها در مورد سرمایه داری و سوسیالیسم، بلکه اساسا در هیچ دوران تاریخی دیگری نیز جایگزینی يك طبقه توسط طبقه دیگر وجود نداشته است. برده های نظام برده داری، پس از اضمحلال این نظام جای برده داران را نگرفتند، سرف ها هم چنین نکردند و پرولتاریا نیز نخواهد کرد. پرولتاریا موضع طبقه سرمایه داری را که بر اساس انباشت سرمایه و مالکیت خصوصی قرار دارد نفی میکند، از میان بر میدارد و...

این اشتباه که در آثار مائو نیز مکرر بچشم میخورد حاکی از عدم توجه به مناسبات تولیدی (اقتصاد) بعنوان تعیین کننده موضع است و اشتباه کردن آن با مناسبات سیاسی - یعنی در دست داشتن قدرت حاکمه که این قدرت گرچه بسیار مهم است ولی تنها تظاهری از رویناست. مناسبات تولید مربوط به زیربناست و مناسبات سیاسی اضمحله دولت مربوط به روبنا. و طبیعی است که مارکسیست ها باید همیشه تعیین موضع طبقه را بر اساس زیر بنا قرار دهند. ما در این مورد در نقد اندیشه مائوتسه دون برخورد و سمعتری کرده ایم و نشان داده ایم که در نوشته های مائو - و نه الزاما رفقا - این مسئله صرفا يك اشتباه و لغزش نیست بلکه جزئی از مجموعه ایست که بر کل این اندیشه حکمرواست. بی توجهی به مناسبات تولیدی و اقتصاد و طرح و حل مسائل صرفا در محدوده مسائل سیاسی، که البته نمیتوان آنرا متد مارکسیستی توصیف کرد.

۳ - صفحه ۶ - "پس از برقراری سوسیالیسم، چون زمینه ایجاد تولید و توزیع متمرکز با مالکیت تمام خلقی هنوز فراهم نیست، به ناچار با رهبری دولت، تعاونی های تولیدی یا واحدهای تولیدی اشتراکی بوجود می آید".
اولا پس از برقراری سوسیالیسم چنین نیست. پس از آغاز ایجاد روابط مکن است در کشورهای خاصی چنین باشد.

ثانیا منظر از مالکیت تمام خلقی چیست؟ آیا مالکیت عمومی است؟ پس چرا همین واژه، درست تر و ساطر بکار نمیرود. اگر معنای دیگری دارد آن چیست؟

۴ - صفحه ۸ - "دزدان و سو" استفاده جیان - در نتیجه تسلط قشر ممتاز بر اداره امور حزب و دولت، سائترالیسم دمکراتیک ضعیف و حتی نابود میشود".

در صورت وقوع این امر (صرفاً بعلت تسلط قشر ممتاز - که خود جای حرف دارد) سانترالیزم دیکراتیک در جهت تقویت قطب سانترالیزم کشیده میشود. در این صورت فرض: سانترالیزم موجب دزدی و سوء استفاده میشود فرضی چندان شناخته شده‌ای نیست و حد اقل احتیاج به اثبات دارد.

در صفحه بعد (ص ۹) در همین مورد گفته میشود که این قشر (دزدان) اصولاً متشکل از افراد همان قشر (منازها) هست. آیا واقعاً چنین است؟ اگر مدارکی وجود دارد. باید ارائه شود.

۵ - صفحه ۹ - سطر ۱۱ "و پیشرفتهای اقتصاد ملی به سود آنان نیز هست" این جمله هیچ چیزی را بیان نمیکند و بدیهه گوئی است معبداً نکته بسیار مهم که در ابتدای صفحه به آن اشاره شده: "اقتصاد ملی را بسویی که منافع خودشان را بیشتر تامین کند هدایت میکنند." این حکم، صحت یا عدم صحت آن، اکنون مورد بحث در سطح جهان است و نمیتوان از آن رد شد. در جائیکه رقابت سرمایه داری وجود ندارد (لا اقل در سرمایه داری دولتی نیز) کشیدن اقتصاد در جهتی که منافع قشر خاصی را بیشتر تامین کند حتماً باید با دلائل قانع کننده و مثال روشن شود وگرنه حالت تعمیم بلاجهت شرایط اقتصاد کاپیتالیستی کلاسیک به جوامع کشورهای "سوسیالیست" را خواهد یافت. مثلاً باید گفت و نشان داد که فلان بهرکرات چگونه از کشیده شدن اقتصاد باین یا آن جهت سود میرد.

۶ - صفحه ۱۰ سطر ۶ - "منافع میهن سوسیالیست چیست؟ اگر منظور دفاع از کشوری سوسیالیستی است دیگر "میهن" چیست و از هر کشور سوسیالیست چه میهن ما باشد و چه نباشد، باید تا حد توانائی خود دفاع کنیم. مسئله تضاد جزو و کل که پس از آن می آید نیز قضیه را روشن نمیکند. همیشه جزو باید فدای کل شود، چه میهن باشد و چه نباشد. البته این مسئله بر میگردد به مسئله کلی تر میهن پرستی که معنای آن چندان روشن نیست. اگر عشق و علاقه به فرهنگ خاص مورد نظر باشد، این عشق و علاقه در مقام مقابله با منافع پرولتاریای جهانی جایی ندارد (گو که خود عشق و علاقه، طبیعی و بسیار هم مثبت است) و مسئله بصورت تضاد (وحدت و مبارزه) مطرح نمیشود (و تضاد کل و جزو).

میهن پرستی پدیده ایست، منافع پرولتاریا پدیدهای دیگر. بفرض اینکه رفقا معتقدند که کارگر میهن پرست است باز هم در آنسورت این خصاتی خواهد بود علاوه بر منافع پرولتری و در مناسبات تولیدی که او در آن واقع میشود، میهن پرستی بعنوان جزئی از آن کل نیاید. است. "میهن پرستی" را با "ناسیونالیزم" هم میتوان آمیخت. در این حال جزئی از کلیت خصائل پرولتری را به ناسیونالیزم تزویق نکرده ایم. تضاد جزو و کل مربوط به یک پدیده

واحد است نه پدیده های مختلف. و این تازه در صورتی است که اصولا روشن باشد غرض از "میهن" پرستی چیست. "میهن" یعنی چه، آیا واژه‌های جغرافیائی است؟ فرهنگی است؟ نژادی است؟ قراردادی است؟ قانونی است؟ سنتی است؟.

بدیهی است که میدانیم لنین و هوشی مین نیز (لنن کمتر و هوشی مین بیشتر) ایمن واژه را بکار می‌برند. مع هذا این دلیل آن نمیشود که قضیه برای ما روشن باشد و اتوماتیک آنرا در نوشته های مارکسیستی بکار بریم و چیزی هم بآن اضافه کنیم یعنی آنرا جزئی از کل سوسیالیسم تلقی کنیم (هوشی مین میگوید که آنرا با مارکسیسم عجین میسازد، یعنی خود معتقد است که جزئی از کل نیست. احتیاج به عجین شدن دارد.)

۷ - صفحه ۱۳، سطره - این قشر "روز بروز شرایط زندگی اشرافی تری برای خود فراهم میسازد و زمینه را برای احیای کامل سرمایه داری آماده می نمایند."

زندگی اشرافی البته مذموم است ولی این خود مستقیما با احیای سرمایه داری ربطی ندارد. در سرمایه داری آنچه بحساب می‌آید مناسبات تولیدی است. این حقیقت که هر دو این مسائل با هم در پروسه انحطاط يك جامعه سوسیالیستی بوجود می‌آیند، بمعنای آن نیست که دومی از اولی ناشی شده باشد. حتی میتوان گفت اگر رابطه‌ای هم باشد اولی نتیجه و معلول دومی است. تا روابطنا برابر و متنی بر استثمار (انباشت ارزش یا تولید اضافی) وجود نداشته باشد، زندگی اشرافی ممکن نیست.

۸ - صفحه ۱۴ سطر آخر "شرکت در منافع استعماری بورژوازی" خودی، "پرولتاریای انقلابی اروپا را تباه ساخت و لیبیکخت ها و روزالوگزامبورگ ها از دور خارج نمود." یعنی چه؟ چگونه؟ جمله باین صورت مفهوم نیست و میتواند چندین نوع تعبیر شود.

۹ - صفحه ۱۵ - سطر ۷ "پس از شکست ماحراجوئی های جاه طلبانه لین بیانو..."

این عبارت مطابق کدام مدرک و سند قابل اطمینان نوشته شده است. آیا بر مبنای اتهاماتی که باند چوئن لای حتی در زمان دادن مدرک - ولو مدرک ضعیف - وارد کرده اند؟ حقیقت اینست که ما از ماجرای واقعی لین بیانو هیچ نمیدانیم. اتهامات از جانب دشمنان اوست و این دشمنان هم عدم عداقت خود را در موارد مکرری نشان داده اند. البته این بمعنای دفاع از لین بیانو نیست چون کارهای این شخص در دوران انقلاب فرهنگی قسمتی ناشناخته است و قسمتی هم مانند دامن زدن به کیش شخصیت، نشانه نهایت فریب طلبی و انحراف او بود. مسئله اینست که ما هنگام تحلیل باید همه چیز را "نقادانه" مورد بررسی قرار دهیم، اگر او هم زنده بود دیگر آنرا با همین عبارات می خواند. نه صحبت او و نه گفته های دشمنانش، برای ما حجت نیستند. هم او و هم دشمنانش نشان داده اند که برای

پیشبرد مقاصد خود از هیچ کاری فروگذار نمیکنند و هیچ دورویی را غیر مجاز نمی‌دانند. آیا
ماجرای "کودتا" راست بود؟ ما نمی‌دانیم. فقط اینرا میدانیم که حزب کمونیست چین تا کنون
هیچ تحلیل مستندی از این مسئله ارائه نداده است. فقط فحش و اتهام. همین و بس.

در یکی از "نقد"های فاضلانمای که منتشر شده، به لین پیاو تهمت زده شده است که
سفارش او این بوده: "سطح تولید را بالا ببرید. آنگاه "نقد" میگوید البته این شعار خوبی
است ولی غرض واقعی لین پیاو این بود که مردم سرگرم بالا بردن تولید شوند تا او بتواند
کودتا کند (!). این به سخره بیشتر شباهت دارد تا به تحلیل و ارائه فاکت. و نه
سخره لین پیاو، بلکه خود سخره کردن "نقد" و از آن بالاتر سخره کردن کسانی که این
تحلیل "برایشان نوشته شده است."

۱. - صفحه ۱۶ سطر ۷ "در مورد قشر ممتاز هم میتوان گفت که نشانی از حقوق و امتیازات مالی
مالی بروشنی دیده نمیشود." [در چین]

اولا چنین نیست رفقا اگر به مطالبی که هنگام انقلاب فرهنگی راجع به افراد منجمله همین
آقای تنگ نوشته شده مراجعه کنند، معترف خواهند شد که زندگی اشرافی یعنی چه.

ولی اصولا مسئله این نیست. همان اشتباه صفحه ۱۳ (که ذکر آن رفت) اینجا بنحو
واضحتری تکرار میشود. زندگی اشرافی داشتن، هر خوردن یا خوب زشت دیگر معرف مستقیم
موضع طبقاتی نیست. (گو اینکه در مواردی پارالل (موازی) با آن است) بسیاری از
ثروتمندان بیش از حد آدم متوسط نمی‌خورند، پاره‌ای حتی خست هم بخرج میدهند و لقمه
را از گوی زن و بچهشان هم میگیرند. مسئله سرمایه‌دار انباشت سرمایه است نه مصرف
سرمایه. آقای پل گتی ثروتمندترین فرد جهان، برای اینکه... سنت پول پارکینگ ندهد،
ماشینش را در یک کیلومتری اداره‌اش پارک میکند و با این سن و سال، لنگان لنگان به محل
کارش میرود. البته نکته پیداست که هر اشرافی‌نش، برخورد و راحت طلب یک بورژوا یا
خرده بورژوازی کیف است ولی عکس آن بهمچوجه صادق نیست. بنابر این حکم رفقا منسی
بر اینکه "حقوق و امتیازات مالی" وجود ندارد پس قشر ممتاز وجود ندارد، بکلی اشتباه
آمیز است. علاوه بر این باید گفت که بزرگترین امتیاز، قدرت است و نه پول. پول از آنجهت
در جوامع طبقاتی مورد ستایش است که قدرت می‌آورد. و قدرت را، قشر ممتاز جامعه چین
بعد اگتر دارد. و این است آن چیزی که چوئن لای را وادار میکرد تا در بستر مرگ هم دودستی
به کرسی ریاست بچسبد.

این دید تفاوت ثروت را جایگزین مواضع طبقاتی میکند و البته اشتباه است. یک بوروکرات
معجولی که زندگی چندان مرفهی ندارد همانقدر بوروکرات و مایل به حفظ موضع طبقاتی خود

است که يك بهرورکرات عالمقام . باید دید در جامعه مورد مطالعه ، بهرورکراسی وجود دارد یا نه ، اصل یا گرایش به تجدید تولید مواضع برتر (از نظر میزان ثروت ، قدرت ، کار فکری اعتبار اجتماعی و غیره) وجود دارد یا نه .

بنا بر این ، این حکم رفقا از دو جهت نادرست است .

اولا حقوق و امتیازات باعث پیدایش سرمایه داری نمیشود و قضیه کاملا عکس این است یعنی اینها تظاهر وجود روابط استثماري هستند و نه علت آن .

ثانیا " امتیازات " در جامعه چین بعد وجود دارد و آنرا لزوما در بود و نبود زندگی تجلی نباید دید (که تازه این خود نیز وجود دارد) .

تازه اینها بفرضی است که ما از قشر وسیع خرده بهروروازی موجود (که دائما تجدید تولید میشود) و بهروروازی (که حتی خود چین متکرر آن نیست) صرفنظر کرده باشیم . ولی اصولا چگونه میتوان از چنین قشر وسیعی صرفنظر کرد ؟ آیا اینها مطابق تئوری دیکتاتوری خلق مائو در دولت محلی از اعراب دارند یا نه ؟ اگر دارند چرا به عملکرد آنها و نحوه نفوذ و تاثیر آن بر اتخاذ سیاست های مختلف اشاره نمیشود . و اگر ندارند دیگر " حکومت خلق " و " دیکتاتوری خلق " چیست ؟ دیگر " دیکتاتوری کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی بهروروازی ملی " یعنی چه . آیا این طبقات در دولت هستند یا نه ؟ آیا این طبقات با موضع طبقاتی خود در دولت هستند یا نه ؟ آیا " طبقات " بدون " موضع طبقاتی " اصولا معنی دارد ؟

در این باره سخن بسیار میتوان گفت و ما در نقد بر اندیشه مائوتسهدون بدانها پرداخته ایم در اینجا بذکر این نکته بسنده میکنیم که اگر حزب کمونیست چین نمیتواند بدون برخورد با اندیشه مائو این روابط را نشان دهد ، و بنا بر این حتی کوشش در نشان دادن آنها هم نمیکند ، برای رفقا و ما که نمیخواهیم در تیر همان بهرورکراسی محبوس باشیم ، این موانع وجود ندارند . ما میتوانیم نقد خود را عمیق و مو شکافانه و تا آن حد که ظم مامیسرمیسازد همه جانبه انجام دهیم . ما محظورات محاسبه قدرت این یا آن جناح ، قیود گیش شخصیت و از همه مهتر ترس از انتقاد از گذشته را نداریم .

ولی ارائه این احکام باین صورت فقط يك خطای متدولوژیک نیست . رفقا با مبتنی ساختن استدلالات خود برای احکام نادرست به نتیجه گیری اشتباهتری کشیده میشوند .

این بزرگترین و مهترین خطای رفقا در این نوشته است .

ما نشان دادیم که : رفقا چگونه خرده بهروروازی چین را یکسره از ظم انداخته اند ، چگونه به بهرورکراتهای موجود بدون در نظر گرفتن خواست طبقاتی آنها و تجدید تولید آن برخورد کرده اند ، چگونه دو خطای دیگر در عین حال مرتکب شده اند مبنی بر اینکه اولا امتیازات

عالی وجود ندارد، و ثانیاً حقوق و امتیازات عالی را یکی از ظل روابط غیر سوسیالیستی
 شمرده‌اند و نه معلول آن، ولی رفقا در اینجا خطای دیگری را مرتکب میشوند - با وجود
 آنکه رفقا قطعاً باید متوجه این مسئله باشند و آن اینست که مسائل ایدئولوژیک و نمایندگی
 ایدئولوژیک طبقات و اقشار را بکلی از قلم انداخته‌اند. این از نقطه نظر بر خورد مارکسیستی
 که رفقا خوب به آن آشنا هستند بسیار عجیب است. تمام تاریخ مبارزات کمونیست‌ها با غیر
 کمونیست‌ها بر پایه این مسئله حیاتی استوار است. ما لازم نیست خیلی بعقب برویم، تمام
 جدال‌های لنین با منحرفین مختلف بر پایه انحرافات ایدئولوژیک آنها قرار داشت و نه اینکه آنها
 حقوق و امتیازات عالی داشتند یا نه. ما موضع طبقاتی هر عنصری را از روی گرایش و اعتقادات
 ایدئولوژیک او تشخیص می‌دهیم و نه بالعکس - برای ما تحریر آور است که رفقا چگونه چنین
 خطای بزرگی را مرتکب شده‌اند. اینکه چوئن لای یا تنگ مارکسیست هستند یا نه و سیاست
 هائی که اتخاذ میکنند پرولتری است یا نه را از تحلیل مشخص آن سیاست و آن ایدئولوژی
 باید فهمید نه اینکه چوئن لای زندگی مرفهی دارد یا نه، شما رفقا در کدام ادبیات مارکسیستی
 جهان خطای باین بزرگی را دیده‌اید. پرولتری یا پرولتری نبودن یک سیاست چه ربطی
 باین دارد که کسی که آنرا اتخاذ میکند "مرفه" باشد یا مانند جوکیان هند زندگی کند.
 اگر این بود که قضایا خیلی آسان میشد. هر فقری درست عمل میکند و هر روشنفکر "مرفهی"
 نادرست! امیدواریم رفقا اشتباه نکنند که پس ما هم طرفدار "رفاهیم" (چنین نیست و چنین
 نخواهد بود. ما می‌گوئیم وقتی لنین از پلخانیف انتقاد میکند و تزه و سیاست‌های او را
 افشاء میکند، از کجا حرکت میکند؟ از اینکه پلخانیف حقوق عالی داشت یا از اینکه مسائلی را
 که تبلیغ میکرد انحرافی بود یا نبود؟ رفقا با شیوه‌ای غیر قابل انتظار اشتباه تاریخی استالین
 را (که خود معترفند اشتباه بود) تکرار میکنند و بود و نبود اقشار را نه در ایدئولوژی و جایگاه
 آنها بلکه در وضع زندگی آنها می‌بینند (آنهم بدون در نظر گرفتن فاکت‌ها). استالین
 نیز زمانی میگفت طبقات از بین رفته‌اند چون کولاک و تاجر از بین رفته‌اند. پس از آنکه در
 سطح جهان این اشتباه و خیم روشن شد. و پس از آنکه رفقا باین اشتباه اقرار میکنند، تازه
 رفقا همین متد را مجدداً بکار می‌برند و می‌گویند چون در چین اقشار ممتاز وجود ندارد (که دارد)
 پس دیگران پرولترهائی هستند که "اشتباه" میکنند! خیر رفقا این "اشتباه" نیست. اینها
 جلوه‌های گریزنا پذیر، الزامی و قطعی ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی است.

خوشحیف مرحوم هم "اشتباه" نمی‌کرد، او ایدئولوژی خود را تبلیغ میکرد، کائوتسکی هم همین
 بود، چوئن لای هم همین است. اشتباه رفقا نه تنها ناشی از خود داری آنها در
 ریشه یابی ظل وضع اسفناک فعلی چین و مانی ایدئولوژیک آن است بلکه نشان می‌دهد که

حتی رفقا انتقاد خود را از استالین — که دقیقاً همین اشتباه تاریخی را میکرد — فراموش کرده‌اند و یا اگر قبول داشته باشند، بآن حد بآن توجه نکرده‌اند که خود مجدداً مرتکب آن نشوند. بارزه ایدئولوژیک همیشه بارزه ایدئولوژیهای مختلف است. و صد تا ایدئولوژی پرتوتری وجود ندارد. و رفقا بجای اینکه از این امر حرکت کنند و بر مبنای آن و با توجه به فاکت‌ها به وجود اقتضای ممتاز در چین برسند، بکلی بر خلاف متد مارکسیستی حرکت کرده‌اند. ۱۰ — صفحه ۱۷ و نقاط مکرر دیگر — مکرراً اظهار شده است که مائوتسهدون در جناحی مخالف چوئن لای قرار دارد. این مدعا صحتی بر چه مدرکی است؟ بنظر ما این بیشتسر بیانگر يك خواست است تا يك واقعیت. پیدایش این احساس نه تنها در رفقا بلکه در همه کسانی که بدرستی مائوتسهدون را يك انقلابی کبیر میدانند، طبیعی است. ولی هنگام نقد و بررسی باید متوجه تحلیل واقعیت‌های مسلط بود. تا آنجا که از شواهد بر می‌آید، مائوتسهدون — لااقل در ظاهر — از يكايک اقدامات دولت چین در زمینه سیاست خارجی — پشتیبانی کرده است. بحث‌ها و مصاحبه‌های او، دیدارهای او از سران خارجی — و بقول رفقا غریبه‌هایی نظیر زن هر جایی مارکوس — این را نشان میدهد. آیا مائو — نزور مجبور شد که يك بازوی خود را به زن مارکوس و بازوی دیگر را به پسر او بدهد، آن منظره اسف انگیز را بوجود آورد؟ تصور نمیکنیم هیچ زوری بتواند يك فرد انقلابی مانند مائو را وادار به ایجاد چنین منظره‌ای کند. ایکاش چنین بود و زوری یا نشانه‌ای از آن، در کار بود ولی کسی تا کنون چنین چیزی را نشان نداده است.

واقعیت چیست؟ ما هم متأسفانه مانند بقیه کمونیست‌های جهان از آن بیخبریم و مجبوریم که قضاوت خود را صحتی بر شواهد موجود کنیم. این مسائل و بسیاری از مسائل دیگر را سیستم بوروکراتیک حزب کمونیست چین میتواند جواب دهد. سیستم هیرارشیک کاتولیک — که مانند شوروی تعامیت حزب را به تحجر در آورده است. يك نمونه بسیار بسیار کوچک آن همین است که پیر مردان ۸۰ ساله، و فرتوت‌تر مقام و موضع خود جاودانی شده‌اند. کبیر سن و فیزیولوژی در آن راهی ندارد. پیشوا در سن ۸۰ سالگی سریعتر از هر قهرمان‌شنای جهان شنا میکند، مغز او هنوز پویاترین مغز در میان ۸۰۰ میلیون خلق است، هنوز باید به آستان او تعظیم کرد. دست راست پیشوا دو سال از بیمارستان کشور را میگرداند و حاضر به نزول از اریکه قدرت نیست (چون خوب میدانند بمجرد نداشتن قدرت با او همان رود که با خروشچف رفت) و امروز نیز شاهد شرم آور دیگری از این سیستم را در کره شمالی می‌یابیم که کیم ایل سونگ کبیر در انتخاب جانشین خود مدتی بین عمویش و فرزندش مردد میماند و بالاخره فرزند را به ولیعهدی برگزیند. آنچه که مائو و کیم ایل سونگ و استالین و تیتورا رؤسای مادام‌الامر میکنند نه توان و قدرت اندیشه مافوق انسانی آنها، بلکه سیستم هیرارشیکی

است که بنا بر نفس ماهیتش جامد و جاودانی است . حتی در عقبانترین دموکراسی های بهرژوایی نیز چنین امری امکان ندارد ، فقط فرانکوها و سالازارها از بستر مرگ حکم می رانند .
واقعیت اینست که رهبری دست راستی حزب کمونیست چین ، چنین مشیئی را در پیش گرفته است .
مائو آنرا طناً تأیید میکند (در خفا موضع او را نمیدانیم) و آنها نیز از کیش شخصیتی که برای مائو بوجود آمده است ، برای جا انداختن آن استفاده میکنند . رفقا ملاحظه میکنند که کیش شخصیت چگونه شمشیر دودی است .

بعنوان معترضه باید گفت زن مائو نیز در مراسم استقبال صمیمانه از نیکسون بسیار فعال بود .
امیدواریم او در جناح راست باشد . چون اگر " چپ " ها هم چنین باشند باید فاتحه را بگلی خواند .
۱۲ - اما توده ها - و بیچاره توده ها ، بیچاره توده ها که همه چیز بنام آنهاست ولی هیچ چیز از آنها نیست . خلق چین ۸۰۰ میلیون جمعیت دارد . مبارزهای حماسی و تاریخساز کرده است ، و بزرگترین ضربات را نیز به امپریالیسم وارد آورده است . ولی این خلق ، همین خلق ، در بسیاری موارد - و بخصوص در مورد مسائل جهانی - بی اطلاع و نادان است . بی اطلاع و نادان نگاه داشته شده است .

برای يك لحظه خود را بجای فردی بگذاریم که در آستانه انقلاب چین با بحرصه حیات گذاشته است ، ببینیم در این صورت چه نقصان های فاحشی در معرفت ما وجود میداشت برای اینکه ارتباط آنرا بطور شخصی تر با سیاست خارجی چین نشان دهیم ، مثلاً در نظر بگیریم که این فرد - یعنی ما - از کجا میدانستیم شاه ایران نوکر امپریالیسم است ؟ با کشف و شهود که ممکن نبود ! و مطالبات چین هم که از زمان انقلاب تا کنون بطور مشخص يك گله طبع شاه ایران ، رژیم فاشیستی ایران و عملکرد امپریالیسم در ایران سخن نگفته اند . این فرد - یعنی ما ، یعنی یک نفر از ۸۰۰ میلیون فرد چینی ، چرا باید در مقابل مستقل و ملی خواندن شاه که اکنون اظهار میشود مقاومت کند ؟ این فرد یا بنوشته ها و گفته های روزنامه ها و رادیوهای چین اعتماد دارد که تکلیفش معلوم است ، غیر از آنهم ضمیمی در دسترس ندارد - یا لااقل منبع قابل اعتمادی ندارد . و آنچه هست صدای امریکا و برنامه های شوروی است . بنا بر این طبیعی است که يك بظاهر گردش در سیاست خارجی چین با هیچ مقاومت توده های رهبر نشود . تأسف آور است - و قصد توهین هم در میان نیست ولی ۸۰۰ میلیون بی اطلاع ، نمیتوانند اقدام آگاهانه ای در این زمینه بکنند . ترازوی است ، ولی واقعیت است ، انحصار اطلاع ، تحت لوای دیکتاتوری خلق ، سرانجامی بهتر از این ندارد .

همین را در مورد نویری قصاب ، یحیی خان ، باند رانیک و همه مزدوران دیگر مشاهده کنید و آنگاه خواهیم دید که " سیستم حاکم " با سم دیکتاتوری پرولتاریا ، چه سرانجام شومی دارد .
و همین را در مورد ظهیر خروشچف و هم عکس العمل خلق مشاهده کنید ، و ببینید این سیستم فقط در چین نیست که مصیبت زاست . (ما امیدواریم که رفقا امید زیادی به چند نامه اعتراضی به

سفارت خانه های خارجی (غربی ؟) در چین نبسته باشند . ما وقتی از عکس العمل توده سخن میگوئیم ، مرادمان عکس العمل توده ایست ، عکس العمل توده های میلیونی است ، جنبش است . و اگر نه هر خط مشی و سیاستی چند تا ناراضی هم دارد .) . ما این سیستم را ، سیستم حکمرانی بر توده را ، استالینیسیم می نامیم . رفقا قطعاً موافق نیستند . ولی مهم اینست که تشخیص بد هیم این سیستم X نه یکبار بلکه صد بار نشان داده است که چگونه توده را اخته میکند . بدنبال تیتو و انور خوجه و کیم ایل سونگ و مائو و برزف و دیگر رهبران میکشاند . حال اگر رهبران درست رفتند شانس آورد هیم . اگر کج رفتند و امصیتا . آری رفقا ، کیش شخصیت (صرفاً تظاهر این سیستم) توده ها را در ظاهر به کارهای " مفید و خوب " میکشاند ولی پس از ۳۰ سال کار " خوب " خورشچف ، و بعد از ۲۶ سال کار " خوب " تنگ را تحویل میدهد .

رفقا نه تنها در نوشته خود باین مسائل توجه نکرده اند بلکه حتی نکات اساسی آن مانند علت عدم مقاومت و واکنش توده های را بلا جواب گذاشته اند . و با آوردن مثالی از " چند نامه اعتراضی به سفارت خانه های خارجی " از آن گذشته اند . از آن مهتر حتی مطرح نکرده اند که چگونه و چرا این سیاست دست راستی بر حزب حاکم شد ؟ آیا این نیز مانند مورد شوروی " کودتا " بود ؟ نه ! نه در اینجا و نه در شوروی کودتائی در کار بود ، این حوادث صرفاً ادامه طبیعی ، قابیل پیش بینی و منطقی ضروریات سیستم X بود . اسم آنها هر چه می خواهیم بگذاریم .

۱۳ - عدم توجه رفقا به این مسائل اساسی ، ضرورتاً آنها را مجبور کرده است که پایه استدلال را بر مفروضاتی قرار دهند که کوچکترین توجه بآنها ، خطا بودن آنها را نشان میدهد . در صفحه ۲۰ جزوه میخوانیم :

" مثلاً اگر رهبری حزب و دولت اگر چه با حسن نیت و با موضع پرولتری ، ولی بر اساس درک نادرست و یک جانبه از مسئله انترناسیونالیسم پرولتری ، در رابطه با کشور های دیگر منافع ملی کشور سوسیالیستی را اساس قرار دهد ، طبعاً منافع استعماری را کم کم مقبول خواهد شناخت " رفقا کمی به حکمی که داده اید توجه کنید " با حسن نیت منافع استعماری را کم کم مقبول خواهد شناخت " . آیا این شبیه به کار فرمایانی نیست که با حسن نیت کارگران را استخدام میکنند که از گرسنگی نمیرند (البته بنا بر ادعای خودشان) و منافع استعماری را مقبول می شناسند ؟ کجای این دیگر حسن نیت است . رفقا از این فرض حرکت کرده اند - و حتی گوشش برای اثبات آنهم نکرده اند - که حسن نیتی در کار بوده است ، و لاجرم وقتی آنها با نتیجه اسفبار مقبولیت استعمار مربوط می بینند مجبور به ادای جمله تناقضمند فوق میشوند . اجازه دهید دنباله جمله فوق را بیاوریم :

" و در نتیجه گذشته از استثمار خلق های دیگر ، بقایای یاد شده بورژوازی در درون جامعه خود رشد خواهد داد و جامعه سوسیالیستی را در معرض خطر بازگشت سرمایه داری قرار خواهد داد . "

همه اینها با حسن نیت ! ؟ ادامه دهیم :

" یعنی اشتباه متافیزیکی رهبری در این مورد برای موجودیت نظام سوسیالیستی میتواند بسیار خطرناک باشد . "

اشتباه ؟ متافیزیکی ؟

آیا واقعا درست تر نیست که آنچه را که مشاهده می کنیم تحلیل کنیم و بر مبنای خواست خود (مبنی بر این فرض که قطعا اشتباه بوده است) تا این حد از مسیر تحلیل واقع بینانه دور نیفتیم ؟ ما منظور رفا را از " متافیزیکی " نفهمیدیم . متافیزیک تعریف و معنایی دارد و تنها بصورت يك فحش و دشنام بکار نمیرود . در مورد " اشتباه " نیز رفا به مفهوم آن توجه نکرده اند . رفا طت این فاجعه را " اشتباه " تلقی میکنند و آنهم اشتباه بی علت ! ما نمیدانیم این چه نوع سیستم منطقی است که رفا میخواهند دیگران نیز آنرا بپذیرند . از خواننده می خواهیم که باور کند قصد بدی در کار نبوده ، " حسن نیت " وجود داشته است ولی ده سال است دارد " اشتباه " می شود ، اینکه طت این اشتباه (بفرض " حسن نیت ") چیست بخواننده مربوط نیست . چرا حزب کمونیست يك خلق ۸۰۰ میلیونی اینقدر " اشتباه " میکند و چگونه این ۸۰۰ میلیون همینطور به آهنگ این موسیقی " اشتباه آمیز " میرقصند خارج از میدان توجه رفاست و حال آنکه رفاقی که به جا و بیجا ما را به " طت " احاله میدهند باید مانند هر کمونیست دیگری در پی یافتن طت این اشتباهات بر می آمدند . ولی رفا تا هنگامی که حاضر به طت یابی نشوند ، یعنی تا زمانی که به برداشت های اندیشه مائوسه دون از سوسیالیسم بر خورد نکنند ، مجبور خواهند بود که از ذکر این ظل اساسی اجتناب کنند . یعنی تحلیل را در سطح ، در حد حسن نیت و سو " نیت بی دلیل " ارائه دهند .

اشتباه نیز مانند هر مقوله معرفتی دیگری مکانیسم خود را دارد . مخدوش بودن این پروسه میتواند در مرحله دریافت ، تجزیه و یا ترکیب صورت گیرد . یعنی یا فاکت های دریافتی مخدوش باشند ، یا در مرحله تجزیه فاکت ها خدشه رخ دهد و یا هنگام جمع بندی (و ارائه خط مشی) ، در چنین مواردی هنگامی که نتیجه با واقعیت ها منطبق نبود وقوع " اشتباه " بسهولت قابل کشف است . ما در مورد امکان یا عدم امکان و نحوه يك اکسیون خاص - مثلا ترور يك ساواکی منفور - مطالعه میکنیم ، آنها را بر مبنای معیارهائی که داریم تجزیه و تحلیل میکنیم و بالاخره تصمیم گیری می نمائیم . اگر عمل با موفقیت انجام نشود ما مطمئن هستیم که در یکی از این سه مرحله اشتباه کرده ایم و میتوانیم از آن تجربه بیاموزیم . حال فرض کنیم شخصی که برای انجام این عمل در نظر گرفته شده است از ابتدا فاکت ها را هوشی ، ناقص و دست چین (مطابق میلش) بر دارد و مثلا چون مایل به انجام این کار است عدا انگوید که ساواکی مزبور مسلح است ، یا هنگام بررسی فاکت ها به آن کم بها دهد و یا اینکه با وجود آنکه به این نتیجه رسیده که این کار ممکن نیست ، باز دستور

انجام آنرا (بامید خدا) بدهد . در این حالت اگر گفته شود " اشتباه " شده است در حقیقت خودمان را گمراه کرده‌ایم . چنین فردی در سیستم فکریش خدشه وجود دارد و در هر کاری " اشتباه " خواهد کرد . این فرد تا زمانی که چنین است بدرج جنگ طبقاتی نمیخورد. باید گفت پروسه معرفتی او مخدوش است والسلام . بخصوص اگر این کار را بارها و بارها و در طول سالهای متعددی بکند .

آیا حزب کمونیست چین " فاکت " کم دارد ؟ بلد نیست بر حسب معیارهای خود آنها را جمع‌بندی کند ؟ بلد نیست بر مبنای آن تعیین سیاست کند ؟ صدور چنین حکمی را البته نمیتوان داد . اصل قضیه - چیزی که ما معتقدیم و رفقا نیز قطعا بآن معتقد خواهند شد اینست که این معیارهایی که حزب کمونیست بر پایه آن تحلیل میکند مخدوش است . این معیار بجای آنکه مارکسیسم - لنینیسم باشد ، چیز دیگری است . بجای آنکه انترناسیونالیسم پرولتری باشد ناسیونالیسم کوتاه نظرانه است . حال رفقا اگر تا صد سال فرض کنند که معیارهای آنها (چین) ، ایدئولوژی آنها ، درست است و بعد نتیجه فاجعه آمیز آنرا ببینند و دائما مجبور شوند بگویند " اشتباه " شده هیچ قضیه‌ای روشن نخواهد شد . اشتباه رفقا در این است که فرض خود را نادرست انتخاب کرده‌اند . باید این فرض را تغییر داد . و باز متأسفانه بر مبنای همین فرض اثبات نشده ، هر نقصان این حزب را بپای پرولتاریای " بسی دفاع " جهان مینویسند و میگویند این " اشتباه " تاریخی پرولتاریا است . " ! (ص ۹۶) آخر رفقای عزیز ، این پرولتاریای جهان که کون پاریس را بوجود آورد ، که مارکس و انگلس را ساخت هنوز نمی فهمد از پینوشه نباید دفاع کرد ؟ شما بدون تعدد به پرولتاریا دشنام میدهید . شما هر اشتباه هر سیستم بوروکراتیکی را اشتباه پرولتاریا و آنهم اشتباه تاریخی میخوانید . آخر این چه طبعه‌ای است که به " اشتباه " خیال میکند پیمان ناتو " چیز خوبی است نه بد " ! اساسا اشتباه تاریخی چه چیزی است بجز انحراف عریان ؟ . ه سال پیش این سیستم بوروکراتیک به " اشتباه " گفت شاه ایران مستقل ملی است . بسیار خوب . . ه سال بعد هنوز میگوید مستقل و ملی است و شما میخواهید ما هنوز هم بپذیریم فقط " اشتباه " است وگرنه آن رفقا " حسن نیت " دارند ، آیا شما بگفته خود واقعا اطمینان دارید ؟ آیا تصور میکنید برخورد عاطفی و توجه گرانه میکنید ؟ آیا تصور نمیکند از رفتن به عقب قضیه ابا دارید ؟

رفقا هر دو فرض شما نادرست است . هم تکیه تان بر " اشتباه " بعنوان عامل تعیین کننده سیاست . ه سال حکومت بوروکراسی ، و هم فرض دوستان مینی بر چگونگی جناح بندی درونی حزب کمونیست چین . و ضرورتا هنگامی که استدلال خود را بر پایه غیر مستحکم میگذارید ، یعنی از همان ابتدا در مرحله دریافت فاکت ها اشتباه می کنید ، نتیجه آن یعنی حکم صادره ، درست نخواهد بود .

۱۴ - صفحه ۲۱ سطر آخر و صفحه ۲۲

" از سال ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ به بعد دولت جمهوری خلق چین ، سیاست خارجی خود را کاملاً

عوض کرد و روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشورهای امپریالیستی و کشورهای نیمه مستعمره و وابسته وسیعاً گسترش داده و فعالیت وسیعی را برای ورود به سازمان ملل ... آغاز نمود .
 این حکم ابداً درست نیست و واقعیت خلاف آنست . امروز حتی خود چین رسماً میگوید که امپریکا قدم پیش گذاشت و سیاست خود را عوض کرد (خود رفقا در جایی همین مسئله را میگویند که در تناقضی با این بخش از نوشته آنهاست) طبع عوض کردن هم نه ترس از نیرومند شدن چین (صفحه ۶۴) بلکه باخر رسیدن حد گسترش بازارهای امپریالیستی و لزوم پیدا کردن بازار جدید برای جلوگیری از بحران اقتصادی قریب الوقوع بود . چین همیشه میخواست با دول امپریالیستی رابطه داشته باشد ، همیشه در صدر عضویت در سازمان ملل بود . این دول امپریالیستی بودند که نمی خواستند (شوروی به نیابت چین دهها بار مسئله عضویت چین را در سازمان ملل پیشنهاد کرده بود) و هنگامی که آنان چراغ سبز دادند چین حتی حاضر شد که مسئله تایوان را حل نکرده عضو سازمان ملل شود . ما در اینجا وارد مسئله مجاز بودن یا نبودن رابطه با دول امپریالیستی و سازمان ملل نمیشویم و بنظر ما تحلیل رفقا در مورد حدود این مسئله صحیح است . مسئله انجاست که دانسته شود که چین همیشه طالب این امر بوده و بنابراین حوادث اخیر را بمثابة چرخش ۱۸۰ درجهای سیاست چین تصور نکنیم . این سیاست ادامه همان سیاست گذشته بود . زمانی محل و مجال ظهور نداشت و اکنون پیدا کرده است . (آیا رفقا بیاد می آورند که سیاست چین مشخصاً در مورد رژیم ایران هرگز در جهت افشاگری بوده باشد ؟ از همه ما که زمانی هوادار گوش دادن به رادیو پکن بودیم فکرنمیکنیم کسی چنین چیزی شنیده باشد) .

۱۵- صفحه ۲۳ - رفقا میگویند " جمهوری خلق چین ... در مواردی بسیار از هدفی ناسیونالیستی پیروی نموده است " . آیا ممکن است يك مورد هدف انترناسیونالیستی - آنگاه که در تضاد با منافع ناسیونالیستی می افتد - را نشان بدهید ؟

كلك در خارج از مرزهای يك کشور الزاماً كلك انترناسیونالیستی نیست . اگر کشوری برای پیدا کردن جای پا و یا جلوگیری از اثرات بد احتمالی به کشور دیگری كلك کند ، بسختی میتوان آنرا كلك انترناسیونالیستی خواند . در فواین صورت باید گفت امپریالیستها از همه انترناسیونالیستتر هستند . كلك چین به ظفار هنگامی آغاز شد که این کشور در جدد بود برای تقویت وزنه خود در معاملات بین الطلی بکوشد . هنگامی که این ملاحظات باین صورت غیر ضروری شدند ، این كلك با بهیثمی تمام قطع شد (و البته شوروی هم از خدا خواسته بلافاصله كلكهای خود را بیشتر کرد) . همین مسئله در مورد بین جنوبی هم صادق است . " كلك " چین به این کشور مرقی در عرض چندین سالی که از انقلاب این کشور میگذرد بیش از يك کارخانه نساجی محقر و يك بیمارستان از آنها محقر تر نبوده است . هر نوع كلك جدید باین کشور نیز قطع شده است . که این خود موجبی است برای اتکا روز افزون آن به شوروی .

در مورد بیتنام و آن حماسه جاودانی که این خلق آفرید ، چین حد اقل كلك ممکن را نمود و حتی

در موارد مکرری در رساندن کمک شوروی باین کشور کارشکنی کرد (توقیف قطارهای حامل اسلحه شوروی به ویتنام) . هنگامی که نیکسون خونخوار و هانوی را بمباران میکرد دعوتنامه سفر پکن در جیبش بود (و اکنون نیز دعوت تجدید شد تا تصور نشود که اشتباهی رخ داده بوده است!) . حماسه ویتنام چنان عظیم بود که هیچ دولتی که ادعای سوسیالیست بودن داشت نمیتوانست از کمک به آن سر باز زند . حتی سوئد امپریالیست " سوسیالیست نما " نیز مجبور بود در انطباق با ادعایش به ویتنام کمک کند . علاوه بر این ، ویتنام و لاوس و کامبوج مرزهای جنوبی چین را محاصرتند و چین به نفوذ و کنترل این کشورها علاقه داشت . رابطه امروزی ویتنام و لاوس با چین بهترین نمودار دل پری است که این کشورها از چین داشته‌اند . تنها کامبوج و آنهم شاهزاده سیهانوک ضد کمونیست بود که در چین طبعاً و پناهگاهی یافت . کسی که چندین بار از دست کمونیستهای ویتنام به سازمان ملل شکایت کرده بود (که گویا به مرزهای او تجاوز میکنند) و خود کارزار نابودی کمونیستها را رهبری میکرد ، هنگامی که بحالت بیمارزگی در این کار با کودتای دست نشانده مستقیم امپریالیستها روبرو شد بسختی می توانست در ویتنام و یا حتی شوروی پناهمگاهی بیابد . ولی برای چین ، کمونیست بودن یا نبودن او فرقی نمیکرستا زمانی که آلت دست آنها باشد . البته ما به کوشش برای " بیطرف " کردن عوامفریبانی مانند سیهانوک که متأسفانه بخشی از خلق را نیز تحمیل کرده بودند ، بعنوان يك تاکتيك و ايرادي نمی گیریم . غرض ما اینست که نشان دهیم این اقدامات ، اقداماتی انترناسیونالیستی نبوده‌اند . زمانی میتوان گفت که يك اقدام انترناسیونالیستی است که پیش شرط آن تحکیم منافع ملی نباشد . و متأسفانه چین تاکنون چنین کمکی به جایی نکرده‌است . ماجرای شرم‌آور " کمک " به انقلابیون اریتره و قطع آن پس از ساخت و پاخت با هیلاسلاسی از ماجراهای تکان دهنده دوران ما و نمودار بیشمیری مترجمانه رهبران و طراحان سیاست خارجی چین است .

۱۶- رفقا در مورد رابطه چین و شوروی نیز اشتباهات فاحشی و متدولهریک‌بزرگی کرده‌اند ، برخلاف گفته رفقا اولا شوروی پس از آنکه " دولت چین رهبری اپوزیسیون وفادار به مارکسیسم - لنینیسم را به همد گردفت و تحت رهبری رفیق مائوتسه دون تحلیل های ارزنده ای از پدیده " رویزیونیسم جدید " یا " رویزیونیسم خروشجفی ارائه داد " (ص ۹۷) ، مستشاران خود را خارج نکرد . رفقا توجه دارند که خروشجفی در سال ۱۹۵۳ دبیرکل شد و در فوریه ۱۹۵۶ نطق مشهور ضد استالینی خود را در بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی ایراد کرد . اولین نامه اعتراضی چین به شوروی در سال ۱۹۶۰ منتشر شد یعنی بیش از یکسال پس از خروج مستشاران ! این اشتباه کوچکی از جانب رفقا نیست . (حتی چین در همین نامه اعتراضی به خروج قبلی مستشاران اشاره میکند) . ثانیاً ما تا امروز "تحلیل" رویزیونیسم جدید را از جانب چین ندیده‌ایم . فحاشی (حق) به خروشجف و تعجید (نام) از استالین و بدون کوشش در جهت نشان دادن طل بروز و مشخصاً تحلیل تئوریک رویزیونیسم جدید ، را بسختی میتوان " تحلیل ارزنده " خواند .

در همین تحلیل هم یکی بر میخ و یکی بر نمل کوبیدن بشدت بچشم میخورد . این تحلیل کنندگان و

هنوز خروش جف را رفیق میخوانند و او را به آمدن به راه راست تشویق میکنند . این خود به تنهایی نشان میدهد که آنها چقدر از رویزیونیسم جدید تحلیل و شناخت داشته‌اند . رفقا قطعاً توجه دارند که چوئن لای در دو گنگره دیگر حزب کمونیست شوروی هم بعد از آن شرکت کرد و بالاخره در اکتبر ۶۱ خارج شد (گنگره ۲۲) . ثانیاً در اینجا و در جاهای مکرر دیگر شوروی را جامعه سوسیالیستی خطاب میکنند . آیا شوروی بنظر رفقا جامعه‌ای سوسیالیستی است ؟ دیکتاتوری پرولتاریا بر آن مستقر است ؟ در جهت اتحاد طبقات گام بر میدار ؟ تصور میکنیم رفقا باین مسائل باور نداشته باشند . در اینصورت اطلاق واژه سوسیالیستی درست نیست .

رابعا - و با در نظر گرفتن مسئله سوم - آنجا که رفقا میگویند : (ص ۲)

" دولت جمهوری خلق چین تبلیغ بر طبقه اتحاد شوروی را از صورت يك مبارزه ایدئولوژیک خارج کرده و در رابطه با شوروی به جای سیاست " وحدت از راه تضاد " از سیاست " تضاد مطلق " تبعیت میکند " ، مسئله بگلی پیچیده میشود .

اصولاً " وحدت از راه تضاد " یعنی چه ؟ اگر منظور رفقا وحدت از راه مبارزه است ، در آنصورت باید گفت هنگامی مبارزه چشم انداز وحدت را در پیش دارد که (۱) يك مجموعه تضاد مند داشته باشیم (وحدت و مبارزه) (اضداد) یعنی آن دورا ضد دیالکتیکی یکدیگر بدانیم ، و (۲) یا اینکه وحدت بمعنا و منظر تجانس را در نظر بگیریم . یعنی آنها را قابل متجانس شدن بدانیم . آنها سیستم شوروی و سیستم چین بنظر رفقا قابل تجانس هستند ؟ یعنی با مبارزه ایدئولوژیک آن دو بهم نزدیک میشوند ؟ قاعدتاً رفقا باید چنین اعتقادی هم نداشته باشند چون آنها را ماهیتاً تفاوت - یکی را تحت رهبری پرولتاریا و دیگری را تحت رهبری رویزیونیست ها (بورژوازی) - میدانند . در این حال منظور رفقا از " وحدت از راه تضاد " بگلی نا مفهوم میشود .

لازم تذکر است که این تناقض در احکام رفقا وجود دارد و گرنه برای کسانی مانند نویسندگان این سطره که هیچکدام را دیکتاتوری پرولتاریا نمیدانند ، این تناقض هم ایجاد نمی شود . بنظر ما آن دو کشور ، بشرطی که منافع ناسیونالیستی آنها حکم کند (چون هر دو از این جهت حرکت میکنند) میتوانند بهم نزدیک شوند ، کما اینکه زمانی نه چندان دور ، نزدیک بودند . بهمین منوال ، رفقا در همان صفحه ۲۵ میگویند " این سیاست سکاریستی (چین) عملاً با بزرگ کردن تضاد درون جبهه انقلاب جهانی ... "

آیا رفقا شوروی را درون جبهه انقلاب جهانی میدانند ! بنظر ما رفقا صرفاً در طرز نگارش بی توجهی کرده‌اند و تصور ما اینست که رفقا چنین اعتقادی ندارند .

۱۷ - رفقا سعی میکنند در تائید فرض ثابت نشده خود مبنی بر مخالفت مائو با سیاست خارجی چین ، با آوردن نقل قول هایی از مائو این فرض را پذیرفته شده ، تصور کنند . البته صرف آوردن نقل قول حتماً چیزی نیست ولی در جائیکه نقل قول در توضیح مسئله‌ای واضح است ، خواست عامدانه در آوردن نقل قول ، خیلی واضحتر از خود مسئله میشود !

رفقا در صفحه ۲۵ از "اصل دیالکتیکی رفیق مائو" منی بر "جلب اکثریت و شکست اقلیت" سخن میگویند. این سخن بدیهی را میلیونها نفر قبل و بعد از مائو گفته‌اند، اصل بدیهی و پیش پا افتاده‌ایست که نه احتیاج به اثبات دارد و نه ما تا کنون شنیده‌ایم که زیروحی خلاف آنرا بطور عام گفته باشد. حال چگونه از میان تمام اینها بشر، مائو برای این نقل قول انتخاب شده است؟ و از آن بالاتر اصل دیالکتیکی لقب یافته است؟ اصول دیالکتیک اصول شناخته‌ای هستند، و ما بدیهه‌گویی‌های مغرط را نباید بحد یک اصل دیالکتیکی اعتلا دهیم. در حقیقت با این کار دیالکتیک را پائین کشیده‌ایم. آوردن نقل قول ضوابط خاص خود را دارد و ما بخاطر علاقه به افراد یا آموزش‌های خاصی نمیتوانیم در جا و بیجا نقل قول بیاوریم. این دوستی ما در حقیقت بزرگداشت مناسبی از آنها هم نیست.

۱۸ - عنوان کتاب رفقا گرایش به راست در سیاست خارجی جمهوری خلق چین است. علاوه بر مطالبی که در صفحات قبل آمد منی بر اینکه این گرایش، چرخش نیست، بلکه ادامه طبیعی حرکت گذشته است، باید به نکته دیگری هم اشاره کرد.

رفقا خود میگویند که چین دست امریالیست‌ها را میفشارد، سازشکار است. سیاست ارتجاعی دارد و غیره. اینها درست. ولی چرا رفقا در صفحه ۲۸ و نقاط دیگر مکرر از "موضع راست ناشی از چپ‌روی" سخن میگویند؟ این چه نوع چپ‌روی است؟

یکجا رفقا میگویند امریالیسم در ارتباط با چین پا به پیش گذاشت، یکجا میگویند موضع ناسیونالیستی چین منجر به اتخاذ این سیاست شد (که هر دو نشانه راست‌روی است) ولسی به تضاد با شوروی (صرفنظر از موضع شوروی) میگویند چین از فرط چپ‌روی موضع راست اتخاذ کرده است؟ آخر کدام درست است. آیا درست‌تر و منطقی‌تر و پیگیری‌تر این نیست که بگوئیم، چین بخاطر موضع ناسیونالیستی (راست) با امریالیسم نزدیک شده و با شوروی تا این درجه خصومت می‌ورزد؟ اگر چنین است این دیگر "موضع راست ناشی از چپ‌روی" نیست. "راست‌روی" است والسلام.

۱۹ - پاورقی صفحه ۳۶ - چنین امری واقعیت ندارد. الجزایر و لیبی از او یک خارج نشده‌اند. در مورد ابوزیسیون مترقی بودن آنها هم نباید مسئله را بصورت مطلق و بدون تعدیل‌های لازم رها کرد.

۲۰ - صفحه ۴۱: "البته نمایه‌هایی که کودکان و جوانان چین برای فرح ترتیب داده بودند در سطحی بسیار عالی تر بود."

۱ - از این مسئله بگذریم که این حکم تازه بصورت عام و "علی القاعده" صدق میکند و همیشه و در همه موارد مشخص مورد تصدیق نیست. در مواردی درست آنست که با حمایت اقلیت به قلب اکثریت هجوم برد. جلب اکثریت همیشه و در همه جا، یک برنامه عوامفریبانه بیشتر نیست.

ایراد باین نکته ممکن است زیاد موجه جلوه نکند ولی نا چیز نیست . چه چیزی رفقا را وادار کرده است که این عا رت را بیاورند ؟ این همان برخورد عاطفی نسبت به چین است که حتی در انتقاد هم خود را می نمایند . شاید هم فی الحقیقت بوروکراتهای چین در برقص در آوردن دانشجویان معصوم ماهرتر باشند ، شاید . ولی اینرا بخودی خود بیزحمت میتوانیم آنقدر مهم بدانیم که هنگام " انتقاد " هم این " اعتبار " را فراموش نکنیم .

رفقا به هر خس و خاشاکی برای تجلیل از چین متوسل میشوند و بطور غیر مستقیم میگویند که ببین چه سیستم عظیمی است که دختران معصوم را برای رقص در مقابل هر جایی باین خوبی "عالی" می جنبا ند ! ببین چه سیستم عظیمی است که سراسر یکن را هنگام ورود يك فاحشه دیگر فرق گل میکند . جای تعجب و تحیر است که هنگام فریاد اعتراض و محکوم کردن این سیستم بیاد آن بیفتیم که راستی رقص "عالی" بود و گل ها فراوان ! و آنقدر " منصف " باشیم که هنگامیکه باید با چنگ و دندان مسبب این جنایت را بدریم ، بزرگداشت آنها را هم فراموش نکنیم ! در حقیقت اگر بگوئیم رفقا برخوردی کاملاً عاطفی و بگلی غیر طبعی کرده اند زیاد نگفته ایم . ما از این مسئله میگردیم که يك پدیده نیز خود اساساً در رابطه با مناسبات اجتماعی "عالی" یا "دانی" است . هنگامی که به رقص "منظم" در استقبال فاحشگان صفت "عالی" میدهیم در حقیقت اعتبار "عالی" را کم کرده ایم . ما به هنره خارج از مضمون طبقاتی نمی نگریم و تصور نمیکیم که رفقا نیز اصالتاً اعتقادی جز این داشته باشند .

۲۱ - استدلال رفقا مبنی بر اینکه در تضاد بین ارباب و نوکر ممکن است در موارد خاصی در آمد نوکر قدری زیاد شود درست است ولی بنظر ما رفقا به مسئله تضاد های داخلی جناح های مختلف امپریالیسم توجه کافی نکرده اند و نیز امکان رشد ایران را خیلی بیش از واقعیت تصور کرده اند ، و حتی در جایی گفته اند که ممکن است ایران قویتر از امریکا شود (صفحه ۵۲) ! این امر نه تنها از نقطه نظر شناخت عملکرد امپریالیسم نادرست است بلکه فقط ذکر يك رقم میزان مبالغه آنها نشان میدهد . در آمد ناخالص ملی امریکا در سال يك تریلیون و نیم دلار است ! (از این بگذریم که رفقا آنها مشروط به دو شرط غیر مجاز کرده اند یکی پیدا نشدن مواد سوختی جانشین نفت و دوم عدم اتمام ذخائر نفتی ایران (که کمتر از ۲۰ سال دیگر ته چاه ها را جارو می کنند)

بهر حال تاریخ اخیر نشان نداده است که کشوری ائحالت خرده امپریالیستی با امپریالیستی اعتلا یافته باشد . این البته دلیل عدم امکان وقوع آن در آتیه نیست . ولی چنین حکم مهمی - حتی بصورت احتمال - باید بر مبنای يك سلسله فاکت های استوار بنا شده باشد .

هم اکنون بحران پولی ایران نشان دهنده اینست که خوابهای طلائی رژیم - و منفی بافان شکست طلبی مانند تروتسکیست ها (مانند ل) - چه زود نقش بر آب شده اند .

۲۲ - صفحه ۴۹ : این پروسه اگر چه با کندی بسیار ولی باز هم ادامه دارد و باز هم در آینده صالح بیشتری از جیب بورژوازی امپریالیستی بیرون خواهد آمد و به جیب بورژوازی کمپرادور و

بوروکراتیک کشورهایمانند ایران خواهد رفت."

این اظهار در نظر اول درست می نماید ولی بیک مسئله مهم اشاره نشده است و بنظر ما این حاکی از نحوه تقسیم بندی رفقا از بورژوازی است که در قسمت مربوط به حکومت نعلری هم بآن اشاره شده است: در نوشته ای در گذشته به مسئله بورژوازی پرداخته شده است و بنا بر این در اینجا فقط به ذکر فهرست وار نکات اساسی آن اشاره میکنیم.

از نقطه نظر يك کشور، سرمایه عمدتاً یا داخلی است و یا خارجی، یعنی یا داخل کشور انباشت شده است و یا خارج از آن. ملیت سرمایه دار معرف هیچ خصیلتی از سرمایه نیست. در اینصورت سخن از بورژوازی ملی گفتن چه مفهومی دارد؟ اگر منظور مالکین سرمایه داخلی هستند که میشود گفت بورژوازی داخلی (یا بومی). منظور ملی دارای "ملیت" فلان کشور هم که نیست. ولی بکار بردن این واژه این اشتباه را ایجاد میکند که معنای "سیاسی" واژه ملی را با معنای اقتصادی آن یکی بگیریم. ملی از نظر سیاسی یعنی ناسیونالیست و در جوامع ما آشتی امپریالیست بورژوازی داخلی یعنی کسی که محل انباشت سرمایه اش در داخل کشور بوده، میتواند ناسیونالیست (بمعنوم ضد امپریالیست) باشد یا نباشد. این بر حسب شرایط جامعه معین میشود. خصیلت او ملی بودن یا نبودن نیست. خصیلت او داشتن همکاری یا عدم همکاری با امپریالیسم نیست. این همکاری یا عدم همکاری را منافع او در لحظه معین میکند. اطلاق واژه بورژوازی ملی، تمام این تمایزها را منسوب میکند و گاهی نیز از کار نمی گذاید. باید گفت بورژوازی داخلی، و بعد اگر ضروری بود به همکاری یا عدم همکاری آن با امپریالیسم اشاره کنیم به آخر آن اضافه کنیم ضد امپریالیست، و یا طرفدار امپریالیست.

در عصری که روز بروز سرمایه در حرکت جهانی خود بسوی ادغام همه سرمایه به پیش میرود، حتی شق اول یعنی بورژوازی داخلی ضد امپریالیست روز بروز بی معناتر میشود تا بالاخره زمانی که تنها واژه سرمایه دار کافی و با معنا باشد.

در مورد بورژوازی کمپادور - یا نوکر -، لااقل در مورد ایران این بورژوازی دیگر نوکر نیست، - شریک است. القاتیان ها عضوی از جامعه سرمایه داران جهانی هستند و برای معامله گسر امریکائی نیز حتی يك لحظه مسئله ایرانی بودن یا نبودن القاتیان مطرح نیست، امثال او نماینده محلی سرمایه ادغام شده جهانی هستند (و بهمین دلیل در تقسیم بندی سرمایه به داخلی و خارجی، جایی برای نیمه داخلی - نیمه خارجی نگذاشتیم). نه برای شرکت های امریکائی، نه برای ما و نه برای خود آقای نراقی مهم است که او پاسپورت ایرانی یا امریکائی دارد. اینکه او يك ایرانی کمپادور است با امریکائی سرمایه گذار، از نقطه نظر اقتصادی کاملاً علی السویه است. (از نظر سیاسی مسئله دیگری است). در اینصورت مسئله ای که رفقا اشاره کرده اند که پول از جیب بورژوازی امپریالیستی مادر بیرون رفته و به کیسه بورژوازی کمپادور ایران میریزد مصرف چه چیزی است؟ اینکه مثلاً از جیب راکفلر به کیسه نراقی یا القاتیان میرود؟ برود. مگر

آنها با هم فرق دارند ؟

اگر منظور اینست که مقداری پول در ایران خرج میشود ، خوب چرا همین را نگوئیم . تازه چه اهمیت دارد که چه کسی خرج میکند . پول توریست های امریکائی در یونان همان کار را میکند که پول آقای القاتیان در ایران .

بنا بر این جیب گشاد سرمایه داران را به امریالیستی و ایرانی نباید تقسیم کرد . در این مورد نیز قبلا یاد داشتی برای رفقا ارسال شده بود .

۲۳ - صفحه ۵۳ رفقا میگویند :

" پولیائی که خرج خرید اسلحه میگردد علاوه بر باد میبرد و هیچ تاثیری در اقتصاد این کشور ندارد پولیائی هم که صرف خرید مخابرات ماهواره ای وغیره میشود باز علاوه بر باد می رود ."

ابتدا چنین نیست . خروج پول از کشور در اقتصاد تاثیر دارد . گاه تاثیر مثبت و گاه تاثیر منفی و گاه هر دو ، بر حسب اینکه منافع چه طبقه ای مد نظر باشد .

از آن مهتر اینکه در مقابل خرید هر دلار از این تجهیزات ، به همان اندازه ، اگر نه بیشتر ، در داخل کشور خرج زیر سازی میشود که مهمترین شکل کمک به بخش خصوصی است . یک جاده که برای مقاصد نظامی کشیده میشود با دمجان بم را هم به تهران می آورد . تازه از این مسئله مهم بگذریم که " امنیت " حاصله از این خرجها و " قدرت نمائی منطقه ای رژیم " مانع سر شاری برای بورژوازی بیمار می آورد .

همین مسئله در مورد عبارت آخر ، " سرمایه گذاری های خارج از کشور هم اگر چه سودش اساسا مال کشورهای فروشنده نفت است ولی این سود و سرمایه فعلا در خارج کشور است و تاثیری در اقتصاد جامعه ندارد ، بعدا هم معلوم نیست چه خواهد شد " هم صادق است .
اولا همانطور که گفتیم این سرمایه گذاریها در اقتصاد جامعه تاثیر دارد .

ثانیا تکلیف بعدی آنها معلوم است . آن قسمتی که مربوط به حضرات القاتیان است در همان شرکت های سهامی خارجی بکار خیر خود ادامه خواهد داد . آن قسمتی هم که مربوط به دولت ایران است " ملی " خواهد شد (البته در صورت وقوع انقلاب در ایران) . خود بزرگان امریالیسم - و از جمله آقای سالزبورگر - به سرحات این مسئله را گفته اند ، و فرموده اند که همانطور که کشورهای عقب مانده سرمایه های ما را در استخراج نفت ملی کردند ما نیز سرمایه های آنها را در صورت لزوم ملی خواهیم کرد !

۲۴ - صفحه ۶۰ - " بورژوازی کشورهای امریالیستی از افزایش بهای نفت زیان می بیند " .
در اینجا حتما باید متذکر شود که بخشی از بورژوازی ، خود رفقا به سنتی بودن انحصارات نفتی اشاره کرده اند . مجتمع نظامی - صنعتی هم که پیروزمندان خود را برنده افزایش بهای نفت اعلام کرد (به سر مردم امریکا منت گذاشتند که از دیاد در آمد ایران باعث ازدیاد خرید اسلحه از امریکا و کم شدن عدم توازن پرداختهای امریکا شده است) (فروشنده اسلحه) .

از سالیانه معادل یک میلیارد دلار در سال ۱۹۷۰ به سالیانه ۱۲ میلیارد دلار (۷۵) رسیده است. تنها بوروازی بخش غیر نظامی سرش تا اندازه‌ای بی کلاه مانده و اختلافش با شاه هم از همینجاست. بنا بر این آوردن واژه کلی "بوروازی کشورهای امپریالیستی" در اینجا درست نیست. همین حکم مجدداً در صفحه ۶۱ + ۶۰ تکرار میشود "با اینحال رویه مرفه افزایش بهای نفت بزیان بوروازی کشورهای امپریالیستی است"

۲۵ - صفحه ۶۱ - آیا واقعا بخارین معتقد بود که "باید حکومت شوراه و انقلاب اکثر بزیر ساطور امپریالیسم آلمان برود تا بحران اجتماعی در درون جامعه صنعتی و پیشرفته آلمان رشد کند" آیا رفقا مدرکی در دست دارند؟ اگر چنین مدرکی وجود داشته باشد ارزش آوردن دارد. ۲۶ - صفحه ۶۲ - "گذشته از اینکه بطور کلی نشاند هنده موضع اپورتونیستی و فرصت طلبانه دولت جمهوری خلق چین در قبال دولت های دست نشاند ه امپریالیسم است، بطور اخص نشان دهنده سیاست ارتجاعی و ضد خلقی این کشور در قبال مردم ایران است و بدینجهت مسئله موظف به موضعگیری قاطع و جدی در مقابل آن هستیم". وایضا مطلب صفحه ۷۱.

چرا بدینجهت آیا مردم ایران تافته جدا بافته‌ای هستند؟ آیا در مورد سیاست چین مثلاً در قبال انقلاب سیلان احتیاج به موضع گیری کاملاً قاطع و جدی نیست؟ البته هست، اگر منظور رفقا اینست که مردم ایران مسائل سیلان را نمی دانند، یا مثلاً کمونیست های ایران طبعاً با مسائل ایران بیش از سیلان آشنا هستند و اینها لزوم موضعگیری را بیشتر میکند، در اینصورت باید گفت که رفقا مقصود خود را ادا نکرده اند. مسئله بصورتی که آمده، ممکن است القا شبهه ناسیونالیسم (یا میهن پرستی) کند.

۲۷ - هنگام توضیح مجاز بودن روابط دول سوسیالیستی و امپریالیستی - باید حتماً باین نکات اشاره شود که اولاً مجاز بودن بمعنای ضرورت ایجاد روابط در همه حال نیست.

ثانیاً در مواردی که جنبش انقلابی در کشور امپریالیستی در حال شکوفائی است این امر خیلی کمتر مجاز است (مگر در صورت اضطرار)، و ثالثاً مراد به دول امپریالیستی باید توأم با کمک انترناسیونالیستی شخص به پرتواریای آن کشورها باشد و منجر به تقویت بوروازی در مقابل پرتواریا نشود. رابعاً مراد به قیمت تعلق و دروغ گفتن به خلق خود و سایر کشورها نباشد و غیره (متأسفانه لنین این موارد را کاملاً مشخص نکرده است و همین مسئله هم باعث سوء استفاده

فرصت طلبان در نام دادن به تئوریهای سازش طلبانه خود باسم "سیاست همزیستی مسالمت آمیز لنینی" شده است و هم بهانه بدست ضد کمونیست های "چپ" برای کوبیدن لنین - البته کمونیست ها انتظار ندارند که لنین همه چیز را کاملاً مشخص کرده باشد - او متد لنینی را بمصداق آموخت - ولی هیچ مارکسیست معتبر دیگری هم پس از لنین این کار را نکرده است.)

۲۸ - صفحه ۶۶ آخر صفحه. اسم سلطانزاده مکرراً از قلم می افتد. حزب توده تعمداً این کار را میکرد. ما باید نام او را بنزدگ داریم.

۲۹ - مورد كلك چين به دولت باند رانك در مقابل انقلاب سيلان از ظم افتاده است . خيانت چين در اين مورد از همه جا واضح تر است . انقلابيون سيلان رويز يونيست هم كه نبودند و حتی تعاليل بيشتری نسبت به چين داشتند (چون لای آنها را گواريست می نامد !) امريكا و شوروی و چين و پاكستان و مصر (به تركيب كشورها توجه كنيد) عليه انقلاب اقدام كردند . همین نکته بتهنائی برای اثبات حقانيت انقلاب سيلان کافی است .

۳۰ - صفحه ۷۲ " هر كه با ما نيست لاجرم در مقابل ماست " شعاری بغايت نادرست است . ميليونها خلق اكنون با ما نيستند ولی در مقابل ما نیز نيستند و در آتیه نیز با ما خواهند بود اگر منظور فقط بحث فلسفی " بيطرفی " است ، اولاً جایش اينجا نيست ، ثانياً بايد بسط و توضيح داده شود ، ظرف زمان آن مشخص شود ، طبقه حاكم (بورژوازی يا پرولتاریا) مشخص شود و غيره .

۳۱ - صفحه ۷۳ " پس از اينكه نيروهای نظامی انگليس در خليج فرار را بر قرار ترجيح دادند امرياليسم امريكا از طريق عمال شاه ، ملك حسين و ملك فيصل ، كوشيد تا جنبش ظفار را سر كوب كند و جمهوري خلق يمن را تحت فشار قرار دهد در نتيجه با يك كودتا قابوس را بر حكومت عمان نشاند " .

الف - كودتای قابوس را امريكا نكرد . ب - نيروهای انگليس در خليج فرار را بر قرار ترجيح ندادند ، پ - امريكا پس از فرار انگليس وارد كار نشد .

نيروهای انگليس بنا بر ضرورت اقتصادی خليج فارس را ترك كردند ، هيچ مقابله خلقی و انقلابی آنها را در خليج مجبور به اين كار نكرد (در يمن هم كه جزء خليج نيست ، انگلستان از سال ۶۴ قصد خروج خود را اعلام داشت) انگلستان از مناطقی بيمون رفت و حكومت را به سرسپردگان خود سپرد . در مناطقی ماند و خود شكل حكومت را (از ترس انقلاب) با كودتا عوض كرد (عمان) . از قبل و در جريان و بعد از خروج قسمی انگليس ، يمن امريكا و انگلستان در اين منطقه رقابت و همكاری وجود داشته است و هنوز هم وجود دارد .

۳۲ - صفحه ۷۵ - طرف مقابل عدن در پائين باب العنذب ، مستعمره فرانسه جيبوتی (يا صومال شرقی) است ، اريتريه در شمال اين منطقه قرار دارد .

۳۳ - صفحه ۷۶ - بستر ۲ " جمهوري خلق يمن را در زير زمين گذاشته يعنی چه ؟

۳۴ - صفحه ۷۷ " ولی ظاهراً دولت ليبی و مصر متحداً به نيمری كلك كردند " . ظاهراً نبود و فی الواقع بود .

۳۵ - صفحه ۷۶ :- " ما اين سياست فرصت طلبانه و ناسيوناليستی دولت جمهوري خلق چين را قاطعانه محكوم می كنيم " .

چرا دولت چين را و نه حزب كمونيست چين را ؟

این همیشه از حیل‌های دزد باصطلاح سوسیال‌ستی بوده است که تفارت موجود بین حزب حاکم و حکومت در کشورهای سرمایه‌داری را بلاجهت بخود نیز تعمیم داده و بدین‌طریق مفری برای توجیه درگوشی سیاست‌های متخذه از طرف حکومت پیدا کنند. در مورد شوروی، این تمایز همیشه باب دندان سبز توده بوده و هست و هر وقت که در گذشته و حال به سیاست شوروی ایرادی گرفته میشد جواب مفری این بود که این مسئله دولت است و نه حزب کمونیست!

این استدلال مضحك در مقابل کوچکترین پرتوی از تحلیل مارکسیستی مانند حبابی می‌ترکد. دولت چیست بجز ارگان حفظ سلطه سیاسی طبقه پرولتاریا، و حزب چیست بجز تجلی اراده این طبقه؟ و اگر سیاست این دولت را حزب طبقه کارگر معین نمیکند کدام ارگان معین میکند اگر دولت پرولتری جزء سیاست هایش را بنا بر خواست و بدستور حزب طبقه کارگر انجام نمیدهد، کیست و کدام ارگانی است و کدام طبقه‌ایست که مسئول سیاست‌های دولت است؟ مفهوم دولت شاید از جمله روشن‌ترین مضامین مارکسیسم لنینیسم باشد. دولت جز ابزار و آلت اراده حزب طبقه کارگر نیست و هر کوششی برای جدا کردن این دو بمعنای آنست که چیزی فوق و «بر» و عالتر از طبقه کارگر و خزش وجود دارد. جالب است که مفهوم بورژوازی دولت بخانه ارگانی برتر از طبقات، بجه راحتی جایگاه خود را در تئوریهای روبریونیست‌ها می‌یابد و بجه سهولتی به کسانی که خواستار تحمیل‌اندو اولین اصول انقلابی مارکسیسم را نمیدانند تحویل داده میشود.

از این‌رو رفاقا باید نهایت دقت را در این مورد بعمل آورند و بی سبب با محکوم کردن دولت و عدم اشاره به حزب و لزوم محکوم کردن آن، این شبهه را القاء نکنند که گوئی رفاقا نیز بین دولت و حزب در چین قائل به تمایز (از نقطه نظر تعیین سیاست) هستند. ما باید سیاست متخذه از جانب حزب کمونیست چین را قاطعانه محکوم کنیم و به تمام کسانی که مانند اسلاف توده‌ای خود چنین براهینی را در مورد چین ارائه میدهند بگوئیم که:

اگر ارگانی بجز حزب موسیست چین سیاست دولت را معین میکند، وای بر آن دولت. و اگر این سیاست دولت را حزب کمونیست چین معین میکند، وای بر این حزب.

۳۷ - صفحه ۸۰ " تعادل در تضاد بین بورژوازی ملی و زحمتکشان فقط تا زمانی که وحدت

در مبارزه ضد امپریالیستی آنها وجود دارد امکان پذیر است . "

منظور از تعادل در تضاد چیست یعنی بورژوازی استثمار میکند یا نه ؟ حقیقت همین اینست که

استثمار در همه حال به شدت وجود دارد . تنها تظاهر تضاد خفیف است ، و نه خود

تضاد . (باین مسئله در نقد اندیشه مائوسدون بتفصیل بیشتری پرداخته شده است .)

شدت تضاد وابسته به مرحله معین مناسبات تولیدی (و لاجرم نیروهای مولده) است و نه

وجود و عدم وجود مبارزه ضد امپریالیستی . اگر منظور رفقا اینست که آنها در کنار این تضاد

وحدت هم دارند و این بمعنای تعادل است در آنصورت باید گفت رفقا مجدداً اشتباهی را که

در مورد جزو و کل کرده بودند در اینجا بصورت دیگر میکنند . برولتاربا و بورژوازی اگر هم

در مبارزه ضد امپریالیستی وحدت داشته باشند این وحدتی است در پدیده مبارزه ضد امپریالیستی .

و حالت آنکه تضاد آنها در پدیده دیگری است در سیستم سرمایه داری است . ما چگونه وحدت

را از يك پدیده و تضاد را از پدیده دیگری کنار هم می نهیم و میگوئیم " تعادل " دارند . " حالت

تعادل " مربوط به وحدت و مبارزه در درون يك پدیده است و گرنه بین هر دو چیز مختلف

در جهان فائسل به وحدت و تضاد میشدیم . البته مائوسدون این اشتباه را

در چند جا میکند و تضاد دیالکتیکی و تضاد منطقی را یکی می انگارد و در حقیقت دیالکتیک را

به سطح منطق تنزل میدهد . ما باین مسئله نیز در رساله نقد بر اندیشه مائوسدون پرداخته ایم .

۳۸ - صفحه ۸۲ در اشاره به برنامه حزب کمونیست سودان در مورد کودتا ، رفقا " موفقیت را "

با صحت خط مشی یکی دانسته اند . رفقا میگویند : " اما آیا کودتای کمونیست های سودان درست

بود ؟ اگر حزب میتوانست حکومت را نگاه دارد سلماً درست بود " (و ایضا صفحه ۹۳)

این نوع برررسی یعنی استدلال صرفاً بر مبنای نتیجه و نه بر مبنای تحلیل آلترناتیو های مختلف ،

ممکن است گمراه کننده باشد و بحسارت دیگر به اینجا ختم شود که بگوئیم کسی که برنده میشود

درست میگفته . و البته تاریخ معلوم است از برندگان که درست نمیگفته اند ، ولی تقاطع پروسه های

مختلف - و بظاهر اتفاقات نیز - آنها را بر مسند قدرت نشانده است . در ایران شاه برنده

است . آیا این نشانه صحت مشی اوست . آیا این نشانه این است که شرایط جامعه ایران

تنها شاه را می طلبد و یا اینکه شاه تنها آلترناتیو جامعه است ؟ اگر چنین است پس او حقانیت

دارد . واقعیت این است که در شرایط واحد نیز آلترناتیو های مختلفی از طرف طبقات

مختلف وجود دارند . طبقات و اقشار مختلف جامعه برای محقق کردن آن آلترناتیو که مطلوب

آنهاست با هم مبارزه میکنند . ما در اینجا وارد این بحث نمیشویم که ، نیرو و جهت مبارزه این

اهداد نیز تابع قانون طبیعت است - البته چنین است ولی معادل دانستن نتیجه و برآمد تلاقی

پروسه های مختلف (که هر يك بر پایه طبیعت قرار دارند) ، با صحت و حقانیت آنها ، ما به قدری

بودن مذهبی وار میکشاند و این البته نمیتواند مورد توافق رفقا باشد .

بنا بر منطق رفقا اگر حزب کمونیست سودان میبرد بایستی از آن تجلیل میکردیم، اگر میبخت باید آنرا محکوم میکردیم. مشی نیروی را که خود هم در مرحله اول حکومتش و هم در مرحله دوم با کودتا روی کار آمده است صحیح میدانستیم و قس طبعیها.

۳۹ - صفحه ۸۴. رفقا در نقد از چین در مورد سودان میگویند "اگر حزب کمونیست . . . به زیر ساطور بهروزواری طی میروید و حتی رهبرش هم اعدام میشود . . ."

"حتی" چرا؟ آیا رهبر حزب کمونیست "حتی" مهتر از حزب کمونیست است. اگر ما طالب واکنش اعتراضی آموز هستیم برای بزرگ ساطور فرستادن حزب کمونیست و منجمله رهبر آن است و نه حزب کمونیست و حتی رهبر آن.

۴۰ - صفحه ۸۷ - سطر ۲ - "اما نیروهای شرقی بنگلادش وجود نداشتند . . ."

ممکن نیست در جامعهای تحت ستم نیروهای شرقی وجود نداشته باشد. رفقا در قسمت دوم جمله سعی کردهاند این کلمه را تعدیل کنند "و یا در چنان وضعی نبودند" ولی معیذا حکم اول بصورت نادرست اقامه شده است. بهتر است حکم اول بکل حذف شود.

۴۱ - صفحه ۸۸ "در صورتی که سرکوب سبب مبارزه میشد". آیا سرکوب سبب تدویم مبارزه میشود؟ یعنی اگر سرکوب یحیی خان نبود مبارزه قطع میشد؟ البته نه. مبارزه بسبب استعمار (ستم) طی و استثمار طبقاتی ادامه مییابد. شیوه مقابله با آن، تا زمانی که ظل را از بین نبرده، نه سبب تدویم و نه قطع آن میشود. شیوه اعمال قهر ارتجاع تا اندازه ای تعیین کننده شیوه مبارزه خلق است و نه تدویم یا انقطاع آن.

۴۲ - صفحه ۸۸ و ۸۹ - در باره انگیزه هند در کک به جنبش بنگلادش ترس هند از بیدایش جنبش انقلابی هدیه شده و بصورت تنها انگیزه اقامه شده است. واقعیت چنین است چنین ترسی بهر صورت در مرحله دوم قرار نگرفت. علت اصلی حمایت هند از بنگلادش، تعایل هند به تضعیف نهائی دشمن تاریخی و تعایل توسعه طلبانه او بوده است.

۴۳ - امپریالیست ها در این ماجرا "بی تفاوت" نبودند. درست است که آنها تمام قدرت خود را بکار نگرفتند چون نمیخواستند جنبش خلق ۹۰ میلیونی بنگلادش را رادیکالیزه کنند و در هندوستان بیش از پیش منفرد شوند. معیذا مستقیما (امریکا) و یا بطور غیر مستقیم (توسط ایران) به یحیی خان کک رساندند. امریکا وجود یک قدرت نسبتا قوی مانند پاکستان را در مقابل هند بنفع خود میدانست. خواست انگلستان هم که روشن است. انگلستان اساسا بهمین منظور با ایجاد کشور صنعتی پاکستان موافقت کرده بود.

۴۴ - صفحه ۹۰ - رفقا نوشته اند "سلما دفاع از موضع دولت پاکستان غربی به این بهانه گسسه سبب تشدید بیشتر تضاد و در نهایت سبب حل قطعی تر مسئله میگردد نمیتواند یک سیاست مارکسیست لنینیستی باشد."

دولت چین در کجا چنین اظهاری کرده است؟ بر خلاف تصور رفقا چین قاطعانه از یحیی خان

بعنوان دوست چین (هائند مرد نمیری قصاب) دفاع میکرد. نقل قولی که رفقا آورده‌اند باید قاعدتا از معذرت خواهان و توجیه کنندگان چین باشد و نه دولت چین. کسانی که در عالم هیروت میکشند برای اقدامات ارتجاعی چین، پایه‌های "معقول" درست کنند.

۴۵ - صفحه ۹۲ "اگر کشورهای سوسیالیستی که در ساختمان اقتصاد، حزب و دولتشان دقیقاً از الگوی شوروی با تمام اشتباهات تاریخی آن پیروی کرده بودند و در نتیجه تحولات شوروی برای آنان بیگانه نبود، بسوی خوشحالی‌ها جذب شدند."

آیا این عبارت بسیار درست رفقا بجه معنی است؟ الگوی شوروی با تمام اشتباهات تاریخی آن چه الگویی بود که شوروی و همه کشورهای "سوسیالیستی" را به مصیبت و ابتذال کشاند. این همان "سیستمی" است که ما از آن یاد کرده‌ایم. این همان سیستم دیکتاتوری فرد بجای دیکتاتوری پرولتاریا تحکم بر توده‌ها، انفصال از آنها، سرکوب افکار، ترس از مقابله ایدئولوژیک، خفقان، کشتار، قید و بند، هیزارشی کاتولیکی، رهبری بی قید و بندی چون و چرا، کیش شخصیت و بالاخره داشتن دید نادرست از ساختمان اقتصادی کشور است. این سیستم x است که چنین فاجعه‌آمیز بود و همین سیستم x است که نتایج آنرا در چین کنونی می‌بینیم و بقول رفقا در همه کشورهای سوسیالیستی وجود داشت. رفقا هنگامیکه از "اشتباهات تاریخی" سخن میگویند باید به تاریخ این اشتباهات هم توجه کنند و به عامل این اشتباهات نیز، بانقد قاطعانه و جسورانه کمونیستی همه ما بالاخره یا این امر توافق خواهیم کرد که این سیستم x چیزی جز استالینسم نیست - با یا بدون شخص استالین.

۴۶ - صفحه ۱۰۰ به بعد. دوسه ملاحظه:

الف) رفقا مکرراً از کشورهای سوسیالیست نام میبرند. کدام کشورها منظور نظرند که سوسیالیست هستند ب - بهتر است منحنی تفکیک شود. یک منحنی برای معاملات با کشورهای "سوسیالیست" و دیگری برای کشورهای کاپیتالیست. در این صورت توضیحات بعدی غیر ضروری میشود - و مطلب هم واضح تر.

۴۷ - صفحه ۱۱۹ رفقا مینویسند: "ولی آنوقت هرژوازی از درون خود حزب کمونیست سر بلند خواهد کرد و میدانیم که بقول استالین، فتح قلعه از داخل آن آسان تر است."

باز همان تعلق خاطر به آوردن نقل قول از استالین باعث شده است که رفقا توجه نکنند این حمله خاص چقدر گنایه وار و ریشخند آمیز است. اگر مثال کلاسیک "فتح قلعه" را بخواهیم بزنیم درست همان است که در زمان استالین اتفاق افتاد و خوشحالی‌ها با توطئه "قلعه" را از داخل فتح نمودند! کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نموی! آیا باید از استالین راه حراست از قلعه را بیاموزیم؟ اگر منظور رفقا اشاره به واعظ غیر متعظ است، ما نیز موافقیم.

۴۸ - صفحه ۱۲۰ و ۱۲۱ - در مورد تولید گندم پنبه و غیره در چین و ایران احکامی داده شده است که درست نیستند چرا برای ازدیاد تولید گندم و پنبه در چین احتیاج به " بسیج خلق " است در حالی که بگفته رفا " همه این کالاها را مثلا از ایران میتواند بخرد " ؟
اولا ایران همه این کالاها را برای ۸۰۰ میلیون نمی تواند تهیه کند .

ثانیا اگر ایران میتواند ، این نشانه برتری سیستم ایران میشد که با جمعیت کم و بدون بسیج خلق بتواند برای ۸۰۰ میلیون جنس تولید کند .

ثالثا دادن چنین حکمی بمنزله نفی امکان خود بستندگی چین (مگر با درد سر زیاد) میشود . البته نکته ای که رفا مد نظر داشته اند جبنی بر اینکه این روابط " باصرفترند " است درست است ولی حکم بصورتی که ارائه شده ایرادات فوق را دارد .

۴۹ - صفحه ۱۲۲ رفا نوشته اند : " بالاخره بازرگانی هم که در این کشورها کالا چینی میفروشد ، یا کالا به چین صادر میکند يك بهرژوای کمرادر است ، بهرژوای کمرادر وابسته به چین " .

در نوشته ای در گذشته راجع به واژه کمرادر توضیحاتی داده شد . رئیس آنرا تکرار می کنیم . بهرژوای کمرادر و بهرژوای وابسته (dependant) واژه های مترادف نیستند . بسیاری از بهرژواهای داخلی نیز وابسته به امپریالیسم هستند . یعنی از برنامه های امپریالستی منتفع میشوند . بهرژوای کمرادر ، امروزه بمعنای شريك با سرمایه دار خارجی بکار برده میشود . در ابتدا (تاریخا) هم بعنوان نوکر - مباشر سرمایه دار خارجی بود . بنا بر این اگر کشور خارجی که این بهرژو با آن ارتباط دارد سرمایه داری نباشد ، اطلاق بهرژوای کمرادر به آنها يك بدعت نادرست است که موجب سردرگمی میشود . اگر رفا در آوردن آن مصر باشند باید توضیح کافی بدهند و ضمعا هم این واژه را صرفا در همین ظرفیت بکار برند و بر وابستگی به محصولات چین و نه نظام چین تکیه کنند . يك واژه مشخص را نمیتوان بمعنای مختلف بکار برد بدون اینکه ایجاد سردرگمی کند . ولی در این مورد مشخص واژه بهرژوای وابسته هم صحیح و هم رساست و بدعت گذاری نا درست هم نیست .

۵۰ - صفحه ۲۵ - در مورد جناح چپ حزب کمونیست در مورد چیانگ چینگ توضیح دادیم در مورد وانگ هونگ ون نیز دو نکته را باید متذکر شد .

اولا وی اکنون بکناری گذاشته شده است (لاقا هیچ جا صحبت از او نیست) .

ثانیا گفته میشود (محافل غربی) که وی در فرو خواباندن اعتصاب کارگران شانگهای در جریان انقلاب فرهنگی قنات بسیار نشان داده (در آنزمان از محافظین کارخانه بوده) و همین پایه ترقی او شده است . معبذا این " فاکت " نیز بر اساس نوشته های غربی هاست که نمیتوان به صحت آن اطمینان داشت .

قدر مسلم آنست که هیچکس از ماهیت واقعی افراد و جناح های چپ ، از حدود قدرت و روابط آنها اطلاعی بر مبنای موثق ندارد و ما تا مطمئن نیابیم که کسی واقعا چپ است نباید آنرا بعنوان امری مسلم تلقی کنیم . چون فردا همین " چپ " تصویری خلاف آنرا ممکن است نشان دهد و باعث دلسردی

و یا عوض کردن^۴ تحلیل^۵ ها شود . چنانکه در مورد لین بهائو شد

ما يك نکته را مسلم میدانیم و آن اینست که مبارزه چپ و راست وجود دارد . ولی هنگام آوردن اسم رهبران آنها با ذکر واژه "گویا" و نظائر آن تردید بحق خود را باید نشان دهیم..

همین منابع فبی مطلع^۶ ، یکنهان و بدون استثناء^۷ تنگ هسیانو پینگ را رهبر مسلم چین میدانستند دیدیم چنین نشد . هنگ (نخست وزیر فعلی) را عدهای نسبتا چپ ، عدهای راست تر از تنگ و عدهای فقط " قدرت ظاهری و موقتی " می شمارند . واقعیت چیست ؟ " انحصار اطلاع " مارا از دستری به واقعیت محروم کرده است .

يك معترضه در مورد خود مائوتسه دون . در آخرین مصاحبه او با ادگار اسنو (حدود ۳ - ۴ سال قبل) وی از سیاست خارجی چین دفاع جدی کرد . ادگار اسنو تا آنجا که میدانیم شخصی معتبری است و دوست شخص مائو هم بوده و بنا بر این بنظر تعیرسد که دروغ گفته باشد . مائو هم میدانسته که این مصاحبه او با اسنو مانند مصاحبه های دیگرش با همین شخص منتشر خواهد شد . مائو بر خلاف گفته عدهای زندانی نیست . میتواند مصاحبه و ملاقات با افراد مورد اعتمادش بکند و اگر بهایمی دارد به " خارج از زندان " بفرستد . بنظر ما ، مائو خانه ، مائو نیز در جمع سیاست فغلی را تأیید میکند . اگر هر يك از رفقا بجای مائو بودند ، با آن سابقه درخشان و محبوبیت عظیم بین مردم ، حتی در ظاهر هم خود را مجبور به تأیید خط مشی فرصت طلبانه راست ها نمی دیدند و نظر خود را اعلام می داشتند و توده ها را طیه رهبری فرصت طلب میسراندند . آیا مائو از مرگ میترسد ؟ آیا میترسد قیام او باعث بدتر شدن وضع شود ؟ فکر نمیکنیم چنین باشد . او باید طی الاصول موافق جریانات باشد . باز در همین زمینه رفقا اظهاراتی کرده اند که مطابق با هیچ سندی نیست . رفقا میگویند (ص ۱۲۷) : " جناح چپ . . . گسترش روابط بازرگانی چین را با کشورهای امپریالیستی ، مستعمره و وابسته محکوم میکند ——— " . امید داریم چنین باشد ، ولی مطابق کدام مدرک ؟ باید بگوئیم " امید داریم " یا " طو القاهه " . ولی رفقا آنرا بصورت " فاک " آورده اند .

۵۱ - صفحه ۱۳۰ " مائو خانه در این مورد ، کاری بجز حرف زدن از ما ساخته نیست "

ابدا چنین نیست ما خیلی کارها میتوانیم بکنیم :

ما میتوانیم سیاست ارتجاعی چین را در حد توانائی خود افشاء کنیم .

ما میتوانیم خود را نماینده جناح چپ چین بدانیم و خارج از زندانی که راست ها ساخته اند به آنها کلك کنیم .

ما میتوانیم - و این از همه مهتر است - که از این مسئله درس بگیریم . درس های عمیق و بزرگ ، نقد گویند ، و شناخت از همه عوامل و عناصری که منجر به پیدایش چنین فاجعه هائی میشود . نقد تئوری و عملکرد حزب کمونیست چین و سیستمی که چنین روابطی را میسر میسازد .

ما میتوانیم سازمان و انقلاب خود را در جهتی - آموخته از تجارب بد - ، در جهتی دقیقاً مارکس

— لننیستی — بدوین سازش و بدوین از لیبرالسم و التقاط . به پیش ببریم . از شوروی و از چین بیاوزیم و عمیقاً بیاوزیم .

ما میتوانیم عواطف ضد امپریالیستی خود را، عشق بحق خود را نسبت به انقلابها و رهبران بزرگ، تابع دید عمیقاً طبقاتی خود - و بدور از هر نوع عاطفه دست و پا گیری - و باز بدور از تعلق به گذشته های خود - گذشته های تقیدزا - کنیم .

اینها همه کارهای ضروری، حیاتی و انقلابی هستند، اینها فقط حرف زدن نیستند . تجربه درخشان خود رفقا نشان میدهد که در بسیاری از موارد که دیگران تصور میکردند کاری بجز حرف زدن نمیتوان کرد، رفقا با عمل انقلابی خود بطلان این بی عطی را اثبات کردند . رفقا نمونه درخشان عمل هستند، این عمل باید گسترش یابد و گلیه زمینه های عملکرد سوسیالیسم را در برگیرد .

در اینجا بی مناسبت نمیدانیم احکامی را که در ابتدای نوشته آوریم و در طول نوشته به آنها بر خورد کردیم جمع بندی کنیم . نوشته رفقا دارای کمبود های زیر است :

۱ - اشتباه در ارائه فاکت ها مانند مسئله عمان، تقدیم خروج مستشاران شوروی به اعتراض چین، هند و بنگلادش

۲ - پایه گذاری تحلیل ها بر مبنای " فاکت " های غیر مسلم مانند مسئله رهبران جناح چپ و راست در حزب کمونیست شوروی - ماجراجویی های لین پیائو

۳ - عدم توجه کافی، عدم توجه کافی به شیوه نگارش پاره ای از جملات

۴ - اشتباهات متدولوژیک - مانند حکم بر منسوب کردن سیاست خارجی چین به " اشتباه " و گوشخ در نشان دادن عدم وجود قشرهای ممتاز و عدم توجه به پایه گرایش های ایدئولوژیک - مسئله حزب و دولت

۵ - اشتباه در مفاهیم مارکسیستی مانند عوض شدن جای پرولتاریا و بورژوازی، مقدم پنداشتن زندگی اشرافی به مناسبات تولیدی، نقش کیش شخصیت، بورکراسی، نقش توده ها

۶ - صدور احکامی در مورد مسائل اقتصادی که پاره ای نا درست و پاره ای عجولانه بنظر میرسند - بوروکراتهای کشورهای سوسیالیستی اقتصاد را در جهتی که مطابق نفعشان است میکشند، رابطه

ایران و بورژوازی امپریالیستی - عدم توجه به اثرات صدور سرمایه و نیز افزایش واردات

۷ - عدم بر خورد ریشه ای به اندیشه مائوتسهدون، مفاهیم آن و نشان دادن ارتباط آن مفاهیم با عملکرد فعلی چین - و ایضا همین نقائص در برخورد با استالینسم

۸ - بر خورد عاطفی، آوردن نقل قولهای غیر ضروری و حتی کنایه آمیز - رقص کودکان در چین -

انتساب مطلبی به بوخارین مبنی بر اینکه او میخواست انقلاب اکبر بزرگ ساطور امپریالیسم آلمان برود .

عده ترین این کمبود ها و غالب آنها باین علت است که رفقا عملکرد دولت چین و حزب کمونیست چین

را از پایه فلسفی آن جدا انگاشته و بطور مجزا بدان برخورد کرده اند . چنین برخوردی لاجرم از

یک سو به بسیاری از مسائل - و ریشه های ترس آنها - نمیتواند برخورد کند و قضایا را در سطح حوادث

و رویدادها بررسی میکند و از سوی دیگر اجبارا برای پر کردن نقاط خالی در سلسله مراتب استدلال به

احکام و فاكت هاى توسل جسته ميشود كه نه مسلم هستند و نه مستدل. و گاه نيز نتايفانه ارتكاب
خطاهاى ايدئولوژيك همده گريزنا پذير ميشود (اشتباه خواندن سياست خارجى چين)
مهمبذا همانطور كه در بد و امر گفته شد ، نگارش اين رساله قدمزگى است كه نشان دهند
صراحت رفاقت . اميدواريم اين گام به مارش پيروزمند در جهت نقد همه مفاهيم غير ماركسيستى
مبدل گردد . مهم اينست كه گام برداشته شده است .

اندیشه مائوتسه دون

مارکسیسم - لنینیسم عصر ما ؟

www.iran-archive.com

گروه اتحاد کمونیستی

دراثر "درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق" ۳۰ ژوئن ۱۹۴۹ یعنی در آستانه انقلاب، مائوتسه دون راه آیندۀ چین، نوع حکومت پس از انقلاب و مسئله اعمال دیکتاتوری "طبقاتی" را مورد بحث و بررسی قرار میدهد. این اثر نمونه خوب و روشنی از اکلکتیک مائو و نمونه برجسته در میان آثاری است که وظیفه دارند میانه روی کنند و بر اساس اوضاع سیاسی برخی از اصول را بطرافت تغییر دهند. در این اثر مائوتسه دون مینویسد: "از مرکز سون یاتسن بیست و چهار سال میگذرد. انقلاب چین برهبری حزب کمونیست در زمینه تئوری و پراتیک به پیشرفتهای عظیمی نائل آمده و این امر موجب تغییر اساسی سیمای چین شده است. تجربه اساسی و عمده ای که خلق چین تاکنون به دست آورده در — دو نکته خلاصه میشود:

- ۱- در داخل کشور باید توده های خلق را بیدار کرد این بآن معنی است که باید طبقه کارگر طبقه دهقان، خرد، بورژوازی شهری و بورژوازی ملی را به منظور تشکیل جبهه واحد داخلی برهبری طبقه کارگر متحد ساخت و برای — اساس دولت دیکتاتوری دموکراتیک توده ای را برهبری طبقه کارگر بر پایه اتحاد کارگران و دهقانان بنیاد نهاد.
- ۲- در خارج کشور باید ...

کمی د ورتتر مینویسد^(۲): " شما اعمال د یکتاتوری میکید ، حق با شماست آقایان عزیز . کار ما عینا همین است تمام تجربه ای که خلق چین د ر طی چندین سال اندوخته است بما میآموزد که د یکتاتوری د موکراتیک خلق اعمال کیم یعنی مرتجعان را از حق بیان محروم گردانیم و این حق را فقط بخلق بد هیم . منظور از خلق چیست ؟ د ر چین د ر مرحله کنونی خلق عبارتست از طبقه کارگر ، طبقه دهقان ، خره - بورژوازی شهری و بورژوازی ملی . این طبقات تحت رهبری - طبقه کارگر و حزب کمونیست متحد میشوند . حکومت خاص خود را بنیاد مینهند . دولت خاص خود را برمیگیرند و نسبت به چاکران امپریالیسم یعنی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی - بوروکراتیک و همچنین نسبت به نمایندگان این طبقات یعنی مرتجعان گویند ان و دستیاران شان د یکتاتوری اعمال میکند آنها را تحت فشار میگذارند تا جز راه راست نپویند و اجاز ه نمیدهند که هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنها سر بزند ."

ما قبل از اینکه به نقل قولهای دیگر از این اثر پردازیم و سپس کل اثر را در رابطه با اجزاء آن و آثار دیگر مائو مورد بررسی قرار د هیم لازم میبینیم که به برخی از نکات -

۱- همانطور که ملاحظه شد مائوتسه دون در اثر خود بطور دقیق و روشن از دیکتاتوری دموکراتیک خلق ،از دیکتاتور دموکراتیک کارگران ، دهقانان ، خرد و بورژوازی شهری و بورژوازی ملی سخن میگوید . بعبارت دیگر مقوله دیکتاتوری طبقه را " بسط " داده و به مقوله دیکتاتوری مختلط بدل - ساخته است . یعنی هم معنای دیکتاتوری طبقه را عوس کرده و هم علت تاریخی - ضروری دیکتاتوری طبقه ای بر طبقه دیگر را نفی کرده است .

دیکتاتوری طبقه بمعنای اعمال قدرت اداری - ارتشی و بمعنای اعمال زور افرادی که به طبقه ای خاص تعلق دارند نیست . دولت ابزار اعمال قدرت طبقاتی نیز بمعنای حکومت ، تنها بمعنای مجلس و پلیس و ارتش نیست بلکه معنای بسیار وسیعتر دارد (که مائوتسه دون بطور ناقص در اثر خود بآن اشاره میکند) . دولت ، ارتش ، پلیس ، موسسات حقوقی و دادگستری ، ابزارها و تشکلهای فرهنگی حکومت و کلیه موسسات ، تشکلهای اجتماعی که وظیفه حفظ قدرت حاکم ، توجیه و اعمال زور ، تثبیت و بسط قدرت طبقه حاکم را دارند شامل میشود . موسسات فرهنگی و وزارتخانه ها همانقدر جزء دولتند که ارتش ، اطاق بازرگانی و بانک

مرکزی ، همانقدر جزء آنند که دستگاههای رادیو و تلویزیون
 موسسات تربیتی دولتی و سازمان امنیت ، قوانین اخلاقی و
 قوانین رانندگی همانقدر تولیدات دولت و ابزار اعمال قدرت
 طبقاتند که برنامه های اقتصادی ، قراردادهای مرزی و -
 غیره . بنابراین نمیتوان دولت را محدود به حکومت (کابینه)
 گرفت و از حکومت خلق این برداشت را داشت که گویا منظور
 شرکت فیزیکی افراد بورژوا و خرده بورژوا در کابینه یا استان
 داری است و چون تحت رهبری پرولتاریا عمل میشود پس
 این افراد دست از پا خطا نخواهند کرد . وقتی صحبت از
 دولت مختلط طبقات میشود و از آن بالاتر از دیکتاتوری
 مختلط طبقات صحبت میشود در نتیجه منظور اعمال قدرت
 طبقاتی بنا به ماهیت و منافع خود در کلیه امور اجتماعی -
اقتصادی است ، یعنی در قوانینی که میگذارد ، آموزش
 فرهنگی - هنری که صورت میگیرد ، قراردادهای اخلاقی
 و زناشویی که تعیین میشود ، برنامه های اقتصادی که تصویب
 و بمورد اجرا درمیآید و ... هر طبقه بنا بر ماهیت و بر
 اساس منافع خود با همه قوا اعمال زور میکند . حال اگر
 يك طبقه در قدرت باشد کلیه ابزارهای اعمال قدرت را به
 دست داشته باشد ، برنامه های اقتصادی اجتماعی ، قوانین
 و مقررات در خدمت منافع آن طبقه تنظیم و بمورد اجرا درمی

آید . اما اگر چند طبقه با منافع متضاد اعمال دیکتاتوری کنند چه خواهد شد ؟ اگر برنامه ها و قوانین و مقررات بنفع یکی از اینان باشد یعنی او اعمال قدرت طبقاتی کرده است پس دیکتاتوری مختلط چه میشود اگر جز این باشد این قوانین در اساس و در زندگی روزانه بنفع کیست ؟

در اینجا است که مائوتسه دون اساسا معنای دیکتاتوری طبقه را درك نکرد . است . با اینکه خود گاهی بطور فرمول وار از اعمال قدرت يك طبقه بر طبقه دیگر صحبت میکند در تنظیم تئوریهای خود این ابرازات را دخالت نمیدهد و چون با این ابرازات دچار تناقض میشود ، سعی میکند مقولات غیر طبقاتی جدید بیافریند و از محدود ، سخت و پیچیده تحلیل طبقاتی خارج شده ، مقولات وسیع غیر طبقاتی را بجای آن بنشانند . ما نشان خواهیم داد که این کوشش نیز به بن بست میرسد و تناقضات جدید میآفریند .

۲- در آخر بخش نقل قولهای قبل در واقع درك نا

درست اخلاقی و سطحی مائوتسه دون از مارکسیسم - لنینیسم تا حدودی هویدا است . او دیکتاتوری را تا حد فشار برای بازگرداندن اشخاص کجرو براه راست پائین می آورد و مینویسد : " . . . نسبت به چاکران امپریالیسم یعنی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بوروکراتیک و همچنین نسبت

به نمایندگان این طبقات یعنی مرتجعان گومبند این دستیارانشان دیکتاتوری اعمال میکنند ، آنها را تحت فشار می گذارند تا جزراه راست نپویند و اجازه نمیدهند که هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنها سر بزنند " . یعنی مائو دیکتاتوری طبقاتی را محدود کردن دیگران در حد اینکه هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنان سر بزنند میداند . دولت و حکومت را یکسان میبیند . دیکتاتوری طبقه را بعنوان اعمال قدرت برای از بین بردن همه زمینه های اقتصادی - اجتماعی در خدمت قدرت استثمارگر و بوجود آوردن همه زمینه های اقتصادی - اجتماعی در خدمت سوسیالیسم یا طبقه حاکم نمیداند . درکی سطحی از دیکتاتوری خلق و از دولت داشته موافقت یا مخالفت با حکومت را بعنوان معیار اساسی قرار میدهند . مضافاً اینکه هدف از این دیکتاتوری مختلط حکومتی ، برای جلوگیری از مخالفت در گفتار و رفتار با حکومت موجود ، چیزی نیست جز اینکه میخواهد با فشار مرتجعین را وادار کند که " جزراه راست نپویند " یعنی بار دیگر مسائل اجتماعی را از مضمون طبقاتی آن خالی کرده و بمیل و اراده و اخلاق این و آن میچسباند . گویا که طبقه ارتجاعی بخاطر مبددلی چنین و چنان میکند و با فشار میتوان او را وادار کرد که

راه راست پیوند غافل از اینکه انقلاب اجتماعی برای بوجود
 آوردن زمینه مادی جدید، برای درهم شکستن و نابود
 کردن ماشین دولتی گذاشته است و نه بخاطر تزکیه اخلاق
 ارتجاعیون و نه در خدمت براه راست کشاندن طبقه یـا
 طبقات ارتجاعی . ما در تحلیل آخر بر اساس شواهدی
 از مارکس و لنین باثبات و اختلاف اصولی ابرازات و تحلیلها
 مائو با مارکسیسم دست خواهیم زد . اشارات فوق تنها به
 منظور بالا بردن دقت در طرح مسائلی است که خواهد آمد .
 برای بررسی نکات بعدی لازم میدانیم معنای دیکتاتوری
 دموکراتیک را از زبان مائو ذکر کنیم تا از هر نوع سوء تفاهمی
 در آینده جلوگیری کرده باشیم .

مائوتسه دون مینویسد : " فقط در درون خلق است که
دموکراسی اعمال میگردد . خلق از حق بیان، حق تشکیل
 جمعیت و اجتماعات و غیره برخوردار است . حق انتخابات
 فقط متعلق به خلق است . این حق بهیچوجه به مرتجعان
 داده نمیشود . از یک سود دموکراسی برای خلق و از سوی
 دیگر دیکتاتوری نسبت به مرتجعان ، این دو جنبه که با هم
جمع شد ، دیکتاتوری دموکراتیک خلق بدست میآید " درست
 مانند چهار عمل اصلی . دو جنبه با هم جمع میشود و -
 دیکتاتوری دموکراتیک خلق بدست میآید . حال این دو جنبه

درجه رابطه د یالکتیکی درجه فم پویای ارگانیک درجه نسبت اجتماعی باهم قرار دارند ، آن وظیفه خواننده است که قدرت تصور خود را بکاراندازد . در مورد د یکتاتوری طبقاتی دیدیم که منظر مائوتسه دون از د یکتاتوری چیست و چگونه و درجه خدمتی د یکتاتوری !! خلق اعمال میشود . حال ببینیم که جنبه دموکراسی یعنی "درون خلقی" آن — چگونه است . مائوتسه دون معنی دموکراسی مارکسیسم را به عقب برد و به دموکراسی بورژوائی بدل کرد . است . منظور از دموکراسی بدترین و عقب ماند . ترین نوع دموکراسی ، دروغیترین و سطحیترین معنای آن یعنی آزاد پهای دموکراتیک بورژوائی قرن ۱۸ اروپا است . مائوتسه دون دموکراسی طبقاتی را آزادی حق بیان و آزادی پارلمانی (حق انتخاب) و آزادی تشکیل جمعیت و اجتماعات میداند و بآن محدود میکند . یک کلمه از اعمال قدرت شوراها ی کارگری و دهقانی برنامه ریزی مستقیم آنان ، شرکت مستقیم پرولتاریا در زندگی اجتماعی یعنی دموکراسی بمفهومی که مارکسیست — لنینیست ها میفهمند ، خبری نیست .

یک جمله حتی از دموکراسی زحمتکشان ، دموکراسی در پایه و براساس شوراها که مارکس و انگلس ، لنین و روزا — لوکزامبورگ و دیگر کمونیستهای گیتی بعنوان اساسی ترین

اصول دموکراسی از آن نام برده اند در تحلیل مائو از جنبه
 "دموکراسی خلق" یافت نمیشود. دیکتاتوری طبقاتی مائوتسه
 دون بمعنای "تحت فشار" گذاردن ارتجاعیون است که "جز
 راه راست نبینند" و اجازه ندادن به ارتجاعیون که "هیچ
 گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنها سرزنزد" و
 "هر گفتار و یا رفتاری از این قبیل فوراً جلوگیری و موجب
 مجازات میشود". دموکراسی طبقاتی مائوتسه دون نیز ایمن
 است که "خلق از حق بیان، حق تشکیل جمعیتها، اجتماعات
 و غیره برخوردار است". حال خوانندگان، این هدف و -
 مفاهیم دموکراسی و دیکتاتوری را با هدف و مفاهیم بورژوازی
 قرون گذشته اروپا مقایسه کنند و به بینند آیا سرسوزنی بسا
 آنها اختلاف دارد؟ و سپس این مفاهیم را با مفاهیم مارکس
 و لنین در مورد دموکراسی و دیکتاتوری انقلابی زحمتکشان
 مقایسه نمایند و به بینند که آیا در جز" یا بخش بسا آن
 سازگار است؟ (همانطور که گفته شد ما در آخر این بخش
 خود این مقایسه را انجام خواهیم داد) ذکر این نکات از
 این جهت لازم بود که در اشارات و نقل قولهای بعدی يك
 بار دیگر به مفهوم دموکراسی و دیکتاتوری بزم مائوتسه دون
 برگردیم. حال با ادامه بحث در مورد مقاله "در باره دیکتا
 توری دموکراتیک خلق" میپردازیم.

برای اینکه نشاند هیم که مائوتسه دون از فرموله‌پای
انقلابیون کمونیست جهان آغاز کرده و در سطح میماند و
نتیجه غیر طبقاتی با متد اکلکتیسم مخصوص بخود میگیرد به
نکته بعد مقاله مزبور اشاره میکنیم . در مورد اعمال قدرت -
دولتی ، مائوتسه دون مینویسد :^(۴)

" دستگاه دولتی که بر ارتش، پلیس و دادگستری شامل
میشود انزاری است که طبقه ای طبقه دیگر را بوسیله آن در
فشار میگذارد . دستگاه دولتی نسبت به طبقات دشمن افزار
فشار است در اینجا زور هست نه "مدارا" . " شما مدارا
ندارید " کاملاً صحیح است . ما هرگز در مورد فعالیت
ارتجاعی عناصر و طبقات ارتجاعی به سیاست مدار دست نمی‌زنیم .
ما سیاست مدار را فقط در درون خلق بکار می‌بریم و نه در
مورد فعالیت ارتجاعی عناصر و طبقات ارتجاعی که بیرون از خلق اند
این نقل قول نشاند هنده در همین تحلیل های مائوتسه دون است
از یکطرف مائوتسه دون معتقد است (؟) که "دستگاه دولتی .
... انزاری است که طبقه ای طبقه دیگر را به وسیله آن در
فشار میگذارد " و دستگاه دولتی چین در دست خلق است
که در میان آنها دموکراسی برقرار می باشد ، از طرف دیگر
معتقد است " خلق عبارتست از طبقه کارگر، دهقان، خرد
بورژوازی شهری و بورژوازی ملی " حال اگر دستگاه دولتی -
ابزار اعمال دیکتاتوری وسیله اعمال قدرت همه جانبه (در

همه زمینه های اجتماعی (يك طبقه بر طبقه دیگر است، پس چگونه خلق که از طبقات مختلف از بورژوازی ملی و پرولتاریا تشکیل شده است میتواند بعنوان يك طبقه اعمال د یکتاوری و قدرت کند؟ آیا پرولتاریا و بورژوازی ملی يك طبقه اند؟ آیا ایند و میتوانند د یکتاوری طبقاتی همگون اعمال کنند؟ پس معنای د یکتاوری طبقاتی چیست؟ در اینجا دو برداشت بیشتر باقی نمی ماند یکی اینکه بورژوازی ملی، خرد بورژوازی و پرولتاریا میتوانند بعنوان يك طبقه اعمال قدرت کنند.

بعبارت دیگر ماهیت و خصلت طبقاتی جایگاه و منافع آنان همگون است و یا دولت ابزار اعمال د یکتاوری يك طبقه بر طبقه دیگر نیست بلکه ابزار اعمال قدرت چند طبقه (حتی آنتاگونیستی که ما در تحلیل خود آنرا نشان خواهیم داد) بر يك یا چند طبقه است. اگر فرمول به قرع گرفته مائوتسه دون را یعنی "دستگاه دولتی ۰۰۰۰ افزاری استکه طبقه ا طبقة دیگر را بوسیله آن در فشار میگذارد" قبول کنیم د یکتاوری د موکراتیک خلق مورد سؤال قرار خواهد گرفت و اگر دومی را بپذیریم اولی نفی خواهد شد. اینجاست اکلکتیسم مائو که فرمولها و قوانین مارکسیسم را با مفاهیم بورژوازی از دموکراسی و د یکتاوری، از دولت و اعمال قدرت طبقاتی مخلوط کرده و مجموعه ای غیر مارکسیستی از آن ساخته است برای اثبات اینکه تحلیل مائو از دولت و د یکتاوری، از

طبقه و اعمال قدرت طبقاتی، تحلیل غیر مارکسیستی و شدیداً انحرافی و ضد هر نوع تحلیل طبقاتی و مجموعه‌ای اخلاقی پند آمیز و ناصحانه است به مطالعه این اثر عبرت آموز ادامه می‌دهیم. مائوتسه دون برای روشن ساختن بیشتر منظورات خود، از دموکراسی و دیکتاتوری طبقاتی چنین ادامه می‌دهد^(۵) "شیوه‌ای که در این مورد بکار می‌رود (منظور در مورد هدایت مردم است) شیوه دموکراتیک است. شیوه اقناع است نه اجبار. اگر فردی از خلق به نقض قانون مبادرت جوید او نیز باید کیفر ببیند، زندانی و حتی محکوم بمرگ شود. ولی این بین از چند مورد منفرد نخواهد بود و با آن دیکتاتوری که نسبت بمرتجعان بمطابق طبقه اعمال می‌شود تفاوت اصولی دارد.

در مورد طبقات ارتجاعی و عناصر مرتجع تا آنگاه که پس از سزنگون شدن قدرت سیاسی خویش به طغیان دست نزنند خرابکاری نکنند و اغتشاش برنیزنیزند به آنها نیز زمین و کار داده خواهد شد تا بتوانند زندگی کنند و بوسیله کار تجدید پرورش یابند و انسانهای نوینی بشوند "باین نقل قول دقت کنیم. مائوتسه دون بار دیگر ثابت کرد که برای او طبقه، جایگاه طبقاتی، معنا ندارد او طبقه را جمع عددی (جبری) افراد طبقه می‌بیند نه یک توتالیته، یک سامان اجتماعی که

نظم، جایگاه و کیفیت عموم مخصوص بخود دارد. مدام در برخورد به طبقات مانند ناصحان و معلمان مدارس ابتدائی با افراد میرسد. بجای توضیح برنامه های عمومی دولت و چگونگی اعمال قدرت بوسیله ابزار دولت به افراد خطاکار اشاره میکند. خلق برای او همچون طبقه مجموعه عددی افراد است و نه يك سامان اجتماعي. او برای برخورد به شیوه های اعمال قدرت از "فردی از خلق" که نقشی قانون میکند و از افراد مرتجع که اگر طغیان و خرابکاری نه کنند بآنها نیز زمین و کار داده خواهد شد سخن میگوید. در اینجا نوشته مائوتسه دون از سیاستنامه و قرارداد های اخلاقی ساسانیان نیز عقب تراست. مثلاً باین ابراز یکبار دیگر دقت کنیم.

"در مورد طبقات ارتجاعی و عناصر مرتجع تا آنکه که " چه معنا میدهد یعنی به طبقات ارتجاعی تا زمانیکه خرابکاری و طغیان نکنند زمین و کار خواهیم داد ؟ آیا طبقات ارتجاعی بصورت طبقه پس از انقلاب وجود خواهند داشت ؟ یعنی آیا مناسباتی که در آن مناسبات طبقات (ارتجاعی) میتوانند بصورت طبقه وجود داشته باشند کماکان حاکم است ؟ اگر اینطور است پس انقلاب اجتماعی به تغییر زیر بنا، به تغییر مناسبات اجتماعی - تولیدی

نیانجامیده است و انقلاب اجتماعی نیست و اگر اینطور نیست پس طبقات اجتماعی بصورت طبقه وجود ندارند بلکه بقول مارکس پس ماند مناسبات گذشته و طبقات گذشته موجودند که در آنصورت ما نیازی نداریم که به "طبقات ارتجاعی" اگر آرام و سرسبز بودند زمین و کار بدو هم . اساسا به طبقه که نمیشود زمین و کار داد . این همان نکته اساسی است که مائوتسه دون در مورد طبقه میفهمد یعنی جمع عددی افراد و نه سامانی اجتماعی با کیفیتی که مجموعه جبری کیفیت افراد طبقه نیست بلکه کیفیت خاص است . میبینیم که مائوتسه دون اساسا به تحلیل طبقات اجتماعی مارکس و لنین پایبند نیست و طبقه را جمع بی شکل ، توده فرم و سامان نپذیرفته افراد میداند . و برخورد سیه طبقات ارتجاعی بصورت معلم اخلاق است که اگر طغیان نکنند این و آن بایشان داده خواهد شد . اینجا است ضعف عمیق درك مائوتسه دون از ماتریالیسم تاریخی و تحلیل طبقاتی مارکس .

مائوتسه دون انقلاب اجتماعی را حرکتی در عمق، نابود کردن مناسبات کهن و بوجود آوردن مناسبات جدید نمیداند طبقات ارتجاعی را سامانهای (استروکتورهای) اجتماعی خاص که بر اساس يك زمینه مادی و فقط بر اساس مناسبات تولیدی - اجتماعی خاص موجودیت می یابند و نقش تاریخی

مشخصی دارند قبول ندارد و از آنها بالاتر نسبت به
 "طبقات ارتجاعی" بسیار مهربان است. "تا زمانیکه این
 طبقات شورش و طغیان نکنند". عبارت دیگر منافع
 طبقاتی و حرکت و عمل يك طبقه را در میل و اخلاقی افراد
 طبقه و نه در خصلت طبقاتی آن میبیند. اساسا معتقد به
 ماهیت و خصلت طبقاتی نیست بلکه بجای آن اخلاق طبقه
 را در مد نظر دارد و آنها را با "شیوه دموکراتیک" و بسا
 تجدید تربیت قابل عوس شدن است یا بمعنای دیگر طبقات
 ارتجاعی با تجدید تربیت تغییر ماهیت میتوانند بدهند.
 (اینجا صحبت از طبقه است که با تجدید تربیت اصلاح
 میشود و نه عناصر طبقه. چه در مورد عناصر طبقه ایمن
 صادق است). اینست مارکسیسم مائوتسه دون. ما یکبار
 دیگر در آخر به این نکته اشاره خواهیم کرد. در اواخر این
 اثر، مائوتسه دون با بعاریت گرفتن مکانیکی اصطلاحات
 مارکسیستی سعی میکند به تحلیل طبقاتی خود از دولت
 ناگهان رنگی مارکسیستی بزند لیکن بدلیل عدم اعتقاد
 (و شاید عدم آشنائی) بآن دوباره به اعتقادات واقعی
 خود برمیگردد. به مطالعه اثر ادامه دهیم. مائوتسه دون
 مینویسد (۱): "دیکتاتوری دموکراتیک خلق بر اساس اتحاد
 طبقه کارگر، طبقه دهقان، خرد، بورژوازی شهری و بطور

عمده بر اتحاد کارگران و دهقانان مبتنی است" • "دیکتا-
توری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر نیازمند است زیرا
فقط طبقه کارگر دواند یشتین و از خود گذشته ترین طبقه
است و دارای پیگیرترین روحیه انقلابی است" (عجب علت‌هایی
برای رهبری طبقه کارگر، دواند یس، روحیه پیگیر انقلابی و
از خود گذشته‌گی، درست بعکس مارکس که در نقد براقصا د
سیاس هست طبقه را تعیین کند • میداند).

د رابتدای این مقاله خواندیم که دیکتاتوری دموکراتیک
خلق اتحاد طبقات کارگر، دهقان، خرد • بورژوازی شهری
و بورژوازی ملی است • حال اما برمیخوریم باینکه دیکتاتوری
دموکراتیک خلق "بر اساس اتحاد طبقه کارگر، طبقه دهقان
خرد • بورژوازی شهری" و بطور عمده "بر اتحاد کارگران
و دهقانان" مبتنی است • بعبارت دیگر شرکت بورژوازی ملی
د ر اتحاد، اساس دیکتاتوری دموکراتیک خلق نیست و اتحاد
با خرد • بورژوازی هم عمده نیست • این الفاظ به چه معنا
است؟ آیا برای نزدیک ساختن تحلیل طبقاتی است؟! مائو
به مارکسیسم است؟ یا برای آرام ساختن و جلوگیری از -
طغیان بخشهای مختلف حزب نوشته شده است • وقتی
خلق حتما و لزوما "در چین و در مرحله کنونی" شامل
بورژوازی ملی میشود زمانیکه دیکتاتوری، دیکتاتوری طبقات

خلق است پس در این تئوری ، بورژوازی ملی یکی از اجزا
 اساسی تشکیل دهنده خلق است و چرا در صفحه ۶۱۱
 این اساس بغیر اساس بدل شده است ؟ حال وقتی خرد -
 بورژوازی جز' اساسی دیکتاتوری خلق است چطور جز' عمد
 آن نیست ؟ عمد به معنای تعداد افراد است ؟ مائوتسه دون
 بنظر ما چنین عقیده دارد و ضمناً میبایست عقیده داشته
 باشد که جز' اساسی میتواند جز' عمد نباشد . برداشت
 ما از این ابرازات نادقیق که آشتی و همسازی طبقات را به
 عنوان اینکه جز' خلقند تبلیغ میکند اینست که مائوتسه دون در
 ابراز سعی میکند فرمول لنینی " اتحاد کارگران و دهقانان "
 را بکار برد ولی در تئوری همان اتحاد طبقات غدا امپریا -
 لیستی را بعنوان دولت نوین خلقی تبلیغ میکند و در عمل
 بکار میبرد . برای اینکه ذکر فوق در حد ادعا باقی نماند
 اثر دیگری از مائو را که بطور خاص در مورد دموکراسی نوین
 است بکمک میطلبیم . مائوتسه دون در این اثر خود می
 نویسد : ^(۸) " در هر حال پرولتاریا ، دهقانان ، روشنفکران
 و بخشهای دیگر خرد ، بورژوازی چین آن نیروی اساسی
 را تشکیل میدهند که تعیین کنند ، سرنوشت کشورند
 در جمهوری دموکراسی نوین چین الزاماً جز' اساسی مساخت
 دولت و ساخت قدرت سیاسی را تشکیل خواهند داد " .

"د یکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی"

و یا در آخر

"جمهوری تحت د یکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپر-

یا لیستی"

با این تفصیل روشن میشود که منظور مائوتسه د ون از د یکتا-
توری د موکراتیک خلق چیزی نیست جز د یکتاتوری مشترک چند
طبقه، طبقات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی، طبقات
انقلابی و بعبارت د یگر اعمال د یکتاتوری مختلط. د بیان
"جمهوری تحت د یکتاتوری مشترک چند طبقه انقلابی" مائو
تسه د ون یکبار د یگر مسئله شکل حکومتی و دولت را با یک
د یگر مخلوط میکند. جمهوری تحت د یکتاتوری چند طبقه
اساسا نادرست است چه همانطور که لنین د ر جواب کائو-
تسکی مینویسد "از فرم حکومتی صحبت کردن نه تنها احمقانه
است بلکه قلب کردن روشن مارکس می باشد". مارکس د ر این
باره واضحاً از فرم و تیپ دولت و نه از فرم حکومتی صحبت
میکند "مائوتسه د ون با فرمولهای خود همواره مسئله
د دولت و حکومت را یکسان قرار میدهد تا جائیکه د یکتاتوری
طبقاتی را جمهوری تحت د یکتاتوری چند طبقه میدانند.
حال تنها این سؤال مطرح است که منظور مائوتسه د ون

از رهبری طبقه کارگر در دیکتاتوری دموکراتیک خلق چیست .
 دیکتاتوری دموکراتیک خلق ، دیکتاتوری مختلط طبقات چین
 خود رهبری جامعه را بعهدہ دارد . دولت بعنوان ابزار
 اعمال زور و قدرت ، بعنوان ابزار طبقاتی که در دست چند
 طبقه است که پرولتاریا نیز جزئ آنهاست . حال اگر پرولتاریا
 بخواهد دیکتاتوری دموکراتیک خلق را رهبری کند ؟! واقعا
 برای توضیح آن دیگر باید در مقولات جاد و جمیل وارد شد .
 رهبری یا هژمونی پرولتاریائی به چه وسیله ای و چگونه
 اعمال میشود ؟ آیا جز اینستکه این رهبری بوسیله حزب و
 تشکیلات پرولتاریائی تا انقلاب و پس از آن از طریق سازمان
 دہی اجتماعی و ابزار آن ، از طریق دیکتاتوری پرولتاریا
 میتواند اعمال شود ؟ دیکتاتوری طبقه (کارگر) عالی ترین و
 ناب ترین شکل اعمال هژمونی طبقه است . اساسا هژمونی
 پس از انقلاب در اعمال دیکتاتوری طبقه بواقعیت درمی
 آید . اگر قبل از بدست گرفتن قدرت اعمال هژمونی پرولتاریا
 درخواستها و شعارهای مبارزاتی (بوسیله حزب و تشکیلات)
 هدایت مبارزه و مشخص ساختن تاکتیک و استراتژی و بکار
 بردن آنها مشخص میگشت ، پس از بدست گرفتن قدرت تنها
 دیکتاتوری پرولتاریائی است که ثابت میکند طبقه کارگر اساسا
 در گذشته و تا بثمر رسیدن انقلاب رهبری را بدست داشته

و انقلاب را بشمر رسانده است. دیکتاتوری پرولتاریا در واقع قله اعمال هژمونی پرولتاریا در پروسه انقلاب و تنها راه و تنها شکل واقعی اعمال هژمونی است. بدون اعمال دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریائی در زمان قبضه قدرت دولتی نمیتوان گفت که پرولتاریا در رهبری است (یعنی قدرت را به دست دارد) داشتن قدرت در دیکتاتوری پرولتاریا متبلور میشود و بواقعیت درمیآید. بدون دیکتاتوری پرولتاریا پس از انقلاب رهبری داشتن و قدرت داشتن قابل اثبات نیست و بواقعیت درنیامده است. ممکن است انقلابی تحت رهبری سیاسی یک جبهه پیروزی برسد. چه زمانی میتوان گفت که پرولتاریا در قدرت است، در رهبری است؟ پس از انقلاب چه فرم و چه شکلی از حکومت دال بر قدرت یابی پرولتاریا است؟ پرولتاریا پس از پیروزی بچه شکلی میتواند (و بقول مارکس ولنین میباید) اعمال هژمونی بکند؟ آیا تنها دیکتاتوری پرولتاریا دال بر هژمونی او نیست؟ بنظر ما چنین است؟ در دولتی که ابزار اعمال قدرت چند طبقه باشد، چند طبقه با این ابزار مشترکا و متحداً اعمال دیکتاتوری کنند دیگر رهبری معنائی ندارد. رهبری (هژمونی) پس از انقلاب در شکل اعمال قدرت در شکل دیکتاتوری (دموکراسی کامل) پرولتاریا بواقعیت درمیآید و تنها

در این شکل . شاید عده ای گمان کنند که رهبری پرولتاریا
 در دیکتاتوری خلق با این معناست که پرولتاریا بیشتر از —
 طبقات دیگر برنامه پیاده میکند ، تعیین میکند ، قانون تصویب
 میکند و غیره . این دید ، دید کمیت گرا (کوانتانیستی) به
 پدیده های اجتماعیست . در واقع چیزی نیست جز دید
 خرده بورژوازی به انقلاب و اغفال قدرت (نگاه شود به نامه
 انگلس به بیل ۱۸۷۵) چه در ساختمان نوین جامعه تنها
 این مسئله که چند قانون یا قرارداد یا برنامه بنفع سوسیال —
 لیسم است مطرح نیست بلکه ضمنا این مطرح است که چند قانون
 یا قرارداد یا برنامه اقتصادی — اجتماعی بضرر سوسیالیسم
 و بنفع بورژوازی میباشد . اعمال قدرت دیکتاتوری در واقع
 جلوگیری از هر نوع انحرافی از راه فوق است و نه تنها این
 مسئله بلکه گذاری است غروری به سوسیالیسم . شرایطی است
 برای نفی دولت . يك مثال میزنیم ، پرولتاریا بكمك دیگر —
 زحمتکشان شوراهاى کارگری میسازد . این شوراها اساس
 قدرت بورژوازی را در شکل و مضمون مورد حمله قرار میدهند .
 حال اگر بورژوازی بخواهد اعمال قدرت کند ، در دیکتاتوری
 خلق شريك باشد و دیکتاتوری اعمال کند باید جلو بسط و
 حاکمیت شوراها را بگیرد . خرده بورژوازی شعار تجدید —
 مالکیت را خواهد داد . پرولتاریا چه میکند ؟ اگر با اعمال

زور به برنامه های سوسیالیستی خود به ساختمان سوسیالیسم
 ادامه دهد که معنای آن چیزی نیست جز اعمال دیکتاتوری
 پرولتاریا و اگر مغلوب شود، پا پس بکشد و مقدس بودن
 مالکیت و یا تجدید آنها بپذیرد، یعنی بزیر شلاق بورژوازی
 یا خرد بورژوازی رفته است. یعنی آنها اعمال قدرت کرده
 اند، دیکتاتوری خود را اعمال کرده اند. راه سومی هم
 وجود ندارد زیرا بورژوازی ("ملی" یا کمپرادورس) با
 پرولتاریا تضاد آنتاگونیستی دارد. آزادی پرولتاریا از یوغ
 استثمار حتما و بی کم و کاست بستگی به نابودی بورژوازی -
 دارد. موجودیت بورژوازی نیز وابسته باینستکه پرولتاریا در
 مزدوری سرمایه باقی بماند. این دو طبقه نمیتوانند ماهیتا
 اعمال دیکتاتوری مشترک کنند. ما در صفحات گذشته توضیح
 دادیم که برداشت مائوتسه دون از دیکتاتوری و دموکراسی
 چیست و در مثالهای فوق خواستیم نشان دهیم که "رهبری
 پرولتاریا" پس از انقلاب برای مائوتسه دون تنها در لفظ
 است. (یا باید قبول کنیم که "ایدۀ جهانشمول دیکتاتوری
 خلق" تنها سیاستمداران و لفاظانه است) قبل از ورود به
 مباحث دیگر لازم میدانیم برای روشن شدن بحث قبلی یعنی
 ضرورت و جهت عملکردی دیکتاتوری پرولتاریا بذکر نقل قولی
 مهم از انگلس بپردازیم، انگلس مینویسد: "از آنجائیکه

دولت فقط يك شكل گذراست كه در نبرد ، در انقلاب مورد —
استفاده قرار ميگيرد تا مخالفين را بطور قهراميز سركوب
كند ، بي معناست اگر از دولت خلقی آزاد سخن بگوئيم .
تا زمانيكه پرولتاريا دولت را لازم دارد ان را نه بخاطر
آزادي بلكه فقط براي سركوب مخالفين خود بكار ميبرد . از
انزمانيكه از آزادي ميتوان سخن گفت دولت بعنوان دولت
از بين ميرود " (از نامه انگلس به بيل ۲۸ مارس ۱۸۷۵ — نامه
هاي ماركس انگلس ص ۳۴۸) بنا بر اين ديكتاتوري پرولتاريا
ويا هژموني واقعي ، ان فرم دولتي است كه وظيفه و عملکرد
خاص داشته و در واقع در خود نفی دولت را مسترد دارد .
ديكتاتوري پرولتاريا ، فرم سياسي مرحله گذار به سوسياليسم
يك نظر ماركسيستي ، تنها امكان ساختمان سوسياليسم و نفی
دولت بعنوان ابزار اعمال قهر و در نتيجه تنها ابزار آزادي
بخش در پروسه تكامل تاريخي است . حال ببينيم كه علت
انحراف مائوتسه دون در چه زمينه هائي قابل جستجو است .
بنظر ما مائوتسه دون در اساس ماركسيسم يعني ماترياليسم
ديالتيك و ماترياليسم تاريخي دچار انحرافات اساسي است .
اختلاط مقولات ، سردرگميا ، تناقض گوييهاي در اثر جمهوري
دموکراتيك خلق مائو ، از برداشت غير ماركسيستي او در زمينه
تحليل طبقاتي از جامعه و فهم سطحي او در زمينه فلسفه

و متدولوژی مارکسیسم سرچشمه میگیرد . قبل از نتیجه گیری به بررسی دواثر از مائوتسه دون در دوزمین ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک میردازیم و پاره ای از ضعفهای آنها را بررسی میکنیم .

* * *

این آثار عبارتند از " درباره حل صحیح تضاد های درون خلق " و " تحلیلی از طبقات چین " . در اثر " درباره حل صحیح تضاد های درون خلق " مائوتسه دون تضاد های اجتماعی یعنی تضاد های طبقاتی را بدو دسته مختلف - تقسیم میکند و مینویسد ^(۱)؛ " در برابر ما دو نوع تضاد اجتماعی قرار دارد - یکی تضاد های بین ما و دشمن و دیگری تضاد های درون خلق . این نوع تضاد از نظر ماهوی با یکدیگر کاملاً متفاوتند " از همان ابتدا تفاوت برداشت مائوتسه دون با مارکس و لنین واضح میگردد . مائوتسه دون دو نوع تضاد میشناسد که از نظر ماهوی با یکدیگر متفاوتند و آن تضاد ما با دشمن و تضاد میان خلق است . بعبارت دیگر طبقات اجتماعی که باید بر اساس قرارگاه هر طبقه در پروسه تولید و روابط آن با وسائل تولید مشخص شوند و باین علت با طبقه دیگر یا طبقات دیگر در تضادند در این نظریه در - کنار هم قرار میگیرند و مقوله بندی جدید تضاد را تشکیل

میدهند . یعنی تعیین کننده در روابط و قرارگاه هر طبقه دیگر نه معیار ماتریالیسم تاریخی و تقسیم طبقاتی جامعه، بلکه گروه بندی جدید " ما و دشمنان " و " خلق و دشمنان خلق " است . اگر از نظر تاریخ فلسفه و متدولوژی بخواهیم باین تقسیم بندی بنگریم باید بگوئیم که تقسیم بندی مائوسه دون نه يك قدم به پیش، نه تكامل مارکسیسم - لنینیسم بلکه يك قدم به عقب یعنی برگشت به مقوله بندیهای کلی تر قبل از تحلیل طبقاتی مارکس از جوامع است . حال ببینیم که تاثیر این رده بندی جدید در تحلیل های بعد مائوسه دون و در برخورد مشخص او چیست ؟

مائوسه دون چنین ادامه میدهد: ^(۱۰) : "تضادهای

بین ما و دشمن تضادهای انتاگونیستی اند . در میان صفوف خلق ، تضادهای بین زحمتکشان غیر انتاگونیستی - هستند . حال آنکه تضادهای بین طبقات استثمار شونده و طبقات استثمار کننده علاوه بر جنبه های انتاگونیستی دارا^ی جنبه های غیر انتاگونیستی نیز میباشند

تضادهای درون خلق عبارتند از تضادهای درونی طبقه کارگر تضادهای درونی طبقه دهقان ، تضادهای درونی روشنفکران تضادهای بین کارگر و دهقان ، تضادهای بین کارگران و دهقانان از یکسو و روشنفکران از سوی دیگر و تضادهای

بین طبقه کارگر و سایر زحمتکشان از یکطرف و بورژوازی ملی از طرف دیگر...

در کمی پائینتر چنین ادامه میدهد^(۱۱)؛ "در کشور ما تضاد های بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی از جمله تضاد های درون خلقند . بعلت اینکه بورژوازی ملی در کشور ما خصلتی دوگانه دارد ، مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی بطور کلی بخشی از مبارزه طبقاتی درون خلق را تشکیل می دهد " و چنین نتیجه میگیرد^(۱۲) ؛ " بورژوازی ملی با امپریالیستها ، با ملاکین ، با بورژوازی بوروکراتیک تفاوت دارند تضاد بین بورژوازی ملی و طبقه کارگر تضادی است بیستار استمار شوندگان و استمارکننده گان که فی نفسه آنتاگو نیستی است . ولی در شرایط مشخص کشور ما ، هرگاه با این تضاد های طبقاتی آنتاگو نیستی بطرز صحیح برخورد شود میتوان آنها را به تضاد های غیر آنتاگو نیستی بدل نمود(۱۳) و بطور مسالمت آمیز حل کرد . اما اگر ما بدینگونه تضاد ها برخوردی نادرست داشته باشیم و اگر درباره بورژوازی ملی سیاست وحدت ، انتقاد و تربیت را در پیش نگیریم و یا چنانچه بورژوازی ملی این سیاست ما را نپذیرد ، آنگاه ممکن است تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی به تضاد ما و دشمن بدل شود " ما در مورد کل اثار فلسفی مائوتسه دون در

مقاله دیگری صحبت خواهیم کرد . در اینجا تنها به آن نکاتی اشاره میکنیم که برای نتیجه گیری این بخش نوشته ضرورت دارد . مائوتسه دون در این ابراز نظر بطور ریشه ای از اصول تضاد طبقاتی مارکسیسم عدول میکند . صرفنظر از تقسیم بندی طبقات و اقشار درد و بخش " ما و دشمنان " و قرارداد دادن طبقات آنتاگونیست در بخش " ما " ، غمنا آشتی پذیر بودن یا آشتی ناپذیر بودن تضاد میان دو طبقه را بعنوان اصلی ماهیتی و در ارتباط با خصلت اجتماعی طبقات رد کرده و آنرا در ارتباط با چگونگی حل تضاد ، با برخورد درست یا نادرست کردن به تضاد ها قرار میدهد و مینویسد " هرگاه با این گونه تضاد های طبقاتی آنتاگونیستی بطرز صحیح برخورد شود میتوان آنها را به تضاد های غیر آنتاگونیستی بدل نمود " بعبارت دیگر آنتاگونیستی یا غیر آنتاگونیستی بودن تضاد میان بورژوازی (ملی) و پرولتاریا را در اراده و طرز برخورد کمونیستها و نه در ماهیت این طبقات میدانند . نکته دیگر اینکه با وارد کردن " شرایط مشخص کشور ما " گمان میکند مفهوم دقیق تضاد درد یا الکیک ماتریالیستی را تغییر داده است و بیان میدارد " در شرایط مشخص کشور ما ، هرگاه با اینگونه تضاد های طبقاتی آنتاگونیستی بطرز صحیح برخورد شود " و غافل

است که شرایط مشخص يك کشور ماهیت بورژوازی را تغییر
 نمیدهد و مثلاً آنرا تبدیل به طبقه ای زحمتکش نمیکند تا
 تضاد طبقاتی را تغییر دهد . شرایط مشخص يك جامعه
 نسبت به ماهیت طبقاتی د و سرتضاد ، ثانوی است و نه -
 تعیین کننده . میتواند شرایط مشخص ، در زمان و متدها
 حل تضاد تاثیر بگذارد لیکن آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی
 بودن يك تضاد طبقاتی در ماهیت د و سرتضاد و در -
 مجموعه مناسبات اجتماعی نهفته است و نه در روش حل تضاد .
 این ماهیت طبقات متخاصم است که باغافه شرایط، روس -
 خاس حل تضاد میان طبقات را تعیین میکند و نه بالعکس
 چگونگی حل تضاد ها ماهیت طبقات متخاصم را . ما اینجا
 با فرمولهای برگشت دار و ساده شیمیائی $\rightleftharpoons$ سروکار
 نداریم که از یکطرف انجام پیدیرد و برگشت آنها ممکن باشد .
 برای اینکه بطالت این تحلیل و خارج بودن آن از شرایط
 تاریخ و تحلیل ماتریالیستی تاریخ روشن شود تاکید می
 کنیم که مائوتسه دون این اثر را در سال ۱۹۵۷ در مرحله
 ساختمان سوسیالیسم در چین نوشته است . او خود می
 نویسد : " در مرحله کنونی که دوران ساختمان سوسیالیسم
 است و خلق شامل تمام ان طبقات ، قشرها ، سازمانها و -
گروههای اجتماعی میشود که طرفدار و پشتیبان امر ساختمان

سوسیالیسم هستند و در آن شرکت میجویند، در حالیکه دشمنان خلق، آن نیروها و گروههای اجتماعی هستند که در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت میورزند، نسبت به ساختمان سوسیالیسم بدیده خصومت مینگرند و بان زیان میرسانند. " ۰۰۰ " یا " ۰۰۰ بورژوازی ملی کشور ما دردوران انقلاب بورژوا-دموکراتیک از طرفی دارای جنبه انقلابی بوده و از طرف دیگر جنبه سازشکارانه داشت و دردوران انقلاب سوسیالیستی از طرفی طبقه کارگر را بخاطر کسب سود استثمار میکند و از-طرف دیگر پشتیبان قانون اساسی است و حاضر به پذیرش تحول سوسیالیستی میباشد " ۰۰۰ " (ص ۱۲۹ چهار رساله فلسفی اداره نشریات خارجی، پکن سال ۱۹۶۷) ۰ به عبارت دیگر بورژوازی ملی طرفدار و پشتیبان امر ساختمان سوسیالیسم است. این کشف بزرگ مائوتسه دون در واقع نفی کامل مارکسیسم - لنینیسم و نه بسط آن است. میبینیم که برداشت مائوتسه دون از طبقه و تغاد طبقاتی، از طبقاً آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی تا چه حد با مارکسیسم بیگانه است. او شرایط خاص و گونه حل تضاد را تعیین کننده ماهیت طبقات میداند و از گونه حل، ماهیت این یا آن طبقه را استنتاج کرده و نتیجه گیری میکند. و بالاتر از این مقوله بندی او در آرایس طبقاتی نه حرکت از ماهیت واقعی و قرار-

گاه طبقات در مناسبات اجتماعی بلکه حرکت از "شرایط خاص چین" است. عبارت دیگر در چین بورژوازی طرفدار سوسیالیسم یعنی طرفدار نفی کامل و تاریخی خود میشود چه، شرایط خاصی وجود دارد.

کمی بیشتر به تحلیل مائوتسه دون دقت کنیم. گفتیم که شرایط خاص یک کشور تعیین کننده اشتی پذیر یا اشتی ناپذیر بودن تضاد طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی نیست. این به چه معناست؟ وقتی که بیان میداریم در کشوری پرولتاریا و بورژوازی وجود دارد باین معناست که تکامل تاریخی در شرایط خاص دو طبقه مشخص را بوجود آورده است. طبقه‌ای که مالکیت بر وسائل تولید را دارد، نیروی کار را به مزدوری سرمایه میکشاند و استثمار میکند و طبقه‌ای که در خدمت سرمایه ارزش اضافی تولید میکند، نیروی کار خود میفروشد و مالک بر وسائل تولید نیست. حال تحت هر جریان تاریخی و با تاثیر هر گونه شرایط، بورژوازی و پرولتاریا بوجود آیند واقعیت اینست که این دو طبقه وجود دارند. یا به موجودیت درآمدن این دو طبقه اجتماعی تضادی خاص که از منافع و خواست طبقاتی این دو طبقه (نه این فرد یا آن فرد از طبقه) بر میخیزد بوجود آمده است. این تضاد آنتاگونیستی است چه منافع و خواست اساسی این طبقات در شرایط مشخص

و در سیر تاریخی بهیچوجه هم اهنگ و یکسان نمیشود. نمی تواند آشتی کند. منافع و خواست اساسی بورژوازی حفظ مالکیت بر وسائل تولید، بمروری کشیدن نیروی کار و تولید ارزش اضافی است. بدون این منافع و خواست، بدون این رابطه اجتماعی بر وسائل تولید، بورژوازی اساساً وجود خارجی ندارد و معنا نمیدهد. پرولتاریا درست بالعکس از نظر طبقاتی خواهان نابودی مناسبات بر اساس مالکیت خصوصی بر وسائل تولید است. منافع تنها درد گرگون ساختن این مناسبات و در نتیجه آزاد ساختن خود از بند سرمایه تامین میشود و لاغیر. تمام اتحادهای قبل از انقلاب پرولتری، پرولتاریا با اقشار و طبقات دیگر، در خدمت زمینه سازی مادی برای این رهائی نهائی است. در تمام مبارزات قبل از انقلاب سوسیالیستی، پرولتاریا بعنوان يك طبقه با طبقه مالك بر وسائل تولید تضاد آشتی ناپذیر خود را - حفظ میکند و از آنها بیشتر، هر حرکت اجتماعی زمینه ساز این تضاد را بیش از پیش درد ستور تاریخی حل نهائی قرار میدهد.

در انقلابات آزاد بیخش که بقول بخشی از تئوریسین ها انقلابی، بورژوازی ملی، پرولتاریا و دهقانان و خرد بورژوازی متحد اعلیه دشمن خارجی میجنگد، ماهیت تضاد آشتی نا

پذیر پرولتاریا و بورژوازی عوض نشده است. برای زمینه سازی
 مادی حل نهائی این تضاد، حل تضاد با امپریالیسم در
 مرحله ای اهمیت خاص یافته و آزادی پرولتاریا از مرحله
 پیروزی بر امپریالیسم خواهد گذشت. لیکن با پیروزی بر
 دشمن خارجی نه روابط اساسی اجتماعی پرولتاریا و نه
 بورژوازی تغییر یافته است. تضاد آنتاگونیستی این دو طبقه
از مبارزاتشان ناشی نمیشود بلکه بالعکس مبارزاتشان از تضاد
ماهیتشان ناشی میشود. چه تضاد آنتاگونیستی تضادی —
 است که بر اختلاف اساسی و تاریخی دو طبقه و بر تفاوت
 اساسی و مشخص قرارگاه اجتماعی دو طبقه، بر اختلاف —
 اساسی میان خواست و منافع دو طبقه مختلف اجتماعی قرار
 دارد. تضاد آنتاگونیستی با موجودیت طبقات اجتماعی بهی
 علت وجودی آنها در رابطه است و برای روشن شدن مطلب
 نقل قول مهمی از مارکس را ذکر میکنیم^(۱۴)؛ مناسبات تولیدی
 بورژوازی آخرین شکل آنتاگونیستی روند تولید اجتماعی است
 آنتاگونیسم نه بمعنای آنتاگونیسم فردی بلکه بمعنای آنتاگو
 نیستی که از شرایط اجتماعی زندگی افراد برمیخیزد. اما
 نیروهای تولیدی که در بطن جامعه بورژوازی رشد میکنند
 در عین حال شرایط مادی حل این آنتاگونیسم را فراهم
 میسازند. باین دلیل با فرمسیون اجتماعی بورژوازی، ما

قبل تاریخ بشری بیایان میرسد . . . " یعنی عبارت دیگر
 آنتاگونیسم یک آنتاگونیسم اجتماعی است و تنها با مرتفع شدن
 فرماسیون اجتماعی ، یعنی نفی مشخص و تاریخی بورژوازی -
 این آنتاگونیسم مرتفع میشود . تعیین کننده مناسبات اجتماعی
 و حل آنتاگونیسم ، یعنی نفی آن ، زمینه مادی است که به
 نفی یک سر تضاد یعنی بورژوازی از نظر تاریخی اجتماعی
 می انجامد و نه اینکه شرایط خاص یک جامعه آنتاگونیسم را
 به غیر آنتاگونیسم تبدیل کند در حالیکه د و سر آنتاگونیسم
 یعنی پرولتاریا و بورژوازی کماکان وجود دارند و بورژوازی به
 عنوان یک طبقه نابود (مرتفع) نشده است . این برداشت
 ضد دیالکتیک ماتریالیستی مائوتسه دون از تضادهای
 آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی از کجا سرچشمه میگیرد . به
 نظر ما صرف نظر از پراکاتیسم او ضمناً از برداشت فلسفی او
 از مقوله تضاد دیالکتیکی منشأ میگیرد . مائوتسه دون در -
 اثر خود موسوم به " درباره تضاد " مینویسد (۱۵) : " . . .
 بدون زندگی مرکب نیست ، بدون مرکب زندگی نیست ، بدون بالا
 پائین نیست ، بدون پائین بالا نیست . بدون بد بختی نیک
 بختی نیست ، بدون نیک بختی بد بختی . بدون آسانی
 مشکل نیست ، بدون مشکل آسانی نیست . بدون بورژوازی
 پرولتاریا نیست ، بدون پرولتاریا بورژوازی نیست . . . "

عبارت دیگر دو جریان تضاد منطقی و تضاد دیالکتیکی را
 پشت سر هم ردیف میکند و نتیجه میگیرد: «مثلاً بالا و پائین
 را جفت متضاد میدانند و همینطور آسمان و مشکل را و یا
 بمعنای دیگر هر جفت مخالف را متضاد، هر اختلاف و یا
 تضاد در سطح را تضاد دیالکتیکی مینامد» و درست در
 اینجا است که برخورد او با تضاد های دیالکتیکی، مکانیکی
 و در سطح تضاد بالا و پائین است که میتوان بطور مکانیکی
 تغییرشان داد: «لیکن تا زمانیکه بقول هگل بطور پیگیر
 و متدام تضاد را در سطح تفکر ادامه ندهیم هنوز با
 تضاد منطقی روبرو هستیم، ولی ما میدانیم که هنوز پس
 از ادامه پیگیرانه تضاد در تفکر تا زمانیکه در زمینه اجتماعی
 و واقعی ادامه نیابد و دنبال نگردد با نوعی دیالکتیک —
 ایده آلیستی روبرو هستیم» در واقع این بررسی، اختلاط
 دو برداشت، دو مقوله متفاوت از تضاد است. یعنی تضاد
 منطقی و تضاد دیالکتیکی که اولی اختلاف و دومی تضاد به
 معنای اجتماعی و ارگانیک آنست. تضاد منطقی و دیالکتیکی
 فرقی با یکدیگر اینست که تضاد منطقی فقط در حوزه
 تفکر و تضاد دیالکتیکی در پدیده ها و اشیا
 در واقعیت عینی بخودی خود وجود دارد و جز
 طبیعتی و جدا ناپذیر اشیا و پدیده ها

هستند . در نتیجه تضاد دیاالکتیکی سرچشمه و نیروی پیش
 برند حرکت ، تغییرات و تکامل و تکوین است . تضاد دیا —
 لکتیکی در اشیاء ، پدیده ها و پروسه ها نه تنها موجودیت
 کیفی و خاص آنها و توازن نسبیشان را تعیین مینماید بلکه
 تعیین کننده حرکت و تکاملشان است . درست مخلوط کردن
 این دو مقوله ، مخلوط کردن مقولاتی است که مارکس با دقت
 در فلسفه هگلی و بکمک آن بیش از پیش جدا ساخته و ماتریا
 لیسم دیاالکتیک را عرضه داشته است . برداشت مائوتسه
 دون از تضاد (دیاالکتیک ماتریالیستی) به برداشت فیلسوفان
 قرون گذشته و قبل از مارکس است . این برداشت —
 اکتیستی علت برخورد مکانیکی به تضاد های انتاگونیستی
 اجتماعی است . برای مائوتسه دون " تضاد " میان نیکبختی
 و بدبختی ، میان پائین و بالا همردیف تضاد بورژوازی و —
 پرولتاریا است . آنچه که تعیین کننده آشتی پذیری و آشتی
 ناپذیری تضاد است گونه حل این تضاد ها و چگونگی سر
 خورد با آنهاست و این مسئله بر تمام اثار او سایه انداخته
 است و باعث شده که مارکسیسم — لنینیسم به مفاهیم در هم
 به اکتیسم خرد بورژوائی درجین بدل شود ، آمیختگی
 و هم سنگ دانستن تضاد (اختلاف) منطقی با تضاد دیا —
 لکتیکی ، آمیختگی مفهوم تضاد دیاالکتیکی یعنی رابطه —

ماهوی و درونی يك مجموعه ازگانیک با سیستم واحد با مفهوم
 منطقی تضاد (در سطح) یعنی اختلاف دو چیز مقابل هم
 در حوزه تفکر و تنها در حوزه تفکر بدون دیدن رابطه
 ماهوی و درونی ، بدون ارتباط اجتماعی (مثلاً تیکبختی و بد
 بختی ، سطح و عمق ، سمت چپ و راست ، بالا و پائین) —
 مبتدل ساختن دیاالکتیک مارکسیستی ، خالی ساختن آن
 از مضمون والای اجتماعی و مخلوط ساختن دو جریان تاریخی
 جدا و مخالف یکدیگر است . در همه اثار فلسفی مائوتسه
 دون زمانیکه او با معیارهای خوب و بد ، گرم و سرد ، پائین
 و بالا ، به توضیح تضاد میپردازد یا وقتیکه جدت و جنس
 تضادها را با تشبیه ببر و ببر کاغذی (نطق اول دسامبر
 ۱۹۵۸ مائو در پولیت بورو کمیته مرکزی حزب کمونیست چین)
 توضیح میدهد و میگوید : " همانطور که هیچ چیز در دنیا
 وجود ندارد که طبیعت دوگانه نداشته باشد (و این وحدت
 و جنس تضادهاست) همانگونه هم امپریالیستها و ارتجاعیون
 طبیعت دوگانه دارند . آنها بیرهای واقعی هستند و ببر
 کاغذی . در گذشت تاریخ ، طبقه برده دار ، طبقه فئودال
 ها و بورژوازی قبل از بدست گرفتن قدرت و تا مدتها بعد
 از آن لبریز از نیروی زندگی ، انقلابی و پیشرو بودند . آنها
 بیرهای واقعی بودند . پس از این زمان چنین شد که

مخالفین آنها - طبقه برده ، دهقانان و پرولتاریا - همواره قویتر شده و علیه آنان جنگ هر چه شدیدتری را ادامه دادند و آنان عوس شده و به مخالف آنچه که بودند تبدیل شدند (به قطب مخالف خود رفتند) آنان به ارتجاعیون ، عقب مانده ها ، ببر کاغذی بدل شدند . . . " از حد شناخت فرمال تضاد و وحدت و جنگ تضاد خارج نشده و مکانیسم تاثیر متقابل را نشان نداده است . يك دیا لکتیسم - مارکسیست باید پروسه تعویص يك طبقه بوسیله يك طبقه دیگر را توضیح دهد . اینکه قطبهای مخالف (متضاد) یکی شرط دیگری و نفی دیگری است در طبیعت دیا لکتیکی آنها نهفته است . دو قطب متضاد در یکدیگر نفوذ میکنند و از این رو از همان ابتدای هستی خود (و نه آنطور مکانیکی که مائو میگوید) بورژوازی ، فئودالها ، برده دارها بوسیله پرولتاریا ، دهقانان ، بردگان تحت فشارند (آبهستند) . وحدت این تضادها در این است که دو سر تضاد پیش شرط یکدیگر و نفی یکدیگرند . برای نابودی آنها لازم است زمینه مادی که آنها را تولید کرده است یعنی جامعه با تضاد اشتی ناپذیر را در جنگ طبقاتی نابود کرد . ضمناً همانطور که از آثار مائو تسه دون پیدا است او اساساً وحدت و جنگ تضادها را در - ارتباط با آنالیز تاثیر متقابل مقولات " ممکن " و " واقع " در نظر

نمیگیرد و اساساً این مقولات را به درستی نمیشناسد در —
حالی که پروژه حل يك تضاد بخودی خود با تغییر ممکن به
واقع بطور جدا ناپذیری مربوط است .

ماترئسم دون فرمول لنین را در مورد وحدت و جنگ
تضاد ها بطور عمیق در نیافته است و بهمین جهت در مثال
فوق ارتجاعی شدن طبقات ، طبقات حاکم را چنین توضیح
میدهد که با همواره قویتر شدن طبقات تحت ستم و جنگ
شدیدتر کردن این طبقات ، طبقات حاکم عوس شده و به
قطب غد خود میروند و ارتجاعی میشوند . در حالی که لنین
از وحدت و جنگ تضاد ها اینرا میفهمد که عمیق شدن و تکامل
تضاد میان دوسر تضاد حتمی است . این تکامل به حل
تضاد موجود میانجامد ، تضاد موجود را مرتفع میسازد و تضاد
جدید بوجود میآید . یعنی تغییرین که صورت میگیرد یک
تغییر در سطح نیست بلکه تغییری اساسی و کیفی است و —
پدیده ای که بوجود میاید پدیده جدیدی است نه اینکه
د هقانان جنگ میکنند و جای فتودالها را میگیرند ، پرولتاریا
جای بورژوازی را . مسئله عوس شدن مکان و جای طبقات ان
طور که مائودر مثال خود ابراز داشته است نیست . و قتی که
نظریات مائو را در مورد جنگ و وحدت تضاد میخوانیم تکامل
بعنوان نفی کیفی کهنه توسط نو طرح نمیشود . وحدت و

جنگ تضاد های مائوتسه دون تکرار ساده گذشته ، گذار از دایره وازیکی بدیگری تا حد برکشت به گذشته است . این " دیاکتیک " مائوتسه دون است . او مینویسد " میمون به آدم تبدیل شده است و انسانها بوجود آمدند . در آخر باید همه انسانها نابود شوند ، انسانها به چیز دیگری بایستد . تبدیل شوند . پس از آن دیگر کره زمین وجود ندارد . کره زمین باید نابود شود . . . " و چنین است برداشت مائو از دیاکتیک ماتریالیستی .

یک چنین دیده دایره وار و " فیلسوفانه ای " به اجتماع و مسئله تضاد ها یکی از پایه های ضعف تئوریک مائوتسه دون در زمینه مارکسیسم است . پایه دیگر این ضعف را باید در برداشت و فهم مائو از ماتریالیسم تاریخی جستجو کرد (ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیاکتیک دو مقوله جدا نیستند ، ما در اینجا تنها برای روشن بودن کلام تقسیم بندی فوق را مراعات میکنیم) . برای بررسی این موضوع باید به اثر معروف مائو یعنی " تحلیلی از طبقات چین " رجوع کنیم . در این اثر مائوتسه دون تحلیل طبقاتی خود را آغاز میکند (۱۶) ، " . . . چه کسانی دشمنان و چه کسانی دوستان ما هستند . این آن سئوالی است که برای انقلاب ما اهمیت مقدم دارد " .

از همان ابتدای رساله تحلیل طبقاتی ، مسائل کلی مرحلماً نامشخص و غیر طبقاتی با فاعل " ما " آغاز میشود . در اینجا عینیت ، شرایط ، جایگاه طبقاتی طبقات مختلف نقطه حرکت نیست ، بلکه نقطه حرکت چه کسانی دوست و دشمن " ما " هستند میباشد . و از همان ابتدا برای تشخیص دوستان و دشمنان که معلم نیست منظور واقعی نویسند ، چیست ریم رساله ادامه میابد . یعنی در تحلیل طبقاتی بجای تحلیل شرایط مادی و عینیت موجود و حرکت از این واقعیت و سپس استنتاجات سیاسی ، در ابتدا " ما " مرکز قرار می گیرد و محیط یعنی واقعیت به نسبت این مرکز سود بخشی سنجیده میشود . بعبارت دیگر از همان ابتدا تحلیلی غیر طبقاتی آغاز میشود و می رود که به تحلیل از طبقات چین بیانجامد (این نکته البته مربوط میشود به سطح تکامل نیروها مولد و شرایط سیاسی جنگ ضد امپریالیستی که بیشتر علیه بیگانه است تا علیه طبقه اجتماعی) بجای اینکه در کل و جز آن مورد تحلیل قرار بگیرد و مناسبات تولیدی حاکم و درجه رشد نیروهای مولد نقطه مرکز تحلیل باشد . درست با این روش و جهان بینی است که تحلیل طبقات چین به تحلیل سیاسی غیر طبقاتی بدل میشود و پراگماتیسم مائوتسه دون باردیگر خود را نشان میدهد .

مأثرتسه دون می نویسد: (۱۷) "۰۰۰ چه رفتاری

(موضعی) اکنون طبقات مختلف جامعه چین دارند؟
طبقه زمینداران (فئودالها) و طبقه کمرادور، درچین
مستعمره از نظر اقتصادی عقب افتاده، طبقات فئودالها
و کمرادورها کاملاً نوکران بورژوازی بین المللی هستند و
موجودیتشان به امپریالیسم وابسته است. این طبقات
نمایند عقب افتاده ترین و ارتجاعی ترین مناسبات تولیدی
چین هستند و تکامل نیروهای مولد را جلو میگیرند. ۰۰۰"

مأثور این تقسیم بندی اساساً قرارگاه طبقاتی مختلف
کمرادورها و فئودالها را در نظر نمیگیرد. او اعتنائی
ندارد باینکه کمرادورها حاصل رسوخ سرمایه و فئودالها
نمایند اقتصاد خود ارضائی فئودالی هستند. و بخش
جدای اجتماعی اند که از نظر مفاهیم مارکسیستی حاملین
دو نوع مناسبات کاملاً مختلف تاریخی میباشند. اگر اینها
هر دو در شرایط خاص چین متحدین امپریالیست و —
دشمنان "ما" هستند باعث نمیشود که آنان را در یک
مقوله اجتماعی بچپانیم و از جمع این دو تحلیل کنیم. مضافاً
اینکه جلوگیری شدن پتانسیل فئودالها از رشد نیروهای
مولد با جلوگیری شدن بورژوازی کمرادور از این رشد، ماهیتاً
متفاوت و کمیتاً و از نظر شیوه مختلف است. کمرادورها به

عنوان مثال بهر صورت وابسته به سرمایه هستند و خواست—
 آنان گردش هر چه سریعتر و سودآورتر سرمایه در مبادله
 و تولید کالائی است. آنها بهر صورت طالب گسترش بازار—
 داخلی (البته بنفس خود) میباشند. حال آنکه فئودالها
 از نظر تاریخی مرگ خود را در این عوامل می بینند اتحاد
 آنها با امپریالیسم یک جریان عام تاریخی نیست. تکامل
 نیروهای مولد و رسوخ هر چه بیشتر سرمایه در زندگی یک
 جامعه و تبلور تقاضاهای جدید سرمایه داری در خدمت
 گسترش بازار باعث میشود که بورژوازی کمپرادور (سرمایه داری
 جهانی) متحد سیاسی و کوتاه مدت خود فئودالها را نابود
 سازد. شواهد روشن این امر در ایران و بسیاری کشورهای
 امریکای لاتین بروشنی دیده میشود. بنابراین در تجزیه
 و تحلیل سیاسی و بر اساس شرایط ذهنی و در شرایطی
 خاص میتوان این دورا در یک ردیف قرار داده اما در تحلیل
 طبقاتی از آنجائیکه ماهیت این دو روابط اجتماعی — اقتصادی
 آنان اساساً متفاوت است نمیتوان از آنان در کنار هم و در
 یک مقوله اجتماعی نام برد و به بررسی این دو به عنوان یک
 طبقه پرداخت. شاید عده ای گمان دارند که مائوتسه دون
 برای توضیح سیاسی چنین کرده است و فرق اساسی این دو
 را قبول دارد. صرف نظر از چگونگی طرح مسئله که بمانشان

میدهد که اینطور نیست و مائوماهیت طبقاتی آند و را یا -
 لااقل قرارگاه اجتماعی آند و را یکسان میداند (مثلا مـی
 نویسد: "این طبقات نمایندۀ عقب افتادۀ ترین و ارتجاعی
 ترین مناسبات تولیدی در چین هستند") ما سعی خواهیم
 کرد در بررسی نکات دیگر تحلیل طبقاتی مائوتسه دون نشان
 دهیم که برداشت او از طبقات اجتماعی اساسا برداشتی غیر
 مارکسیستی است.

پس از بخش اول یعنی بخش فئودالها و کمپرادورها
 بخش "بورژوازی میانه" توضیح داده میشود. مائوتسه دون
 مینویسد: (۱۷) "بورژوازی میانه (متوسط)، بورژوازی میانه
 نمایندۀ مناسبات سرمایه داری در شهر و ده است. تحت
 بورژوازی میانه ما بطور عمدۀ بورژوازی ملی را میفهمیم. موضع
 اینان در مقابل انقلاب چین متناقض است. . . . و سپس همه
 مشخصات خردۀ بورژوازی یعنی دوگانه بودن او و تزلزل
 و میانه رویش را برای بورژوازی ملی برمیشمرد و در واقع
 بورژوازی را با حرکت از برخوردی سیاسی، ذهنی
 (مواضعش در مورد انقلاب) از مضمون طبقاتیش خالی می
 سازد. (طبیعی است وقتی بورژوازی از مضمون طبقاتی
 خالی شد ناگهان طرفدار سوسیالیسم هم میشود و به نفسی
 تاریخی خود کمر می بندد. باین مطلب بعدا در این

نوشته اشاره خواهد شد) آنچه که در تعریف " بورژوازی —
 میانه " مائوتسه دون مهم است اینست که بار دیگر خواننده
 با توضیحاتی نا دقیق روبروست . مثلاً تعریف " بورژوازی —
 میانه " با این حکم آغاز میشود که بورژوازی میانه نمایندند .
 مناسبات سرمایه داری در شهر و ده است . عبارت دیگر
 بورژوازی بزرگ یا کوچک و یا بورژوازی کمپرادور نمایندند . مناسبات
 سرمایه داری نیستند . یعنی بجای اینکه قرارگاه طبقاتی
 تعیین کنند باشد ، بزرگ ، کوچک ، میانه (متوسط) بودن
 بورژوازی تعیین کنند است که آیا این لایه نمایندند سرمایه
 دار هست یا نه ؟ بار دیگر يك اصل کمی (بزرگ ، کوچک
 متوسط) جانشین اصلی کیفی (بورژوازی بعنوان طبقه) —
 تعیین کنند میشود . غافل از اینکه بورژوازی وقتی بورژوازی
 شد خود بخود ونه بنا بمیل بورژواها و بدون وابستگی به
 بزرگی و کوچکی آنها نمایندند مناسبات سرمایه داری است .
 حال آیا در زمینه سیاسی فلان بورژوا در پراتیک زندگسی
 خود این اصل را رعایت میکند و از منافع طبقاتی خود دفاع
 می نماید یا نه به طبقه ربطی ندارد ، واقعیت خصوصیات و
 منافع طبقاتی طبقه را تغییر نمی دهد . واقعیت عینسی
 (که مقدم است) بجای خود باقی میماند و فقط بحث در مورد
 افراد يك طبقه وارد زمینه ذهنی یعنی مواضع این با آن —

بورژوا نسبت بانقلاب میشود . برای روشن شدن مطلب به نقل قولی از مارکس رجوع میکنیم مارکس میگوید : " در تولید اجتماعی زندگیشان ، انسانها وارد مناسباتی میشوند ، ضروری و مستقل از اراده شان میشوند مناسبات تولیدی که با مرحله مشخص تکاملی نیروهای مولد مادیشان را بیان می دارد . مجموعه این مناسبات تولیدی سامان اقتصادی جامعه زیربنای واقعی آنرا میسازد و بر آن یا روبنای حقوقی و سیاسی قرار میگیرد روبنائی که فهم آگاهی اجتماعی خاص است .

چگونگی تولید زندگی مادی اساس پروسه زیست اجتماعی سیاسی ، شعوری بطور کلی است . این آگاهی انسانها نیست که موجودیت (هست) آنان را میسازد بلکه بالعکس هست اجتماعی آنان است که آگاهی آنان را مشخص میکند . همانقدر که امکان ندارد آنچه را که یکفرهست بوسیله این تعیین کرد که خود را به چه میگیرد همانقدر هم نمیتوان دوران تحولات را از آگاهی کسی تعیین نمود که باید این آگاهی را از تضاد زیست مادی از برخورد موجود میان نیروهای مولد اجتماعی و مناسبات تولیدی توضیح داد " .

(از مقدمه مارکس - لندن ژانویه ۱۸۵۹ بر اقتصاد سیاسی انتشارات دیتس ۱۹۶۸ صفحه ۱۵) . نکته دیگر مبهم تحلیل مائوتسه دون در جمله بعدی او پیس میآید کسه

مینویسد : " تحت بورژوازی متوسط بطور عمد ، بورژوازی ملی فهمید ، میشود " یعنی بطور غیر عمد ، بورژوازی غیر ملی نیز جز این عد ، بشمار میرود چه در غیر اینصورت باید نوشته میشد که تحت بورژوازی متوسط بورژوازی ملی فهمید ، میشود . حال اگر چنین باشد بورژوازی غیر ملی چیست بجز بورژوازی کمپرادور و چرا در این رد ، از آن نام برد ، شده است ؟ مائوتسه دون با جملات نا دقیق همه راههای آیند ، را باز می گذارد تا هر طور که خواست بعد ها راجع به " بورژوازی -

متوسط " اعلام موضع کند و این یا آن فرد و گروه را — بورژوازی بخش ملی یا غیر ملی آن به بندد . عبارت دیگر باز تحلیل عینی و طبقاتی او وارد دالانهای سیاست سازی میشود ، با مبهم گوئی ، پراگماتیسم مائوتسه دون میسدان وسیع تاخت و تاز می یابد .

نکته غلط دیگر این تحلیل در خود تقسیم بندی نهفته است مائوتسه دون از بورژوازی میانه (متوسط) اسم میبرد و بورژوازی ملی را جز این رد ، بحساب میآورد . آیا در چین بورژوازی بزرگ ملی وجود نداشت ؟ بورژوازی متوسط چه مقوله ایست ؟ متوسط با حرکت از کدام مشخصه بورژوازی ؟ جواب به سؤال آخر و نظر نهائی مائوتسه دون در تحلیل طبقاتی او با رجوع به رد ، بندیهای بعدی روشن میشود .

مائوتسه دون در درده بندی بعد از خرد و بورژوازی —
 سخن میگوید^(۱۸)؛ " ۰۰۰ خرد و بورژوازی ، باین مقوله
 دهقانان صاحب زمین ، صاحبان کارگاههای دستی و اقشار
 پائینی روشنفکران ، دانش آموزان و دانشجویان ، معلمان
 مدارس ابتدائی و متوسطه ، کارمندان کوچک موسسات ، و کلا
 مدافع کوچک ، کسبه کوچک متعلقند ۰۰۰ با اینکه اقشار
 مختلف این طبقه در شرایط اقتصادی خرد و بورژوازی هستند
 این طبقه بسه گروه مختلف تقسیم میشود . اولین گروه آنها
 هستند که بازمانده اضافی در پول و غلات دارند یعنی
 انسانهاییکه پس از ارضاء احتیاجات خود بوسیله کار بدنی
 یا فکری سالانه مقداری بازمانده اضافی بدست میآورند ۰۰۰
 دومین گروه از انسانهای تشکیل میشود که شرایط اقتصادی
 شان بآنان امکان میدهد احتیاجات زندگی خود را عموماً
 ارضاء کنند . این انسانها بطور کلی با گروه اول تفاوت دارند
 آنان نیز در رویای ثروتمند شدن هستند لیکن مارشال چائو
 هرگز بآنان اجازه نمیدهد ، همچنین بخاطر اینکه در سالهای
 اخیر تحت ستم و استثمار امپریالیسم و قدرتمندان نظامی
 و فئودالها و بورژوازی کمپرادور قرار دارند احساس میکنند که
 این جهان دیگر جهان سابق نیست ۰۰۰ سومین گروه از —
 انسانهای تشکیل شده است که شرایط زندگی شان همواره —

بدتر میشود . بسیاری از اینان از نظر منشائی بخانواده ها با اصطلاح مرفه متعلق بوده اند اما مناسباتشان مداوم عوس میشود ، در ابتدا بسختی خود را اداره میکنند ، و سپس هر چه بیشتر فقیر میشوند این انسانها بخاطر تفاوتی که میان گذشته و حال وجود دارد از نظر روحی زجر میکشند آنان نقش بسیار مهمی در جنبش انقلابی بازی کرده و از نظر تعداد بسیار زیادند " قبل از اظهار نظر در مورد رده فوق لازم میبینیم نکاتی از رده بندی تحلیل مائو یعنی "نیمه پرولتاریا" را نقل کنیم . مائوتسه دون مینویسد (۱۹) : "نیمه پرولتاریا . به نیمه پرولتاریا که در اینجا از آن صحبت است پنج مقوله متعلق است : ۱- اکثریت نیمه مالکان .

۲- دهقانان فقیر ۳- پیشه وران کوچک ۴- شاگردان (حجره - نویسند) ۵- کسبه دوره گرد اقتصاد نیمه مالکان و دهقانان فقیر و پیشه وران کوچک با تولیدات هنوز ناجیز تر از دهقانان صاحب زمین و صاحبان کارگاهها مشخص میشود "

با مقایسه این رده بندیها و گروههای داخلی آن با یک دیگر مشخص میشود که مائوتسه دون تقسیم بندی طبقاتی خود را جز فاکتور موضع انقلابی (فاکتور ذهنی) بر اساس فاکتوری دیگر یعنی درجه ثروت نیز استوار ساخته است . به

عبارت دیگر فاکتور ثروت و موضع سیاسی و اساس تعیین کننده در تحلیل طبقاتی مائوتسه دون از جامعه چین است و درست بر این دو اساس لرزان و غیر مارکسیستی است که نمیشود به تحلیل طبقاتی از جامعه پرداخت. مائوتسه دون پیشه وران با درآمد بیشتر را جزء خرد بورژوازی و "پیشه وران کوچک" تر را جزء نیمه پرولتاریا میگذارد. جایگاه طبقاتی دهقانان را بوسیله فقر و ثروت آنان یعنی با تقسیم بندی دهقانان فقیر، دهقانان صاحب زمین با درآمد بیشتر و کمتر معین میسازد و حتی در میان خرد بورژوازی ثروت را تعیین کننده قلمداد میکند چه در بخش بندی خرد بورژوازی به بخش و چه در تعیین "نیمه پرولتاریا"، ثروت آن اصل تعیین کننده اساسی است. یعنی درست بر خلاف مارکس که از مقام و جایگاه طبقاتی افراد و گروههای اجتماعی، از چگونگی رابطه شان با وسائل تولید بر اساس حرکت تاریخی از نقش تاریخی آنها آغاز میکند و نقش اجتماعی آنان را تعیین مینماید. مائوتسه دون از درجه رفاه آغاز کرده و جایگاه طبقاتی گروههای انسانی را توضیح میدهد و درست تحت تاثیر این انحراف است که به نتیجه گیری کاملاً مخالف مارکس میرسد. او مینویسد "سومین گروه از انسانها تشکیل میشود که شرایط زندگی شان همواره بدتر میشود ...

این انسانها بخاطر تفاوتی که میان گذشته و حال وجود -
 دارد از نظر روحی زجر میکشند "۰۰۰" یعنی انقلابی -
 هستند چون در مقایسه گذشته و حال اختلاف حس میکنند
 و زجر میکشند انقلابی هستند چون میخواهند بدوران خوش
 گذشته برگردند یا لاقال حال را حفظ کنند در حالیکه مارکس
 درست عکس اینرا میگوید و مینویسد: "(۲۰)" صنف متوسط
 یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرد، پا، پیشه -
 وران و دهقانان همگی برای آنکه هستی خود را بعنوان
 صنف متوسط از زوال برهانند با بورژوازی نبرد میکنند. پس
 آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم
 بالاتر مرتجعند زیرا میکوشند جرح تاریخ را بعقب برگردانند
 "۰۰۰" حال در ادامه این نظر ببینیم که مارکس انقلابی -
 شدن (ونه از نظر طبقاتی - تاریخی بودن) خرد، بورژوازی
 را چه میداند. در اینکه خرد، بورژوازی بماند و بخاطر
 گذشته بجنگد یا موضع خود را تغییر دهد و در فکر مصالح
 آتی خود نظریات پرولتاریا را بپذیرد. مارکس مینویسد: "(۲۱)"
 "اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که
 در معرض این خطرند که بصوف پرولتاریا راند، شوند."
لذا از منافع آتی خود دفاع نمیکند بلکه از مصالح آتی خویش
مدافعه مینمایند. پس نظریات خویش را ترك میگویند تا نظر

پرولتاریا را بپزند " • این تفاوت موضع از کجا ناشی -
 میشود ؟ از تحلیل طبقاتی (؟!) مائوتسه دون و مارکسیسم
 نوین (؟!) او، مارکسیسم نوین !؟ مائوتسه دون و تحلیل
 طبقاتی " او همانطور که گفته شد پایه و اساس متفاوت با
 مارکسیسم دارد • عامل ذهنی و موضع سیاسی مرحله ای
 گروههای انسانی در جامعه و درجه ثروت آنان بوجود
 آورنده قرارگاه عینی طبقات است و نه طبق نظر مارکس
 قرارگاه طبقاتی در پروسه تولیدی و رابطه خاص گروههای
 اجتماعی با وسائل تولید مشخص سازنده موضع تاریخی -
 انقلابی آنان و همچنین درجه و امکان ثروتمند شدن و بهره
 وریشان • از اینروست که در تحلیل طبقاتی مائو بورژوازی -
 کمپرادور و فئودالها در یک مقوله اجتماعی - تاریخی قرار
 میگیرند و هر دو در نتیجه نمایند، عقب افتاده ترین و ارتجاعی
 عتیرین مناسبات تولیدی در چین میشوند • بورژوازی متوسط
 نمایند، سرمایه داری در چین است (حتما چون متوسط
 است) معلوم نمیشود چرا کمپرادورها و سرمایه داری بزرگ
 نمایند، سرمایه داری نیستند و یا نمایند، چه مناسبات
 تولیدی هستند و باز از همین روست که بورژوازی به دو -
 بخش کمپرادور و متوسط تقسیم میشود و نه کمپرادور و ملی
 (یعنی دو معیار متفاوت که در یکی وابستگی و در دیگری

اندازه متوسط بودن، ملاک قرار میگیرد) و نیمه پرولتاریا، نیمه پرولتاریا است چون فقیر است و لایه های خرد بورژوازی بر حسب ثروتشان (و نه چگونگی رابطه شان با تولید) — تقسیم بندی میشود. عبارت دیگر توزیع و مقدار بهره وری از توزیع (در کنار فاکتور موضع سیاسی) در چین طبقه میسازد و نه مناسبات تولید و قرارگاه گروههای انسانی در پروسه تولید اجتماعی و بهره وری از تولید اجتماعی در خدمت فاکتور قبل و باز هم از همین روست که خرد بورژوازی در زجر کشی بخاطر آینده خود و برگشت به آن آینده بنظر مائوتسه دون انقلابی است. حال اگر اظهار داریم که چنین نحو "تحلیلی" اساس مارکسیسم را به ریشخند میکشد و به دوران ماقبل مارکس که سوسیالیستها تعیین کنند کی تولید را نمی دیدند بر میگردد، عین حقیقت را بیان کرده ایم

برای اتمام این بحث لازم میبینیم به آخرین نکته تحلیل طبقاتی مائو از جامعه چین اشاره کنیم و درست در اینجا است که آخرین نکات دانش و بینش مائوتسه دون از ماتریسم تاریخی بیرون میزند. مائوتسه دون در بخش تحلیل طبقاتی خود در مورد پرولتاریای چین چنین مینویسد: (۲۲) "تعداد پرولتاریای صنعتی مدرن چین دو ملیون نفر است

۰۰۰ با اینکه تعداد آنها زیاد نیست و پرولتاریای صنعتی
 نماینده نیروهای مولد جدید چین است و طبقه مفرق در
 چین مدرن و نیروی رهبری کننده در جنبش انقلابی شده
 است ۰۰۰ پس از وقایع ۳۰ ماه مه میتوانیم بشناسیم که چه
 قرارگاه مهمی پرولتاریای صنعتی در انقلاب چین دارامی
 باشد ۰ اولین علت اینکه چرا کارگران صنعتی یک چنین
 قرارگاهی میتوانند داشته باشند در تمرکز آنان نهفته است ۰
 دومین علت شرایط اقتصادی بد آنهاست ۰ همه وسائل تولید
 از آنان دزدیده شده است ، برای آنان تنها دوست
 مانده است ۰ آنان ابد امید به ثروتمند شدن ندارند ،
 همچنین امپریالیستها ، مقتدرین نظامی و بورژوازی بسیار
 فجیع با آنان رفتار میکنند و بهمین جهت مبارزین خوبی
 هستند ۰۰۰" در نظر اول شاید نکته نادرست نهفته
 در این تحلیل روشن نگردد ۰ مائوتسه دون بجای آغاز از
 قرارگاه تاریخی پرولتاریا در مناسبات تولیدی او با صنعت —
 مدرن که علت اساسی انقلابی بودن و توانا بودن پرولتاریا
 برای نابود ساختن بورژوازی و دگرگون کردن مناسبات تولیدی
 حاکم است دو علت اساسی برای قرارگاه پرولتاریا در انقلاب
 قائل است اول اینکه توده های پرولتاریا متمرکزند و دوم اینکه
 شرایط اقتصادی آنان بسیار بد است (چقدر این خصوصیات

از خصوصیات واقعی پرولتاریا دور و به خصوصیات بردگان دوران برده داری نزدیک است) با این تحلیل میتوان نتیجه گرفت که پرولتاریای سوئد، آلمان و غیره اساساً خصلت انقلابی ندارند چه یک شرط اساسی را دارا نیست. میبینیم که باز "تئوری فقر و ثروت" مائوحتی در مورد تحلیل از پرولتاریای صنعتی خود را نشان میدهد. مضافاً اینکه مائوتسه دون در این رده بیکاران و لومپن ها را نیز جز پرولتاریا میآورد و مینویسد: ^(۲۳) "همچنین بسیار زیاد - پرولتاریای بینوا وجود دارد. اینان دهقانانی هستند که زمینهایشان را از دست داده اند. همچنین پیشه ورانی که کار ندارند. سطح زندگی شان پائین تر از هر نوع شرایط زندگی انسانی است و از همه نامطمئن تر است. رفتار با این آدمها مشکل بزرگی است که در مقابل چین قرار دارد اینان توانائی جنگ دلاورانه را دارند لیکن به اکسیونهای خرابکارانه تمایل دارند اگر اینان بدرستی هدایت شوند یک نیروی انقلابی میشوند. "بعبارت دیگر باز درجه فقر و ثروت و همچنین توانائی به جنگ باعث میشود که لومپن ها در رده پرولتاریا قرار بگیرند."

ما با اشاره به آثار فلسفی و تحلیل طبقاتی مائوتسه دون خواستیم نشان دهیم که برخورد مائوتسه دون به

پدیده های اجتماعی ، مقولات فلسفی و تئوریهای انقلابی
 برخوردی غیر مارکسیستی ، پراگماتیستی و نادرست است .
 ابرازات او که بصورت ایه های بی نقص از طرف توده های
 چین و طرفداران اندیشه مائوتسه دون زمزمه میشود با —
 مارکسیسم اختلافی اساسی دارد .

* * *

احاد اساسی تئوریهایی که بعنوان يك مجموعه تحت
 اصطلاح " اندیشه مائوتسه دون " مشهور شده است عبارت
 اند از — اصطلاح نیمه مستعمره — نیمه فئودال برای
 جوامع عقب مانده و تحت سلطه امپریالیسم — انقلاب
 دموکراتیک نوین که به دیکتاتوری دموکراتیک خلق میانجامد
 و مقوله خلق و ضد خلق و تضاد های درون خلق و برون —
 خلقی . در این بخش از نوشته بجز مطلب " نیمه مستعمره
 — نیمه فئودال " بقیه احاد این " اندیشه " مختصراً مورد
 بحث قرار میگیرد . اندیشه ای که تاثیر مستقیم در " ساختن
 سوسیالیسم " در چین داشته و دستور العمل این ساختمان
 بر اساس تئوریهای این " اندیشه " بنا شده است . اندیشه
 ای که یکی از نتایج سیاسی آن ، سیاست خارجی امروز
 جمهوری توده ای چین ، با تزهائی مانند " سه دنیا " ،
 " سوسیال امپریالیسم روس دشمن اصلی خلفهای جهان " ،

"دوا بر قدرت" و ۰۰۰ است ۰ اندیشه ای که حتی بسیاری از انقلابیون را بخود جذب کرده است و آخرین نمونه آنرا در رابطه با انقلاب ایران در ابرازات نقل شده در "نبرد خلق" ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق شاهد بوده ایم ۰ از این رو لازم است که احاد نظریات این اندیشه در کوره انتقاد گذاخته شده و قلبی بودن این سکه اشکار شود ۰ ما سعی کردیم بجز در مواردی بسیار نادر در برخورد به چند اثر مائوتسه دون نقل قولهایی از مارکس انگلس ، لنین را در مقابل ابرازات آنها با ابرازات مائو نذاریم بلکه با ذکر مفصل بخشهایی از آثار مائو و برخوردی کوتاه ، غیر مارکسیستی بودن این نظریات را که گویا "مار-کسیسم - لنینیسم عصر ماست" نشان دهیم ۰ اما در این قسمت میکوشیم با رجوع به نظریات لنین مقایسه ای بین نظریات مائوتسه دون در مورد "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" در خدمت ساختمان سوسیالیسم ، و نظریات لنین انجام دهیم ۰ بیشتر باین خاطر که ضد مارکسیست بودن نظریات مائو روشن شود و اکلکتیسم خرد ، بورژوائی مائوتسه دون در برخورد به بورژوازی و خرد ، بورژوازی یقه ما را در زمینه - انقلاب ایران نکیرد ۰ بر این اساس در نوشته های بعدی نظر خود را در مورد خصلت انقلاب ایران ، مرحله دموکراتیک

انقلاب سوسیالیستی و خصوصیات دولتی که به ساختمان سوسیالیسم دست میزند بیان خواهیم کرد تا روشن شود که نقد بر نظریات مائوتسه دون یک برخورد روشنفکرانه و ایراد گیرانه نیست بلکه در خدمت صیقل تئوریهای انقلابی و خدمت مکتبگری به انقلاب ایران است.

در قسمت زیر بخشی از آنچه در صفحات اول مقاله ذکر کرده ایم، اینبار در کنار نقل قولهای از مارکس، لنین تکرار میشود و نکاتی جدید به آن اضافه میشود علی الاصول ما با نقل "ایه وار" از کلاسیک های مارکسیستی مخالفیم ولی از آنجا که "اندیشه مائو" بصورت ادامه و تکامل مارکسیسم - لنینیسم ارائه میشود و برای نشان دادن - تباین آنها مجبور به آوردن نقل قولهای مکرر هستیم.

* * *

برای اینکه نشان دهیم مائوتسه دون با حرکت از چه نظرگاه های دیالکتیک و طبقاتی، دیکتاتوری دموکراتیک خلق را جانشین دیکتاتوری پرولتاریا کرده است و با دولت چند طبقه ای "بورژوازی ملی، پرولتاریا، دهقانان" سوسیالیسم را در چین ساختمان نموده است و چرا این نظرگاه، غیر پرولتری و پراکاتیتیستی و غیر مارکسیستی است در ابتدا

د و نقل قول از مائوتسه دون را ذکر میکنیم تا روشن شود که مائوتسه دون تحلیل خلق و ضد خلق، ابرازات مربوط به وحدت طبقاتی بورژوازی و پرولتاریا را نه برای مناسبات اجتماعی خاص و استثنائی بلکه برای ساختمان سوسیالیسم طرح کرده است. د یکتاتوری د موکراتیک خلق در واقع آلترناتیو مائوتسه دون در مقابل د یکتاتوری پرولتاریا است مائوتسه دون مینویسد: "در مرحله کنونی که دوران ساختمان سوسیالیسم است، خلق شامل تمام ان طبقات، قشرها، و سازمانها و گروههای اجتماعی میشود که طرفدار و پشتیبان امر ساختمان سوسیالیسم هستند و در آن شرکت میجویند در حالیکه دشمنان خلق ان نیروها و گروههای اجتماعی هستند که در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت میورزند، نسبت به ساختمان سوسیالیسم به دید خصومت مینگرند و به ان زیان میرسانند". "بورژوازی ملی کشور ما در دوران انقلاب سوسیالیستی از طرفی طبقه کارگر را بخاطر کسب سود استثمار میکند و از طرف دیگر پشتیبان قانون اساسی است و حاضر به پذیرش تحول سوسیالیستی میباشد"

(چهار رساله فلسفی، ص ۱۲۶)

مسئله د یکتاتوری پرولتاریا چیست و آیا د یکتاتوری د موکراتیک خلق بسط مارکسیسم — لنینیسم است؟ این سئوالی

است که ما بطور خلاصه با مراجعه با نثار مارکسیسم بآن جواب خواهیم داد .
 ۰ لنین در اثر انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد مینویسد: (۲۴) "مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مسئله ای راجع به مناسبات دولت پرولتاریائی با دولت بورژوائی، دموکراسی پرولتاریائی با دموکراسی بورژوائی است . آدم گمان میکند که این مسئله مثل روز روشن است . " بعبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا مشخص سازنده چگونگی دولت و دموکراسی حاکم بر یک جامعه است . اهمیت اساسی دیکتاتوری پرولتاریا و این مسئله که دیکتاتوری پرولتاریا (ونه خلق بازیهای خرد و بورژوازی) اساس تفکر - دید و عمل کمونیست ها است در نقل قولی که میآوریم مشخص میگردد .
 ۰ لنین می نویسد: (۲۵) "مسئله اساسی که کائوتسکی در دفتر خود طرح میکند مسئله مضمون هستی انقلاب پرولتاریائی یعنی مسئله دیکتاتوری پرولتاریا است . این مسئله برای همه کشورهای ، بخصوص برای کشورهای پیشرفته ، بخصوص برای کشورهای در حال جنگ و بخصوص برای امروز اهمیت بزرگی دارد . باید بدون اغراق گفت که این مهمترین مسئله تمامی جنگ طبقاتی پرولتاریا است . بهمین جهت باید با هوشیاری بان پرداخت ."

این نقل قول نشان میدهد که دیکتاتوری پرولتاریا

یکی از مسائل اساسی و پایه ای ساختمان سوسیالیسم ،
 یکی از اصول خدشه ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم است و -
 ضمناً این نقل قول توضیحی است در این جهت که چرا
 ما برخورد به " اندیشه مائوتسه دون " و تزه های " خلقی "
 او را از تئوری دیکتاتوری دموکراتیک خلق آغاز کردیم تا اثبات
 نمائیم که مائوتیسم نه تکامل مارکسیسم بلکه تئوریهای خاصی
 است که گاهی (و نه همیشه) با اصطلاحات مارکسیستی
 عرضه میشود . بزودی خواهیم دید که لنین در برخوردش به
 دموکراسی کائوتسکیستی و خلقی بودن این موجود در مقابل
 دیکتاتوری پرولتاریا چگونه بوده است . قبل از ذکر نقل
 قولهای لنین لازم میدانیم نقل قولی از مارکس که لنین نیز
 (مختصرتر) بآن اشاره کرده است بیاوریم مارکس مینویسد :
 (۲۶) " سئوالی که در اینجا طرح میشود اینست که در -
 جامعه کنونی چه دگرسانی پدید خواهد شد ؟ بعبارت
 دیگر در آنجا ، جامعه (کمونیستی) چه نقش (فونکسیون)
 های اجتماعی بجای میماند که با کارکرد های حکومت امروزی
 شباهت دارد ؟ بدین سؤال تنها میتوان بطرز علمی جواب
 گفت . و انسان با ترکیب هزار باره کلمه " خلق " با واژه -
 " حکومت " حتی یک سرسوزن هم باین مسئله نزدیک نخواهد
 شد . (اگر مارکس میدانست که تکامل دهندگان مارکسیسم

و مارکسیست — لنینیستهای بزرگ عصر ما تنها با این واژه ها نظریات او را " بسط" داده اند چه میکرد ؟) بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی ، مرحله ای از دگرسانی انقلابی یکی بدیگری وجود دارد . متناظر با این مرحله یک گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که طی آن حکومت چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد " .

بعبارت دیگر بنظر مارکس دیکتاتوری پرولتاریا نه یک اصل ضروری و تبلور واقعی قدرت پرولتاریا بلکه تنها گذار سیاسی به سوسیالیسم است . گذار به سوسیالیسم طی حاکمیتی — (معنی درست کلمه ، و نه حکومت) انجام میدهد که — دیکتاتوری پرولتاریا میباشد . حال اگر امروزه کسانی پیدا شده اند که سوسیالیسم را در جامعه ای با حاکمیت خلق ، دولت خلقی ، دیکتاتوری بورژوازی ملی ، دهقانان ، کارگران و ... ساختمان کرده اند کار آنان بیشتر به چشم بند ی و معجزه شبیه است تا با تئوریهای نبرد طبقاتی ، دیکتاتوری پرولتاریائی . بهر حال با مارکسیسم — لنینیسم قرابتی ندارند . اینکه ساختمان سوسیالیسم و گذار به جامعه بسی طبقه تنها و تنها طی دیکتاتوری پرولتاریا میتواند صورت — گیرد و اینکه این اصل یکی از پایه های مارکسیسم است از نقل قولهای فوق به خوبی برمیآید . لیکن برای جلوگیری

از هر گونه تفکر باطل و اینکه ما در اینجا شاید با حذف و تغییر نظریات مارکس، دیکتاتوری پرولتاریا را ضرورتی نداشته ناپذیر و دیکتاتوری دموکراتیک اقشار و طبقات مختلف را غیر مارکسیستی و اگلیتیستی میدانیم به ذکر یک نقل قول دیگر از مارکس میپردازیم. مارکس مینویسد: ^(۲۷) "آنچه که مربوط بمن میشود اینست که، این دست آورد من نیست که وجود طبقه در جامعه مدرن و نبرد میان آنان را کشف کرده‌ام. تاریخ‌نویسان بورژوازی مدت‌ها پیش از من تکامل تاریخی این نبرد طبقاتی، و اقتصاددانان بورژوازی آناتومی اقتصاد، این نبرد را ترسیم کرده‌اند. آنچه جدیدی را که من آورده‌ام اینست که: ۱- ثابت کرده‌ام که موجودیت طبقات تنها به مرحله تکامل تاریخی وابسته است.

۲- که نبرد طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا میانجامد

۳- که این دیکتاتوری خود تنها یک گذار برای مرتفع ساختن همه طبقات و گذار به یک جامعه بی طبقه است."

بنابراین میبینیم که درست آنچه را که اساس مارکسیسم است مورد "بسط"، تغییر و تبدیل مائوتسه دون قرار گرفته است. پراکاتیسیم، این پراکاتیسیم مائوتسه دون است که به وحدت با بورژوازی ملی که گویا مدافع سوسیالیسم است و حکومت مختلط طبقاتی می‌انجامد. این دولت مختلط

طبقات در " اندیشه مائوتسه دون " است که اساس قدرت دولتی شده است که امروز بجای انقلاب جهانی از عمده بودن مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم دم میزند و بجای — تحلیل طبقاتی از جوامع ، جهان را بسه جهان تقسیم می کند و بجای کمک با انقلابات پرولتری و آزاد بیخش بفکر یافتن عناصر " مستقل و ملی " در میان شاهان و شاهزادگان و — ارتجاعیون سیاه بین المللی است . حال که در نقل قولهای فوق اساسی بودن و اهمیت پایه ای دیکتاتوری پرولتاریا را در خدمت ساختمان سوسیالیسم ذکر کردیم به نقل قول — هائی از لنین میپردازیم . لنین مینویسد : ^(۲۸) " کائوتسکی میبایست میدانست که فرمول " دیکتاتوری پرولتاریا " تنها — بیان تاریخی ، مشخص و از نظر علمی دقیق وظیفه پرولتاریا است که ماشین قدرت دولتی را " در هم میشکند " . وظیفه ^۱ آن که مارکس و همچنین انگلس با توجه به تجربیات ۱۸۴۸ و بیشتر از آن انقلاب ۱۸۷۱ ، ۴۰ سال تمام میان سالهای ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ از آن سخن گفته اند " (۲۹)

" دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی است که بدست آورده — شده و بوسیله قهر پرولتاریا در مقابل بورژوازی پایداری نگه داشته میشود ، قدرتی که به هیچ قانونی وابسته نیست " (۳۰)

" دولت استثمارشدگان باید با چنان دولتی

(منظور دولت استثمار کنندگان است) از اساس متفاوت باشد. او باید دموکراسی برای استثمار شوندگان و ستمگری بر استثمار کنندگان باشد. ستم بیک طبقه بمعنای اینست که این طبقه از تساوی حقوق برخوردار نیست، که آن طبقه از دموکراسی بیرون رانده میشود (خارج دموکراسی قرار داده میشود). حال اگر بعنوان یک لیبرال دلیل بیاوریم باید بگوئیم اکثریت تعیین میکند و اقلیت باید قبول کند. هر کس قبول نکند مجازات میشود. همین"

ما در اینجا بدگر نقل قولهای لنین پایان میدهیم و به مقایسه آنچه مارکس، انگلس و لنین در مورد دیکتاتوری پرولتاریا ابراز کرده اند با "اندیشه مائوتسه دون" می پردازیم. همانطور که در صفحات قبل این نوشته آمده است مائوتسه دون دیکتاتوری خلق را دیکتاتوری چند طبقه برای تحت فشار قرار دادن ارتجاعیون میدانند و نتیجه ای که میخواهد از این دیکتاتوری بگیرد اینست که ارتجاعیون "جزءه راست نپویند"، "هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنان سر نزنند" و "هر گفتار یا رفتاری از این قبیل فوراً جلوگیری و موجب مجازات میشود" دموکراسی طبقاتی مائوتسه دون نیز اینست که "خلق از حق بیان، حق تشکیل جمعیت ها و اجتماعات و غیره برخوردار است" خلق هم

عبارت است از "کارگران، دهقانان، خرد، بورژوازی، بورژوازی
 ملی و ... " و درون خلق "سیاست مدارا" بکار میرود، یا
 بعبارت دیگر میان پرولتاریا و بورژوازی ملی و خرد، بورژوازی
 دموکراسی کامل برقرار است و تنها سیاست، سیاست مدارا
 است. مارکس، انگلس و لنین چه از دیکتاتوری و دموکراسی
 طبقاتی و چه از فرم سیاسی مرحله ساختمان سوسیالیسم
 برخوردی اساساً متفاوت و مختلف و محالف با "اندیشه"
 دارند. لنین بروشنی (نگاه کنید به نقل قول آخر شماره
 ۳۰) مینویسد که استثمار شوندگان با استثمار کنندگان
 حقوق مساوی ندارند (کیست که نداند بورژوازی ملی یا
 کپرادورهایما استثمار کنند، است و بورژوازی که استثمار
 نکند بورژوازی نیست) و استثمار کنندگان خارج از دموکراسی
 هستند. در مورد آنان دموکراسی اجرا نمیشود بلکه
 درست برعکس هژمونی پرولتاریائی در فرم سیاسی دیکتاتوری
 پرولتاریا طبیعتاً سرکوب و تحت فشار قرار دادن استثمار
 کننده گان را در خود دارد. لنین بدرستی اشاره میکند
 که بنظر لیبرالها (مقایسه کنید نظرمائوتسه دون را با آن)
 اکثریت (بخوانید خلق) تعیین میکند و اقلیت (بخوانید
 ضد خلق) ناچار به اجرای آن است و هر کس که قبول نکند
 مجازات میشود. همین "یا بعبارت دیگر لیبرالها معتقدند

آنها (غده خلق) را تحت فشار میگذارند تا جز را راست
نپویند و اجازه نمیدهند که هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف
حکومت از آنها سر بزنند و هر گفتار یا رفتاری از این قبیل
فورا جلوگیری و مجازات میشود. " همین .

می بینیم با اینکه اثر لنین پیش از اثر مائوتسه دون —
نوشته شده است لنین با تیز بینی خاص حتی جملات مائو
تسه دون لیبرال را پیش بینی کرده و بعنوان نظر لیبرالها
در مورد دولت فرمول وار عرضه میکند . اینست آن اصلی که
ما بر اساس آن در صفحات قبل بان داشتیم که " اندیشه
مائوتسه دون " اندیشه درهم ، اکلکیتسم خرده بورژوازی و
پراگماتیسم لیبرالی است . اینست یکی از فرقه های اساسی
" اندیشه " با مارکسیسم — لنینیسم .

به نکته دیگر مقایسه دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری
دموکراتیک خلق میپردازیم . لنین (و قبل از او مارکس و
انگلس) فرم سیاسی گذار به سوسیالیسم را بدقت مشخص
میکنند و مینویسند : " دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی
است که بدست آورده شده و بوسیله قهر (و نه آنطور که
مائوتسه دون مینویسد مدارا) پرولتاریا در مقابل بورژوازی
پایداری نگهداشته میشود " در اینجا لنین بعنوان یک
کمونیست واقعی مجموعه جامعه را طبقاتی میبیند و از قهر

يك طبقه (پرولتاریا) در مقابل طبقه دیگر (بورژوازی) سخن میگوید. • بی گمان در زمان او نیز "بورژواهای خوب" وجود داشتند که حتی از مارکسیسم "دفاع" میکردند لیکن برای این در مسئله دولت این یا آن فرد مطرح نبود، بلکه بحث اساسی ساختمان سوسیالیسم و اعمال قهر طبقاتی بود.

است. • از اینرو برخلاف مائو طبقه بورژوازی را بجناحی—مختلف تقسیم نمیکند و صریحا از قهر پرولتاریا در مقابل بورژوازی سخن میگوید. • مائوتسه دون با دوری گردیدن از تحلیل طبقاتی و گرفتار بودن در پراگماتیسم انقلابی و بسا تقسیم طبقه بورژوازی به دو طبقه تا بآنجا پیش میرود که بورژوازی ملی را طرفدار سوسیالیسم و سیاست در مقابل آنرا سیاست مدارا قلمداد میکند. • عبارت دیگر اساس تفکر مارکسیستی — لنینیستی را نفی و سیاست بازیهای مرحله ای و جلب بخشی از بورژوازی را (که احتمالا در انقلاب آزادی بخش و از زاویه ای متفاوت، متحد موقت حزب کمونیست می توانست باشد) تئوریتیزه کرده و در نتیجه گیری بانجامی رسد که از زبان لنین باید باولیرال خرد، بورژوا نام نهاد. • ما در بخشهای دیگر گفتیم که نمیتوان از رهبری و هژمونی پرولتاریا دم زد بدون اینکه بطور مشخص دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح ساخت و گفتیم که دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریا

تنها شکل واقعی هژمونی پرولتاریاست . این اصل را ما
از مارکس ، انگلس و لنین آموختیم . وقتی که لنین مینویسد :
" کائوتسکی میبایست میدانست که فرمول د یکتاتوری پرولتاریا
تنها بیان تاریخی ، مشخص و از نظر علمی دقیق وظیفه
پرولتاریاست " ، در واقع این اصل اساسی را بیان میدارد .
می بینیم که صحبت از هژمونی و رهبری کردن پرولتاریا و
سپس تبلیغ دولت تمام خلقی را نمودن اکلکتیسم غد مار -
کسیستی است .^۱ میبینیم که صحبت از هژمونی و رهبری
پرولتاریا سخن گفتن و در تئوری و عمل د یکتاتوری د موکراتیک
خلق را توجیه کردن ، نه تنها تجدید نظر در یک اصل
اساسی مارکسیسم ، بلکه دوری گردن از اصول مارکسیسم
- لنینیسم و نفی مجموعه تحلیلهای طبقاتی کمونیستی د ر
جامعه سوسیالیستی و نفی وظیفه پرولتاریاست ، چرا که
نظر مارکس در مورد د یکتاتوری پرولتاریا نه از یک تاکتیک
سیاسی بلکه از مجموعه تحلیلهای تاریخی سرچشمه میگردد و
او مینویسد : " بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی
مرحله ای از د کراسانی انقلابی یکی به دیگری وجود دارد .
متناظر با این مرحله یک گذار سیاسی نیز وجود خواهد
داشت که طی آن حکومت چیز دیگری جز د یکتاتوری انقلابی
پرولتاریا نمیتواند باشد " .^۲ و یا مینویسد : " که نبردد

طبقاتی ضرورتا به دیکتاتوری پرولتاریا میانجامد " "

حال ممکن است عده ای پیدا شوند و بگویند که مارکس و — انگلس از گذار سرمایه داری به سوسیالیسم سخن گفته اند و نه از گذار جامعه ای نیمه فئودال — نیمه مستعمره . تحلیل های مارکس و انگلس و لنین نشان میدهد که اصل مسئله در گذار به سوسیالیسم و ساختمان سوسیالیستی است . آنچه که منظور ماست نیز اینست که هیچ ابرارد دیگری جز ابراز دولت دیکتاتوری پرولتاریائی قادر نیست سوسیالیسم را مستقر کند ^(۱) و این آن امر مهمی است که مائوتسه دون در هرگز بدین آن موفق نشده است و همواره دولت را مساوی حکومت و حکومت را جمع افرادی از بورژوازی " خوب " ، خرد بورژوازی و اعضاء حزب دیده است . دقت در این نقل قول انگلس جریان را مشخص میسازد ، " از آنجا که دولت فقط یک تشکل گذراست که در نبرد ، در انقلاب مورد استفاده قرار میگیرد تا مخالفین را بطور قهرامیز سرکوب کند بسی معناست که از دولت خلقی آزاد سخن بگوئیم . تا زمانی که پرولتاریا دولت را هنوز لازم دارد انرا نه بخاطر آزادی بلکه برای سرکوب کردن مخالفین خود بکار میبرد . از آنزمانیکه از آزادی میتوان سخن گفت دولت بعنوان دولت از بین می رود " " از اینرو تنها و تنها پرولتاریاست که میتواند چنین

۱ — برای توضیح بیشتر به جزوه " مرحله تدارک " مراجعه شود

دولت میزند ، ، چنین دولت مرتفع شوند ، ای را بوجود آورد .
 دولت همواره ابزار اعمال قهر است و از نظر تاریخی تنها یک
 طبقه است که میتواند و باید این ابزار اعمال قهر را به ابزار
 میزند ، و مرتفع شوند ، بدل سازد و آنرا بکار گیرد . —
 ساختمان سوسیالیسم خود بخود این ابزار مرتفع خواهد
 شد چه زمینه مادی اعمال قهر بدست پرولتاریا نابود شد ،
 است . از آنجائیکه تنها و ماهیتا یک طبقه و تنها و ماهیتا
 دیکتاتوری یک طبقه سازندگی این ابزار میزند ، را در خود
 دارد (رسالت آنرا دارد) لنین میگوید : " مسئله دیکتاتوری
 پرولتاریا برای همه کشورها ، بخصوص برای کشورهای پیش
 رفته ، بخصوص برای کشورهای در حال جنگ و بخصوص برای
 امروز اهمیت بزرگی دارد . باید بدون اغراق گفت که این
 مسئله تمامی جنگ طبقاتی پرولتاریاست . " و اهمیت دیکتا
 — توری را برای همه کشورها و برای امروز مطرح میکند . ما
 در اینجا نمیخواهیم بذكر ده ها نقل قول روشن دیگر از —
 مارکس و انگلس و لنین دست بزنیم منظور اساسی این بود
 که روشن شود نظریات مائوتسه دون نه مارکسیسم — لنینیسم
 عصر حاضر بلکه تئوریهای اساسا متفاوت با مارکسیسم — لنینیسم
 است . در اینجا آخرین نکته قابل ذکر از دیکتاتوری دموکرا —
 تیک خلق را آورد ، و جمع بندی میکنیم . همانطور که درصفاً

اول این نوشته آوردیم ، مائوتسه دون از اعمال قهر طبقاتی برداشتی نظیر فیلسوفان خوبدل چینی دارد و اخلاقیات آنان و نوعی مسیحیت را مشعلی فرا راه خود قرار داده — است و نه مارکسیسم — لنینیسم را . هدف او در اعمال دیکتاتوری اینست که " دشمنان " را براه راست هدایت کند که اگر دست به طغیان نزنند ، خرابکاری نکنند ، اغتشاس بر نیا — نکینند بانها نیز زمین و کار داده خواهد شد " و همه چیز بخوبی و خوشی خاتمه میپذیرد . در نقل قول آخر از — انگلس دیدیم که منظور از دیکتاتوری پرولتاریا در ه — شکستن قهر امیز ماشین دولتی است و در هم شکستن قهر امیز مقاومت بورژوازی و اقشار دیگر غیر پرولتری و نه سر برآوردن آنان . شاید عده ای تعجب کنند از اینکه چرا وقتی در چین میتوان بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی را بسا نصیحت و تهدید به مجازات سر برآورد اینهمه از قهر یک طبقه صحبت میشود . جان کلام اینجاست .

ما با تحلیل طبقاتی از جامعه ، با شناخت از پروسه های اجتماعی و با درک دقیق از طبقه و منافع طبقاتی باین نتیجه می رسیم که اعمال قهر طبقاتی ضرورتی کتمان ناپذیر است و تنها با اعمال قهر میتوان زمینه مادی رشد بورژوازی و خرده بورژوازی را مرتفع ساخت . ماشین دولتی میرنده پرولتاریائی

د یکتاوری پرولتاریا ، انجمن ناصحین برای هدایت طبقات
 و اقشار دشمن براه راست نیست بلکه ابزاری است که با آن
 موجودیت طبقات نفی میشود علت وجودی آنها از بین می
 رود و هیچ طبقه اجتماعی وجود ندارد (تاریخ اینرا بارها
 و بارها آموخته است) که با تهدید به مجازات خود را در
 کوران نفی کننده قرار دهد . ممکن است علیه حکومت ظغیان
 نکند ولی از راه های دیگر وارد شود ، در برنامه ها اعمال
 نظر کند ، بازار را بخدمت بگیرد و ایدئولوژی خود را از
 طرق مختلف در زندگی جامعه رسوخ دهد و . . . بنابراین
 بحث بر سر طغیان ، قبول دستورات حکومت یا عدم آن ، راه
 راست برگردن و یا در راه انحراف ماندن نیست بلکه مسئله
 از این برخورد های سطحی بسیار عمیقتر است . بحث بر سر
 چگونگی اعمال قهر شکنده ، ابزار آن و این مسئله است که
 تنها اعمال قهر شکنده پرولتاریا و توسط ابزار دیکتاتوری —
 پرولتاریا و نابودی کامل وی کم و کاست زمینه مادی و ایدئو
 — لوژیک رشد بورژوازی و خرد بورژوازی بشکل انقلابی و قهر
 آمیز ضامن ساختمان سوسیالیسم است . در نظر نگرفتن این
 اصل یعنی نفی رسالت طبقاتی پرولتاریا و حرکت لزوماً
 (و از نظر تاریخی — اجتماعی) ضرورتاً قهر آمیز این طبقه
 علیه هر نوع استثمار ، علیه هر طبقه و قشری بجز پرولتاریاست .

این بدان معنا نیست که باید بورژواها و خرد بورژواها را
 بدار آویخت و نه بدان معنا که پس با نصیحت باید آنان را
 براه راست هدایت کرد . عبارت دیگر د یکتاتوری پرولتاریا
 نه یک خواست بلکه یک ضرورت برای ساختمان سوسیالیسم
 است . د یکتاتوری انقلابی پرولتاریا بجهت خصوصیت و —
 ماهیتش بخاطر علت وجودی و رسالتش ضرورتا ابزار اعمال
 قهر علیه همه استثمارگران و علیه همه زمینه هائست که
 نوعی از استثمار را توجیه میکنند . از اینرو اعمال قهر د یکتا
 — توری پرولتاریا بر بورژوازی " ملی یا کمپرادور " و خرد —
 بورژوازی ، با د یکتاتوری او ، با رهبری و هژمونی او د رآمیخته
 است و یکی از د یگری جدائی ناپذیر است . تضعیف و نفی
 بازار ، برقراری اقتصادی با نقشه ، مبارزه ایدئولوژیکی در
 زمینه خانواده ، مناسبات فرد و جمع پیا داشتن شوراهای
 کارگری ، مرتفع ساختن هر نوع مالکیت خصوصی ، از بین
 بردن جدائی نیروی کار و حاصل کار و . . . همه و همه
 نکات برنامه سوسیالیستی ، اشکال مختلف تظاهرات د یکتاتوری
 پرولتاریا با قدرت قهریه و بانجام رسانی ساختمان سوسیا —
 لیسم است . در هر قدم از این پروسه نفی قهرآمیز طبقات
 و افشار بورژوازی و خرد بورژوازی نهفته است . ما در سا —
 ختمان سوسیالیسم به بهترین و ارامترین طبقه بورژوازی و

قشر خرد ، بورژوازی ، به بهترین بورژواها و خرد ، بورژواها زمین و کار نمیدهم بلکه پرولتاریا و توده مردم خود دسته جمعی تولید و دستجمعی مصرف میکنند . ماشین دولتی ضامن بوجود آوردن يك چنین مناسباتی تحت تئوریهای مارکس و انگلس و لنین ، دیکتاتوری پرولتاریاست و لاغیر .
جمع بندی میکنیم :

۱- تئوری خلقی مائوتسه دون و قله این تئوری دیکتا-
توری دموکراتیک خلق يك نظریه پراگماتیستی است . این
نظریه برای توجیه عقب ماندگی مناسبات در چین تا آنجا
به پیش میرود که مرز تاریخی پرولتاریائی میان مارکسیسم و
تئوریهای سوسیالیستی دیگر را شکسته و مارکسیسم را تا حد
تئوریهای سوسیالیستی مبتدل پائین میآورد . دیکتاتوری
(دموکراسی) پرولتاریائی را نفی میکند . دولت بمعنای
مارکسیستی آن تعبیر مییابد و در تئوری و عمل ، خلق
مشکل از چند طبقه چانشین طبقه پرولتاریا میشود . از نظر
سیستم تئوریک نظریه مائوتسه دون در این بخش با اساس
" خلق و ضد خلق " ، " دیکتاتوری دموکراتیک خلق " ،
" برون خلق و درون خلق " نظریه ای اکلکیستی است و نه
مارکسیستی . نتیجه سیاسی این چنین ترهائی در سیاست
جمهوری توده ای چین نسبت به حکومتها و قدرتهای

مختلف بخوبی عیان شده است . خلق دانستن جعفرنومیری و باند ارانایک و شاهنشاه زمانیکه به کشتار سوسیالیستها و کمونیستها دست میزنند توجیه تئوریک خود را در " اندیشه " باسانی میابند .

۲- تحلیل مائوتسه دون از طبقات و تضاد طبقاتی
تحلیل پی گیر مارکسیستی نیست . بیشتر به نقش مرحله ای طبقات در مبارزه سیاسی یک زمان مشخص توجه میشود و با حرکت از موضع سیاسی توده های یک طبقه در مبارزه سیاسی ضد امپریالیستی به توضیح ماهیت و قرارگاه طبقاتی پرداخته میشود و از این رو با متد و تحلیل مارکسیستی متناقض است . چه حرکت از مجموعه و روابط واقعی اجتماعی مناسبات اجتماعی حاکم و قرارگاه تاریخی طبقات آن حرکت است که ماهیت و نقش تاریخی هر طبقه را میتواند توضیح دهد . کاری که مارکس در مورد سرمایه داری ، در مورد نبرد طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی و بالاخص برای تعیین جگونگی و نقش پرولتاریا در ساختمان سوسیالیسم انجام داد . نتیجه روش و دید اول ضرورتا این خواهد بود که کمپرادورها و فئودالها همسنگ باشند ، بورژوازی ملی طبقه خواستار سوسیالیسم بوده و لومپن ها نوعی پرولتاریا بحساب آیند . این روش اکلکتیستی ریشه بینشی خود را در پراکاتیسم

مائوتسه دون دارد • برای او مصلحت روز و "واقعیت ملموس" مورد استفاده فوری است • پراتیک و مورد استفاده بودن سیاسی اشیا و پدیده ها ، ماهیت پدیده ها و قرارگاه آنان را مشخص میکند • "شناخت" طبقاتی او بر اساس اصل استفاده عملی و موفقیت قرار دارد و با معیار استفاده عملی و موفقیت فوری ارزیابی میشود • کوشش او در "تحلیل طبقاتی" و ارزیابی از طبقات در واقع چیزی نیست جز اینکه "قانونمندی" در حرکت تاریخی را با رفتار و اعمال سیاسی و استفاده بخش آینده بشناسد • در جنب این پراگماتیسم ، نظریات فیلسوفان و اخلاقیون چینی تأثیری مهم در نظریات مائوتسه دون دارد • شعارهای بدرا به خوب تبدیل کنیم ، از سختیها نهراسیم ، آتش فشان و اژدهای هفت ساله ، دیدن خدا و ... انعکاسی از تأثیر سهوکیوسم اخلاقیون و فلاسفه چینی است که در مجموع تحلیل اجتماعی — طبقاتی مائوتسه دون را میسازد •

۳- بر خلاف آنچه که گفته میشود دیاالکتیک ماتریالیستی

توسط مائو تکامل داده نشده است بلکه آثار مائوتسه دون در این زمینه در حد عقب مانده ترین آثار دیاالکتیک است • مائوتسه دون در آثار فلسفی خود اگر چه از تضاد صحبت میکند لیکن موفق نمیشود در نبرد تضادها موجودیت واقعی

این پروسه را بیان دارد . چه از نظر جنگ و وحدت تضاد
های مائوتسه دون و چه آنالیز چگونگی تضادها در واقع
ساده کردن غلط و مبتدل جنگ و وحدت تضادها در ماتریا-
لیسم تاریخی است .

همانطور که گفته شد معیارهای خوب و بد ، کم و سرد ،
پائین و بالای مائوتسه دون برای توضیح تضاد در دیا-
لکتیک ماتریالیستی ، قرارداد دادن مکانیکی تضادهای در سطح
خارجی است در دیا لکتیک علمی و ماتریالیستی نه در مقابل
هم قرارداد دادن تضادها و طرح تضاد در سطح منطقی بلکه
بیان و توضیح اشیا و پدیده ها و پروسه واقعی تکوین-
پدیده های مورد نظر است . بعبارت دیگر ماتریالیسم
دیا لکتیک باید حرکت داخلی و در خود پدیده را تحلیل-
کند . از آنجائیکه مائوتسه دون تضادها را در سطح میبیند
و وحدت و جنگ تضاد ، آنتاگونیسم و غیر آنتاگونیسم تضادها
را بدوی میفهمد بسیاری نتیجه گیریهای او در سطح
سوسیالیسم بدوی و عقب مانده و اکثر انحرافی باقی میماند .
جنگ جهانی را "خوب نه بد" میدانند چه به نابودی
سرمایه داری میانجامد ، قیام ارتجاعیون در یک انقلاب را
"امر خوب و نه بد" ارزیابی میکند چون انقلاب اجتماعی
"محکم" میشود و غیره . نتایج دلخراش این "اندیشه"

را ما در نوشته های بعدی با مثال و فاکت های مختلف بطور
 مشروح تر توضیح خواهیم داد . در آخر ما جمله یکی از
 دیالکتیسیست ها را نقل میکنیم که گفت " دیالکتیک مائوتسه
 دون با مارکسیسم همان نسبتی را دارد که الکیما با شیمی
 مدرن " نتیجه اینکه برخلاف هایدیوئیه ای مائوتسه دون
 دیالکتیک ماتریالیستی را تکامل نداده است . بلکه بدترین
 و پستریا افتاده ترین دیالکتیک منطقی را بعنوان دیالکتیک
 ماتریالیستی جا زده است .

۴- ما سعی کردیم در بخشهای اساسی " اندیشه مائو
 تسه دون " نشان دهیم که این اندیشه چون انقلابی است
 لزوما نباید مارکسیستی باشد و با مارکسیسم تناقضات عمیق
 و اساسی دارد . چه در مقولات ماتریالیسم تاریخی و نبرد
 میان طبقات و مسئله دولت و چه در زمینه مقولات ماتریالیسم
 دیالکتیک با شهادت میتوان گفت که " اندیشه " نه تنها
 با مارکسیسم - لنینیسم عصر ما نیست بلکه شباهتی با آن
 ندارد . " اندیشه " با تحلیلهای خود افق روشن تئوریک
 را تار میسازد . مقولات را قاطی کرده از برندگی تئوری
 میگذارد و مارکسیسم را میخواهد به تئوریهای خلقی ، غیر
 اصولی ، پراگماتیستی و سیاست بازانه تبدیل نماید . ما
 سعی کردیم با تحلیل و مثالهایی این تکامل دروغین

مارکسیسم را نشان دهیم . در نوشته های بعدی در زمینه کیش شخصیت در چین ، همزیستی مسالمت امیز ، تئوریهای خلق و ضد خلق ، سه دنیا ، دشمن عمده چگونه تعیین میشود نشان خواهیم داد که اکلکسیسم و پراکاتیسیم در متد و بینس و بنام مارکسیسم چه خطراتی را بدنبال خواهد آورد . مائوئیسم بعنوان مارکسیسم — لنینیسم عصر ما امروزه در گروههای مائوئیستی ایرانی و خارجی بطور دقیق و همه جانبه بکار گرفته میشود . ما در نوشته های بعدی تاثیر منطق و پی گیرانرا در سیاست قریب باتفاق گروههای مائوئیستی (و نه این یا آن گروه که گویا " اندیشه " را نه فهمیده اند) نشان خواهیم داد . تحلیلی عام و تئوریک با انتقاد بر نظریات تئوریک زمانی مثبت است که نتیجه عملی داشته باشد و به مبارزه طبقاتی کمک رساند . بنابراین این وظیفه خود میدانیم که نتیجه " اندیشه " را در مبارزه طبقاتی جهانی ، در سیاست چین و مائوئیستها توغیح دهیم و توضیح خواهیم داد .

منابع

- ۱- درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق ، مائوتسه دون ،
منتخب آثار ، جلد چهارم ، اداره نشریات زبانهای خارجی
پکن ۱۹۷۳ ، ص ۶۰۱ - ۶۰۲
- ۲- همانجا ، صفحه ۶۰۵ - ۶۰۶
- ۳- // // ۶۰۶
- ۴- // // ۶۰۷
- ۵- // // ۶۰۷ - ۶۰۸
- ۶- // // ۶۱۱
- ۷- // // ۶۰۶ - ۶۰۷
- ۸- درباره دموکراسی نوین .
- ۹- درباره حل صحیح تضاد های درون خلق - چهار رساله
فلسفی ، اداره نشریات زبانهای خارجی پکن ، ۱۹۶۷
ص ۱۲۶۲
- ۱۰- همان اثر صفحه ۱۲۸
- ۱۱- // // ۱۲۹
- ۱۲- // // ۱۳۰
- ۱۳- // // ۱۲۷
- ۱۴- انتقاد بر اقتصاد سیاسی ، دیتس فرلاگ برلین ۱۹۶۸
صفحه ۱۶

۱۵- چهارمقاله فلسفی ، اداره نشریات زبانهای خارجی ،
پکن ۱۹۶۷ ، ص ۹۵

۱۶- تحلیلی از طبقات جامعه چین ، بنگاه ادبیات بزبان
های بیگانه ، پکن ۱۹۶۷ ، ص ۱

۱۷- همان اثر صفحه ۲

۱۸- // //

۱۹- // //

۲۰- مارکس- مانیفست حزب کمونیست (فارسی)

۲۱- // //

۲۲- تحلیلی از طبقات جامعه چین

۲۳- همان اثر

۲۴- انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد ، آلمانی ، انتشار
زبان خارجی پکن ۱۹۷۲ ، ص ۵

۲۵- همانجا ، ص ۴

۲۶- نقد بر برنامه گنا- انتشارات مزدك ، ص ۱۷

۲۷- از نامه مارکس به وایده مایر- لندن ۵ مارس ۱۸۵۲ ،

منتخب نامه های مارکس و انگلس ، انتشارات دیتسن ۱۹۵۳ آلمانی

۲۸- انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد ، ص ۷

۲۹- همان اثر ، ص ۱۱

۳۰- // // ۳۱